آندره ژید

و

ادبیات فارسی

دکتر حسن هنرمندی

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

دکتر حسن هنرمندی

دکتر در ادبیات تطبیقی از دانشگاه پاریس (سوربن)
عضو ایرانی انجمن جهانی ژیدشناسان

آندره ژید و ادبیات فارسی

بررسی تأثیر ادبیات فارسی در تکوین اندیشه و هنر نویسندهٔ بزرگ فرانسوی
و کلیدی برای درک بهتر «مائده‌های زمینی» و «سکه‌سازان» و دیگر آثار او

بمناسبت صدمین سال تولد آندره ژید

تهران ــ مهر ماه ۱۳۴۹

انتشارات زوار
تهران - شاه‌آباد

ادبیات تطبیقی درخدمت ادبیات فارسی

دفترهای جدید ایرانشناسی ، دفترچهارم

پیشکش به :

پروفسور اتیامبل
استاد برجستهٔ سوربن

انجمن دوستداران آندره ژید، پاریس

ایراندوستان آگاه ایرانی و بیگانه

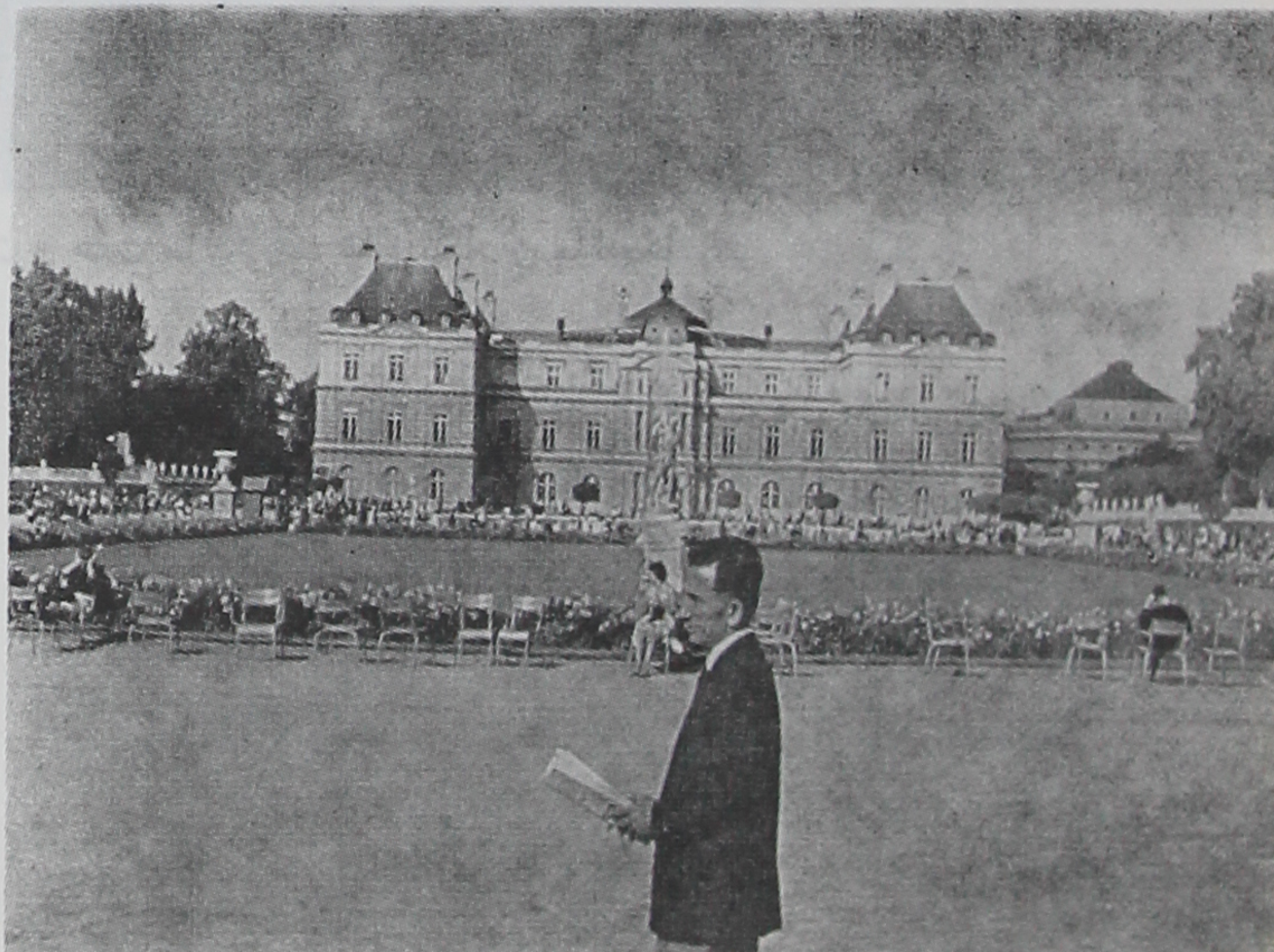
و «او»
که راستی‌را درمن عاشقانه
پسندید و آنرا نیرو بخشید.

ح. ه

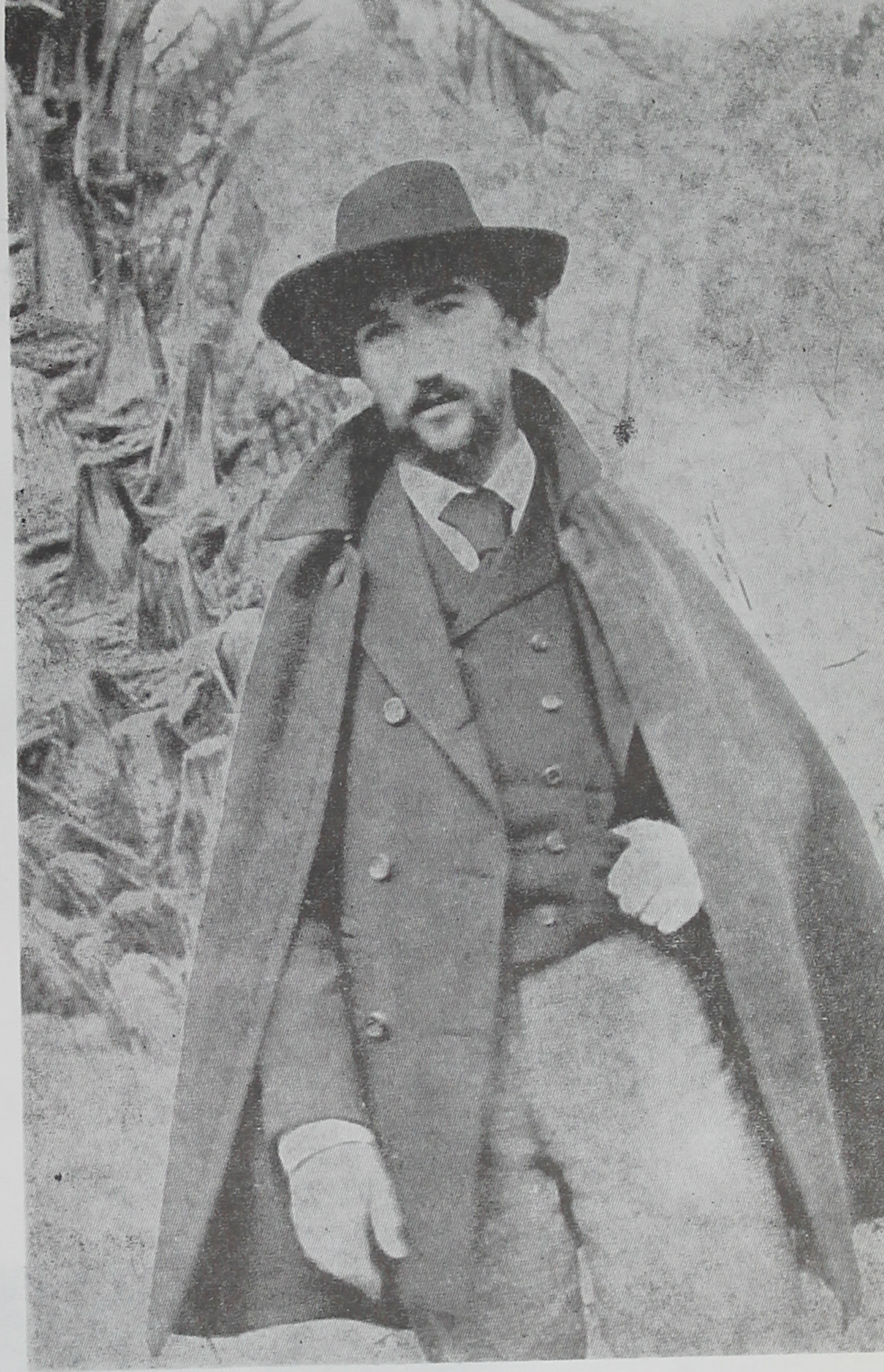
چاپ نخستین این کتاب دردوهزارودویست نسخه در شهریورماه ۱۳۴۹
درتهران ، چاپ کاویان به‌انجام رسید .



ژید درپاریس ـ بیست وپنج سالگی
سالهائی که ژید در جذبۀ ادبیات فارسی
بسر می‌برد



دکتر هنرمندی در گذرگاه
کودکی آندره ژید (باغ
لوکزامبورگ ـ یکی ازصحنه
های اصلی کتاب سکه‌سازان .)



ژید در الجزایر ــ بیست و هفت سالگی ــ سال نگارش مائده‌ها...

دفترهای جدید ایرانشناسی

یعنی

ارزیابی میراث ادبی ایران بشیوهٔ جدید

«دفترهای جدید ایرانشناسی» زادهٔ نیاز مشترك اندیشه‌های بیداریست که درشرق وغرب هنوزدرجستجوی مائده‌ای برای روح بی‌تاب انسان این قرن هستند و گمان می‌برند بخشی‌ازآنرا درمیراث فرهنگی‌ملت‌های کهنسال می‌توان بازیافت.

«دفترهای جدیدایرانشناسی» درپی‌تحقق بخشیدن هدفیست دوگانه: ازیکسو می‌کوشد نمونه‌های برجستهٔ تلاش‌ذهنی‌غربیان را ـ خاصه‌آنجاکه باادبیات‌کهنسال و نیرومند فارسی پیوند دارد ـ در دسترس شناخت ایرانیان‌وفارسی‌زبانان دیگرقراردهد ـ وازسوی‌دیگر گذرگاه و شعاع عمل پیدا یا ناپیدای اندیشه و ذوق ایرانی را درادبیات ملتهای دیگر، خاصه فرانسویان در این قرن، بروشنی بنمایاند و ایرانیان را ـ بنوبهٔ خود ـ از کابوس عقدهٔ حقارت بیجا در پهنهٔ ادبیات وارهاند وغروری شایسته در دلها وجانها بدماند.

«دفترهای جدید ایرانشناسی» براین اعتقاد پای می‌فشاردکه ادبیات فارسی زایندگی وآموزندگی خود را دراین قرن ـ چه درایران وچه درسرزمینهای‌دیگر ـ ازدست نداده است...

«دفترهای جدید ایرانشناسی» پاسخی است از سر سپاسگزاری به مهربانیهای دوستان ودوستداران آشنا یاناشناسی‌که‌به میراثهای ارزندهٔ نیاکان خوددلبستگی هشیارانه نشان میدهند و نیز پادزهریست در برابر بی‌ریشگی و بی‌بنیادی که به شکار اندیشه‌های نورس برمی‌خیزد.

کارنامهٔ ادبی دکتر حسن هنرمندی

آثار انتشاریافته (محل انتشار: تهران)

شعر فارسی

هراس مجموعهٔ ۷۱ شعر با تحلیلی از دکتر محسن هشترودی
سال ۱۳۳۷ ، ناشر: گوینده (نایاب)

هراس در صدویك قطعه (چاپ دوم با ۵۴ قطعهٔ تازه) سال ۱۳۴۸

ترجمه به شعر فارسی

زورق مست از رمبو، ماهنامهٔ صدف شماره ۷ اردی‌بهشت ۱۳۳۷
سفر از بودلر، ماهنامهٔ اندیشه و هنر شهریور ۱۳۳۷

بررسی و نقد ادبی :

از رمانتیسم تا سوررئالیسم (بررسی یك قرن شعر فرانسه . در این کتاب به اختصار داد و ستد شعری ایران و فرانسه نیز مورد بررسی قرار گرفته است. بهمراه ۱۴۱ شعر از ۲۶ شاعر فرانسوی) سال ۱۳۳۶ (نایاب)

ترجمهٔ شاهکارها :

مائده‌های زمینی و مائده‌های تازه اثر آندره ژید (با ۸۰ صفحه مقدمه وحاشیه در سیصد و بیست صفحه)
چاپ اول، سال ۱۳۳۴، (نایاب)

مائده‌های زمینی و مائده‌های تازه چاپ دوم بمناسبت صدمین سال تولد نویسنده با اشاره به سرچشمه‌های اصلی الهام ژید در ادبیات فارسی (ترجمه و مقدمه وحواشی در ۴۱۰ صفحه)
سال ۱۳۴۷

سکه سازان اثر آندره ژید (با ۲۴ صفحه مقدمه وحاشیه در چهارصد و بیست و هشت صفحه)
چاپ اول، سال ۱۳۳۵ (نایاب)

سکه سازان ، چاپ دوم (در ششصد و هفتاد و شش صفحه) ، سال ۱۳۴۹

آلیس در سرزمین عجایب (متن کامل) اثر لویس کارول
چاپ اول: سال ۱۳۳۸ (نایاب)

ترجمه‌های دیگر:

همسران هنرمندان اثر آلفونس دوده (برای آگاهی و روشن‌بینی هنرمندانی که آرزو دارند همسری هنرشناس بیابند ودخترانی که آرزو دارند همسر مردی هنرمند باشند)
چاپ اول ، سال ۱۳۳۴

افسانه‌های آفریقائی از: ژیزل والره چاپ اول ۱۳۳۸ (نایاب)

نمایشنامه :

شام طولانی عید از ثورنتون وایلدر
اردیبهشت سال ۱۳۳۳ ــ مجلهٔ سخن

. . کتك خورده وراضی اولین اثر ترجمه شده به فارسی از آله‌خاندرو کاسونا
بهمن ۱۳۳۳ ، ضمیمهٔ **فردوسی** (نایاب)

گوناگون :

کتاب شما شمارهٔ اول ، اردی‌بهشت ۱۳۳۶ (نایاب)

شناساندن نویسندگان جهان : معرفی دهها تن‌از نویسندگان نامدارجهان در مطبوعات ماهانه و هفتگی تهران از منابع عربی و فرانسه (ازسال ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲)

سردبیر مجله ماهانهٔ **سخن** ادبی در سال ۱۳۳۳

برنامهٔ **صدای شاعر** (دررادیوتهران) برای دفاع وترویج جلوه‌های سالم **شعر نو** (ازسال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲)

سفرهای تحصیلی به‌اروپا از ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ و از ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۷ .

برنامهٔ **سفری درر‌کاب اندیشه** (از جامی تا آراگن) (دررادیو ایران از آذرماه ۱۳۴۷ تا پایان مهرماه ۱۳۴۸)

بررسی تأثیر و ارزش ادبیات‌کهنسال فارسی درجهان امروز ونشان دادن شیوهٔ بهره‌برداری مثبت ازآن (کار این برنامه بدبختانه به‌تعطیل انجامید وجای آن همواره خالیست)

بزبان فرانسه :

آندره ژید وادبیات فارسی

ژورنال دو تهران ، شمارهٔ ۶۴۵۶

سوم بهمن ۱۳۳۶ ، ص۳

مولوی وهانری دورن‌یه

ژورنال دو تهران شمارهٔ ۶۸۰۵

۲۲ فروردین ۱۳۳۸ ، ص۵

آندره ژید وادبیات فارسی

(سخنرانی درکنگرهٔ ژید بسال ۱۹۶۴ م) درکتاب :

گفت و شنود دربارهٔ ژید چاپ پاریس ، سال ۱۹۶۷ م ص ۱۷۵ تا ۱۸۰

چگونه ممکن است ایرانی نبود ؟

ژورنال دو تهران شمارهٔ ده هزارم

هفتم بهمن ۱۳۴۷ : ص۹

صدسال پیش ژید زاده شد

ژورنال دو تهران شمارهٔ ۱۰۲۴۹

اول آذرماه ۱۳۴۸ ص۵

بررسی تأثیر ادبیات فارسی درآثارآندره ژید

پایان نامهٔ دکتری دانشگاه پاریس در ۴۰۰ صفحه



شاعر ایرانی درآن جمع هشیار و آگاه ... (ردیف اول_وسط)
(جلسه‌ای از کنگرهٔ ژید _ سمت راست نفر اول همسر ژید)



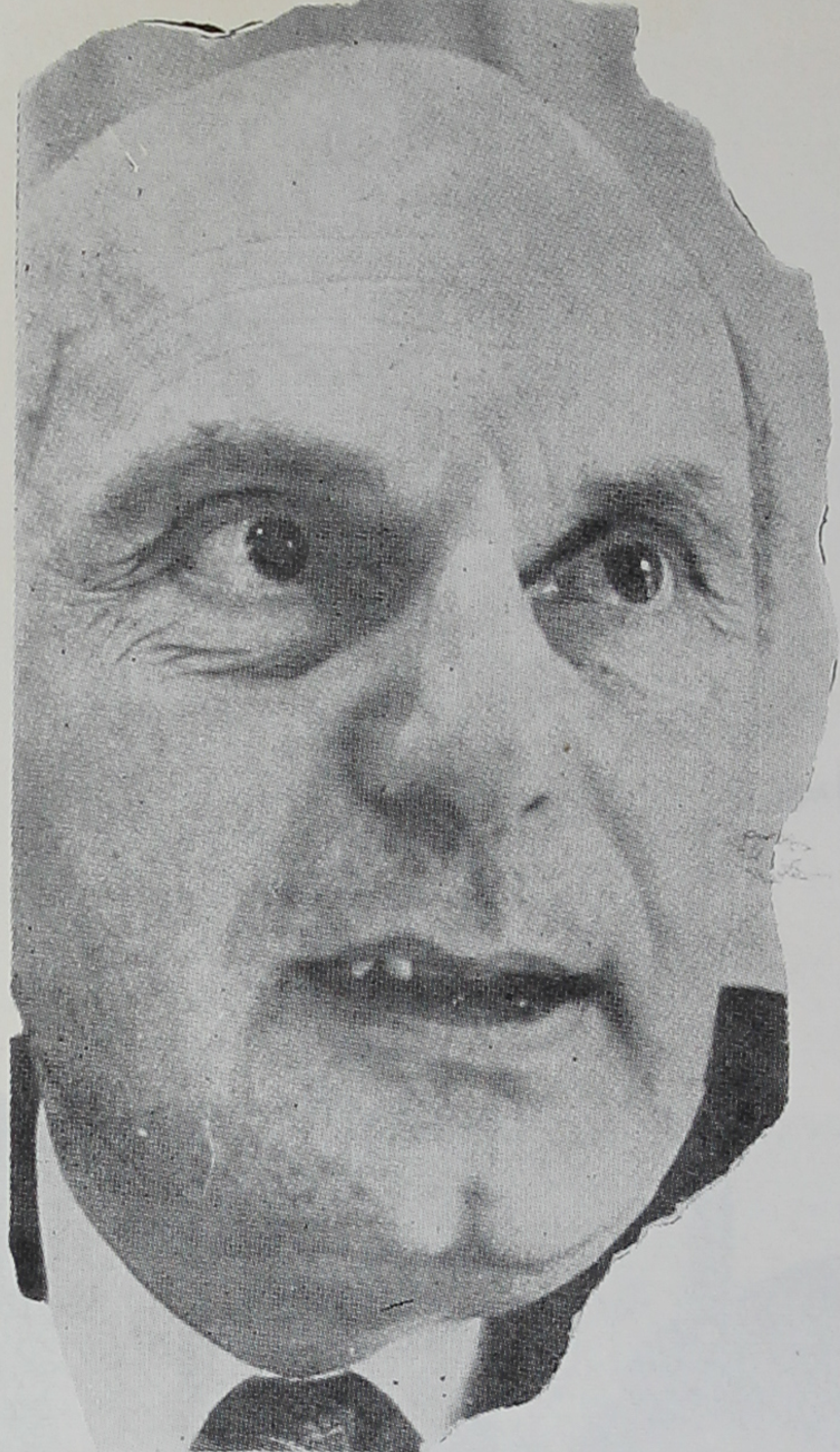
ازچپ به‌راست : ژان فولن (شاعر)_
دکترحسن هنرمندی _ پروفسور گویه
فیلسوف واستادکلژدوفرانس(بزرگ_
ترین مرکزعلمی ودانشگاهی فرانسه)

De gauche à droite :
MM. Jean Follain, H. H.,
Prof. Gouhier

دکتر هنرمندی با کلود مارتن Claude Martin استاد دانشگاه لیون
ونویسندهٔ کتاب « آندره ژید بقلم خود او »

شاعر ایرانی دربرابر مائده‌های فرانسوی
(از راست بچپ : ژان فولن ... نفر سوم دکتر حسن هنرمندی)





استادی روشن‌بین ، باشهرتی مرزها درنوردیده ،
ات یامبل Prof. Etiemble

او را بعنوان پیام‌آور دیاری آشنا به‌مهر پذیرا شدند
(دکتر هنرمندی ضمن گفتگو با همسر ژید و اعضای دیگر کنگره)





پریچه‌ای غربی به‌دمسازیش شتافت ...

می نوشت و باخود می گفت ، گیرم برای یك تن

پیش گفتار

از پانزدهم تا بیست و پنجم شهریور ماه سال ۱۳۴۳ خورشیدی (۱۹۶۴ م) یکدوره سخنرانی ده روزه (Décade) با شرکت گروهی از نویسندگان و دانشگاهیان فرانسوی و کشورهای دیگر جهان در بارهٔ ژید برگزار گردید. محل این سخنرانی‌ها از طرف «کانون فرهنگی بین‌المللی»، شمالی‌ترین نقطهٔ خاك فرانسه[1] یعنی مجاور دریای مانش برگزیده شده بود. یك شاعر ایرانی نیز که وسوسهٔ دریا (و شاید هم هوس نیستی) بدان دیارش کشانده بود درمیان آن گروه حضورداشت. تکروی شاعر ایرانی آن جملهٔ مشهور منتسکیو را در یادها بیدارمی‌کرد که: «چگونه ممکنست ایرانی بود؟»

سرانجام شاعر ایرانی در آن جمع هشیار و آگاه، گستاخانه به‌ادعا برخاست که: «من نیز سخنی ناگفته وناشنیده دارم» وچون مستمعان را مشتاق وکنجکاو شنیدن یافت ـ با لکنت زبانی که از هراس دوران کودکی به یادگارداشت ـ به‌لحنی پرهیجان و حماسی که از ضمیر آزرده‌اش بر می‌خاست وبردلها می‌نشست گزارشی ازپژوهش خود در دانشگاه پاریس (سوربن) عرضه کرد و به صراحت مدعی شد که: «بررسی آثار ژید وخاصه **مائده‌های زمینی** ناقص خواهد ماند اگر پیوند وی با شاعران بزرگ فارسی زبان مورد توجه دقیق قرار نگیرد».

این سخن هنگامی گفته میشد که تنها بزبان فرانسه بیش از دویست کتاب و رساله در بارهٔ ژید انتشار یافته بود و در آنها بدین نکته اشاره‌ای نشده بود. اما سخنران ایرانی از نوشته‌ها و نامه‌های خود ژید نمونه‌های

۱ـ Cerisy – La – Salle

استواری نشان داد وسخن خودرا با این عبارات به‌پایان رسانید که :

(جا دارد باتوجه به‌آثار نویسندگان بزرگی چون آندره ژید ومن‌ترلان [وآراگن ودیگران] جملهٔ دیگری‌جانشین جملهٔمنتسکیوسازیم‌وازخودبپرسیم: «چگونه ممکنست ایرانی نبود ؟»)[۱]

سخنرانی شاعرایرانی درآن انجمن شصت نفری ، دوستان ودوستی‌های ارجمندی برایش فراهم‌آورد و اورا بعنوان پیام‌آور دیاری‌آشنا به مهر پذیرا شدند . نامه‌ای به امضای **مارسل آرلان** Marcel Arland نویسندهٔ مشهور ، عضو فرهنگستان فرانسه ومدیر**مجلهٔ جدیدفرانسوی**.N.R.F بر ادعای او مهر تأیید نهاد خاصه‌که درآن نامه ،آن سخنرانی ، «جالب وبدیع» تلقی شده‌بود چرا که «برای شنوندگان نکته‌های بسیار در بارهٔ موضوعی کاملاً تازه در بر داشت»[۲]

واین به هنگامی بودکه درزادگاه شاعر، درغیاب او، بیکارگانی چند از سر رشك و کوته بینی تاج شاعریش از سر بر می‌داشتند و همت‌به خلع او می گماشتند !

***

اما شاعرایرانی بی‌آنکه‌تسلیم وسوسهٔ دریا وهوس‌نیستی گردد،دریا ندیده به پاریس بازگشت وجهد و جهاد خویش را بضدکوته‌نظریها و بی‌خبریها دنبال‌کرد. او دیگرهستی خود را بیهوده نمیدانست زیرا به پاسداری از پیام کهنی برخاسته بودکه گذشت قرنها نتوانسته بود برآن گرد فراموشی بپاشد. اوبرای زندگی خویش معنائی تازه یافته بود وغروری شایسته ومنطقی‌پشتوانهٔ تلاشهایش بودکه ازسقوط وابتذال وهمسانی با همه‌بازش میداشت .

می‌نوشت و با خود می گفت : «گیرم برای یك تن ...» . آنگاه بجد ازمیراث شایستهٔنیاکان خود دفاع می‌کرد وپیام آنانرا خاصه درجهان‌پرتاب و تب کنونی‌که از هرگوشه‌اش فریاد بیدادی بلند است در خور بگوش گرفتن می‌دانست ومی‌پنداشت سخن **حافظها** بیشترپشتوانهٔاستقلال‌ایران‌بوده است‌تا... واوآن‌ایرانی راکه حافظ می‌پرورد همواره درخور سپاس ومهرورزی میدید.

---

(۱) این‌سخنرانی‌درکتاب Entretiens Sur André Gide صفحات ۱۷۵ تا ۱۸۰ را دربرگرفته است .

۲ــ ازنامهٔ مارسل‌آرلان به دکترحسن هنرمندی به‌تاریخ پانزدهم‌سپتامبر ۱۹۶۴ م .

پژوهش شاعر فارسی‌زبان بازهم سالی چنددرپاریس بدرازا کشید وحسرت دیدار یار ودیار ازجان و تنش کاست اما غرورش زبان شکوه‌در کام فرومی‌کشید. جدالش با مدعیان و معاندان شرقی وغربی اوج می گرفت ودرهمین ایام پرهراس اما همایون بودکه «پریچه»‌ای غربی ــ خود غریب آن دیار ــ به دمسازیش شتافت و در پرتوآن شور عاشقانه دفتری ــ یعنی سندی ــ درچهارصد صفحه بزبان فرانسه فراهم‌آمد.

***

بعدازظهر روزشنبه هفتم بهمن‌ماه ۱۳۴۶ دریکی از تا لارهای «سوربن»، از پایان‌نامه‌ای برای دریافت درجهٔ دکتری دفاع میشدکه‌مؤلف پانزده سال شوق وهمت نثار آن‌کرده بود زیرا شاعر دانشجوئی‌که بدفاع از رسالهٔ خود می‌پرداخت پانزده سال پیشتر ازآن ، دریکی از همان تالارها با نام و اثری ازآندره ژیدآشنا شده بود و باز تاب پیامی حافظوار ، درگوشش طنین‌افکنده بود و درپی‌آن صدا رفته‌بود و اینك ازسفرپانزده‌ساله‌بازمی گشت.

استادی روشن بین، باشهرتی مرزها درنوردیده،«ات یامبل»Etiemble به جانب‌داری ازکوششی عاشقانه پرداخت اما ازداوران، یکتن به مخالفت برخاست ...

ولی شاعر ایرانی که به ارزش کار حوصله فرسای خود آگاهی داشت ــزیرا بشیوهٔ پژوهش غربیان وصداقت روستائی وارشرقیان‌مجهز بودــ میدانست‌که ازاین صافی ناصاف وسختگیرهرچه بگذرد به سود ادبیات فارسی است وسرانجام هشیاران غربی به میراث ارزندهٔ شرق و به پاسداران آن بیش ازاینها حرمت خواهند نهادوشاعرایرانی دراین اندیشه‌ها با روشنگران غربی هم صدا بود.

پایان نامهٔ «**تأثیرادبیات فارسی درآثار آندره ژید**» با همهٔ‌کارشکنی‌ها با درجهٔ ممتاز ازتصویب استادان سربن گذشت وحتی ازجانب‌آنان پیشنهاد شدکه مؤلف از این پس « تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات قرن بیستم فرانسه» راموردبررسی‌های آیندهٔ خودقراردهد. (گزارش نهائی استاد«ات‌یامبل» اشاره‌هائی دربارهٔ‌آن کارشکنی‌ها واین تشویقها دارد).

اینك شاعر ایرانی از کابوسی گران رهائی یافته بود زیرا خوب میدانست‌که از این پس ادب بلند پایهٔ پارسی را به نامی‌پرطنین در اروپای قرن بیستم پیوندزده است ودیگر نه نوازشی او را می‌نواخت و نه نکوهشی می گداخت ...

***

اما وسوسهٔ نژاد پرستی ازدارندهٔ این قلم بدور باد چرا که وی آنقدر با غربیان درآمیخته است تابداندکه دنیاها بسیارند وانسانهابی‌شمار ودر موزه‌های مجهز جهان آنقدر به تماشا ایستاده است تا بداندکه **عقب‌رانده‌ترین** نژادها نیز درپهنهٔ ذوق و اندیشه‌کمابیش آثاری درخور تحسین آفریده‌اند پس پیام‌بلند سعدی بلندتر وشنیده‌تر بادکه :

بنی‌آدم اعضای یك پیکرند　　　که در آفرینش ز یك گوهرند

وشاعرکه دریافته بود براین‌کرهٔ آلودهٔ خاکی برای جانهای حساس و اندیشمند هیچ دوزخی ازدوزخ دیگر دلخواه‌تر نیست به زادگاه سعدی وحافظ بازگشت ...

دانشگاه پاریس
دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی
مؤسسهٔ ادبیات جدید تطبیقی

گـــــــواهی

اینجانب بعنوان استادراهنمای پایان‌نامه‌ای که آقای حسن هنرمندی دربارهٔ آندره ژید وایران بتازگی درسوربن‌از آن‌دفاع کرده و **با درجهٔ ممتاز به‌اتفاق آراء** پذیرفته شده‌است‌لازم‌میدانم موارد ذیل را تصریح کنم:

داوران دانشگاه با اهداء درجهٔ ممتاز به اتفاق آراء یعنی عالی‌ترین درجه، خواسته‌اند نشان دهند که آقای هنرمندی را کاملاً شایستهٔ تدریس ادبیات فرانسه در دانشگاه‌کشور خود می‌شناسند.... استادان‌ادبیات تطبیقی، جنبهٔ‌ابتکاری پایان‌نامه‌ای راتأیید می کنند که‌ابتدا غیرممکن بنظرمیرسیدزیرا عقیدهٔ‌جاری اینست که‌ادبیات فارسی هیچگونه‌تأثیری در‌آثار‌آندره‌ژیدنداشته است. آقای هنرمندی بنحودرخشان عکس این‌امررا غالباً بطور قاطع وهمواره پذیرفتنی اثبات‌کرده است و این‌کار سهم مهمی درپیوندهای فرهنگی میان ایران وفرانسه دارد. سه عضوهیأت داوران‌این دکترجدیدرا درتدوین یك رسالهٔ دکترای دولتی‌در بارهٔ: «تأثیرادبیات فارسی در ادبیات قرن‌بیستم فرانسه» ترغیب کرده‌اند. استادان سوربن فقط به‌اینوسیله می‌توانسته‌اندنشانه‌ای صریح از حرمتی‌که برای ایشان و رساله‌ای که با موفقیت‌آن‌از آن دفاع کرده‌اند، قائلند ابرازدارند.

اتیامبل Etiembe

استاد راهنمای پایان‌نامه، دوم فوریه ۱۹۶۸

دانشگاه پاریس
دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی
مؤسسهٔ ادبیات جدید تطبیقی

پاریس اول فوریهٔ ۱۹۶۸

گواهی

اینجانب امضا کنندهٔ ذیل ، شارل ددیان ، استاد سوربن و مدیر مؤسسهٔ ادبیات جدید تطبیقی گواهی می کنم که آقای حسن هنرمندی که به تازگی رسالهٔ دکتری دانشگاهی خود را با دریافت **درجهٔ ممتاز** گذرانده است ، یك رسالهٔ دکترای دولتی بعنوان ذیل به راهنمائی من تدوین می کند :

ایران درادبیات قرن بیستم فرانسه

این داوطلب که خود نویسنده است وبسیارخوب شیوهٔ پژوهش ما را فرا گرفته و به ارزش میراث فرهنگی ایران بسیار آگاهست ، با روحیهٔ انتقاد و تحقیق عمیق وانکار ناپذیری کار می کند. آقای هنرمندی برای تکمیل مآخذ خودباید به ایران سفر کند. ازخلال آثاری که من توانسته‌ام بقلم این داوطلب بخوانم پیداست که اثراو سهم مهمی درپیوندهای فرهنگی دوکشور ما خواهد داشت .

شارل ددیان Charles Dédéyan

دانشگاه پاریس
کتابخانهٔ ادبی ژاک دوسه
شمارهٔ ۱۰ میدان پانتئون
پاریس ، بخش ۵

بنام کتابخانهٔ ادبی ژاک دوسه Ducet ، نگهدارندهٔ اسناد آندره ژید، ازشما بسیارسپاسگزاری می کنم که بقصدغنی تر کردن بنیاد ما دوترجمهٔفارسی مائده‌های زمینی وسکه‌سازان ومقالات بسیاری راکه درمطبوعات کشورشمادربارهٔ آندره ژید انتشاریافته، به‌این بنیاد اهداکرده‌اید. این اسناد گوناگون برای‌پژوهندگان ما مجموعه‌ای را تشکیل خواهد دادکه هویداکنندهٔ تأثیر این نویسنده درجهان و بخصوص گواهی است در بارهٔ پیوند میان دو فرهنگ ما [ایران وفرانسه]

آقا ، لطفاً مراتب سپاسگزاری وتهنیت ما را بپذیرید .

موریس شاپون Maurice Chapon

کانون فرهنگی بین‌المللی
سریزی - لا - سال
تلفن ۲

آقای حسن هنرمندی
۳۳ ، کوچهٔ دولامبر
پاریس بخش چهاردهم

سریزی ، ۱۵ سپتامبر ۱۹۶۴

آقای عزیز

ازشما بسیارسپاسگزاریم که درسخنرانی ده‌روزهٔ آندره‌ژید که از پنجم تا پانزدهم سپتامبر در«سریزی» برگزارشد شرکت کرده‌اید .

گفتاربدیع وجالب‌شما دربارهٔ«آندره‌ژید وادبیات‌فارسی» برای شنوندگان نکته‌های بسیار دربارهٔ موضوعی کاملاً تازه دربرداشت . همچنین ازشما سپاسگزاریم که در گفت وشنودهای این‌انجمن شرکت فعالانه‌ای داشته‌اید.

آقای‌عزیز، خواهشمندیم بهترین احساسات مارا بپذیرید.

مارسل آرلان
مدیرسخنرانی ده‌روزه

آن - هورگن - دژاردن
مدیرهٔ کانون فرهنگی

ایران در شعر فرانسه

از کرنی تا آراگن در مدتی بیش از سه قرن ، قریب سی تن از شاعران فرانسوی بخشی از الهام خود را مدیون تاریخ ایران کهن یا ادبیات فارسی هستند . در قرن نوزدهم میلادی (= سیزدهم هجری) تأثیرشعرفارسی‌در آثارشاعران رمانتیك فرانسوی بیش ازپیش محسوس است . تا پیش از این قرن ، شاعران کلاسیك فرانسوی از جمله کرنی و راسین وهمچنین برخی‌ازشاعران فرانسوی در قرن هجدهم میلادی ، از تاریخ ایران کهن در خلال نوشته‌های تاریخ‌نویسان یونانی الهام می‌گرفتند . با اینحال در خور یادآوریست که لافونتن و فلوریان (از شاعران قرن‌هفدهم میلادی = دهم هجری) مضمون برخی‌ازافسانه‌های اخلاقی‌خود را مستقیماً ازادبیات فارسی (دورهٔ اسلامی) اخذ کرده‌اند.

بنابراین از دورهٔ رمانتیك (قرن نوزدهم) فرانسه ، شاعران این سرزمین، بیشتر،ازشاعران فارسی‌زبان (دورهٔ‌اسلامی) تأثیرپذیرفته‌اند تا بدانجاکه برخی ازاشعارالهام یافته ازشعرفارسی ازجمله «گلهای‌سعدی»

اثر بانو مارسلین دبرد ـ والمر بسیار شهرت یافته و در همهٔ برگزیده‌های شعری نقل شده است. گابریل فوره آهنگساز مشهور فرانسوی نیز برای قطعهٔ «گلهای اصفهان» اثر لوکنت دولیل آهنگ ساخته است. نام شاعران بزرگی مانند حافظ، سعدی، فردوسی وخیام بارها برزبان قلم شاعران رمانتیک آمده‌است. موجب این امر روشن است و تئوفیل گوتیه که بعدها مقاله‌ای مفصل[1] دربارهٔ ترجمهٔ خیام (در سال ۱۸۶۷ میلادی = ۱۲۴۶ ه) بوسیلهٔ نیکلا انتشار داده است دردیباچهٔ مجموعهٔ شعر خود بنام «میناها و حکاکی‌ها» در سال ۱۸۵۲ میلادی «دیوان شرقی» گوته را در اینمورد نمونه جلوه میدهد:

گوته دردوران جنگهای امپراتوری
درزیر غرش وحشیانهٔ توپها
«دیوان شرقی» خود را ساخت
که‌واحه‌ایست باطراوت، وهنر در آن به‌تنفس می‌پردازد

او «شکسپیر» را بخاطر «نظامی» ترك گفت
وخویشتن را با صندل معطرساخت
وآوای هدهد را به‌آهنگی شرقی بردفتر ثبت کرد.

من نیزهمچون گوته که برمسند خود درشهر وایمار از
[همه‌چیز کناره می‌جست
وگلهای «حافظ» را پرپر می‌کرد
بی‌اعتنا به‌توفانی که برپنجره‌های فروبسته‌ام می‌کوفت
کتاب «میناها وحکاکی‌ها» را سرودم.

البته ازستایش شاعران رمانتیك فرانسوی نسبت به‌گوته آگاهیم

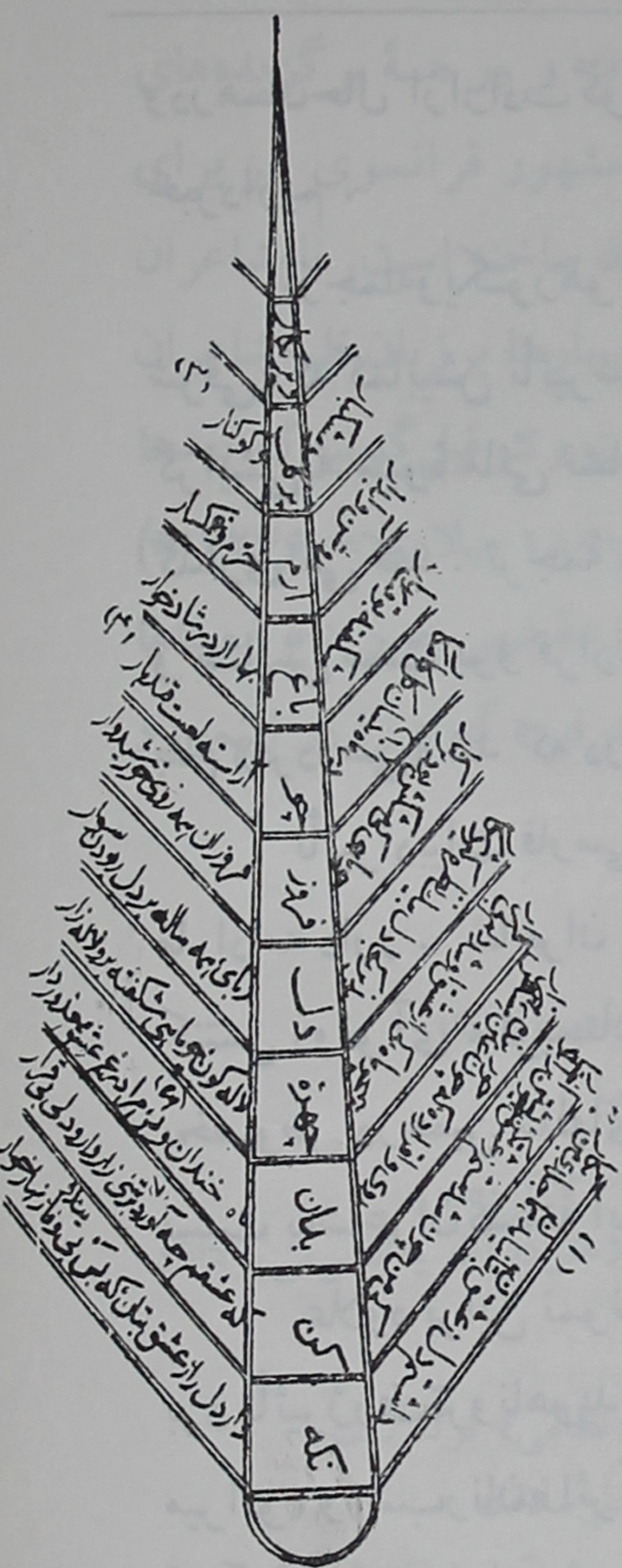
ودرهمان‌حال ازارادت‌گوته نسبت به‌شاعران ایرانی ـ خاصه حافظ ـ خبرداریم.

ازجمله‌ویکتورهوگوعلاوه بر مجموعهٔ مشهور خود بنام «زنان شرقی» که کمابیش تأثیرشاعران ایرانی در آن پیداست در کتاب «خدا» گرایشی‌به شیوهٔ مانی نشان میدهد و شعری بلند را بنام «آئین مانی» نام گذاری می کند. ترجمهٔ «شاهنامه» بقلم ژول مول که بسیار مورد پسند و ستایش سنت بوو قرارگرفته بود مایهٔ الهام هوگو در سرودن قطعه‌ای بنام «فردوسی» شد که در «افسانهٔ قرون» جای‌گرفته است.

تأثیرادبیات فارسی در آثارشاعران و نویسندگان فرانسوی‌تادورهٔ ما ادامه دارد. شاعران فرانسوی در این قرن از قبیل هانری دورن‌یه، کنتس دونوآی، تریستان که لنگ‌سور، پل‌فور، پرنسس بی‌بسکو و بخصوص درهمین سالهای اخیر، من‌ترلان و لویی آراگون وام خود را نسبت به‌شاعران‌گذشتهٔ ایران پنهان نمی کنند.

علاوه براین نمونه‌های آشکار که هرپژوهنده‌ای بدانها پی خواهد برد تأثیرژرف‌تروناهویدای شاعران فارسی‌زبان را حتی درقطعات «پل میرابو» و«شب‌رنان» اثر آپولی‌نر می‌توان بازیافت ونوعی«شعرمصور» که‌آپولی‌نر درفرانسه به‌رواج آن برخاست ودرآن کشورابتکاری جالب وپراهمیت‌بشماررفت بنظرنگارنده شکل‌تکامل‌یافته‌ایست ازانواع موشح که‌دونوع‌مشهورآن‌عبارتست‌از«مشجر»و«مطیر»،وشباهت‌قطعات«کبوتر زخمی»و«فواره»اثر«آپولی‌نر» باشکل‌ترسیمی«مشجر»و«مطیر»غیرقابل انکار است و ضمن گفت و شنودی با آقای میشل دکدن (دکودن) استاد دانشگاه‌تولوزومتخصص آثارآپولی‌نرصحت این‌نظرمورد تأیید نامبرده نیز قرار گرفته است. (← صفحهٔ بعد)

حتی کتاب هزارویکشب، دربیست سال‌قبل‌موجب‌الهام‌نمایشنامهٔ



La colombe poignardée
et le jet d'eau

Douces figures poignardées Chères lèvres fleuries
MIA MAREYE
YETTE LORIE
ANNIE et toi MARIE
où êtes-
vous ô
jeunes filles
MAIS
près d'un
jet d'eau qui
pleure et qui prie
cette colombe s'extasie

Tous les souvenirs de naguère
O mes amis partis en guerre
Jaillissent vers le firmament
Et vos regards en l'eau dormant
Meurent mélancoliquement
Où sont-ils Braque et Max Jacob
Derain aux yeux gris comme l'aube
Où sont Raynal Billy Dalize
Dont les noms se mélancolisent
Comme des pas dans une église
Où est Cremnitz qui s'engagea
Peut-être sont-ils morts déjà
De souvenirs mon âme est pleine
Le jet d'eau pleure sur ma peine

CEUX QUI SONT PARTIS A LA GUERRE AU NORD SE BATTENT MAINTENANT
Le soir tombe O sanglante mer
Jardins où saigne abondamment le laurier rose fleur guerrière

سمت چپ : یك شعر «مشجر» نقل از ص ۳۹۱ کتاب «المعجم» شمس‌قیس
سمت راست : بالا شعر «کبوتر زخمی»، پائین «فواره» اثر آپولی‌نر
باید توجه داشت که «کبوتر زخمی» با شکل ترسیمی «مرغ بسم‌الله» نیز پیوندی دارد.

«مدور» نیز یکی ازصنعت‌های بدیعی‌است خویشاوند مشجر که رشید وطواط آنرا «بازیچهٔ کودکان» شمرده است.

«شهرزاد» بقلم سوپرویل‌ازشاعران نامدار این‌قرن شد اما دریغ که‌این اثر درخاستگاه خود بی‌دنباله و فراموش شده است .

* *

*

هفتادو دوسال پیش کتابی در فرانسه انتشار یافت بنام «مائده‌های زمینی » بقلم جوانی بیست و هشت ساله بنام آندره‌ژید . این کتاب سالهای دراز ازجانب عامهٔ کتابخوان فرانسوی ناشناخته ماند و بیست سال‌پس‌ازانتشار آن‌بود که‌جوانانی که ازجنگ جهانگیراول‌بازمی‌گشتند آنرا کشف‌کردند .

اکنون مائده‌های زمینی کمابیش درسراسرجهان شناخته و به‌بیشتر زبانهای زنده ومهم‌ترجمه شده است . این کتاب که در آغازانتشارباعدم اقبال خوانندگان روبرو شد بیش از همه موجب اصلی شهرت نویسندهٔ آن شده است و می‌توان‌گفت «مائده‌های زمینی» در مجموعهٔ آثار ژید تقریباً همان مقامی را دارد که «گلستان» درمیان آثار سعدی و البته چون «مائده‌های زمینی» از مایهٔ فکری خیام و سعدی و حافظ هر سه چاشنی پذیرفته‌است اندیشه‌های‌ژیددراین کتاب ازاندیشه‌های سعدی‌در«گلستان» برای مردم این قرن مأنوس‌ترو آشناتر است و بهمین دلیل بررسی‌های فراوان دربارهٔ قدرت برد اندیشهٔ ژید دراین‌کتاب هرساله درکشورهای گوناگون جهان انتشارمی‌یابد و کتابخانهٔ‌آثار دربارهٔ نویسندهٔ «مائده‌ها» هرساله غنی‌ترمیشود .

اتفاقاً امسال‌همزمان باصدمین‌سال تولد آندره‌ژید است وطبعاً‌این پرسش بذهن میرسد که‌آیا آنچه بایستی دربارهٔ وی گفته میشد گفته شده است ؟

درپاسخ این پرسش باید یادآوری کرد که تنها در زبان فرانسه

بیش از دویست جلد کتاب و پایان نامهٔ دکتری در بارهٔ ژید نگاشته شده است و پیوند او با ادبیات فارسی نیز در کتاب حاضر مورد تحقیق قرار گرفته و مسلم شده است که این نویسنده بیش از آنچه گمان رود در آثار خود تحت نفوذ اندیشه و بینش شاعرانهٔ سرایندگان بزرگ گذشتهٔ ایران قرار گرفته است آنچنانکه می‌توان ادعا کرد که کتاب مشهور «مائده‌های زمینی» در خطوط اصلی واساسی اندیشه و احساس بازتابی است از پیام شاعران گذشتهٔ فارسی زبان درقرن بیستم.

خویشاوندی میان مهمترین آثار دورهٔ جوانی ژید با ادبیات فارسی امریست مسلم. لحن وشیوهٔ نگارش ومضامین نخستین آثار ژید ازجمله «سفراوری‌ین» و «مائده‌ها» و «الحاج» و نیز کتاب «ضد اخلاق» نشانه‌های بسیار از آثار طراز اول فارسی با خود دارد و یك شناسندهٔ دقیق ادبیات فارسی بر هنرمندی ژید در این شیوهٔ بهره‌برداری آفرین می‌گوید بی‌آنکه بتواند نسبت سرقت ادبی براین ذهن هشیارومبتکرروابشمارد. هیجانی که غالباً خوانندگان فارسی زبان «مائده‌های زمینی» احساس می‌کنند از آنروست که پیام گوشنواز آشنائی را یکبار دیگر از آنسوی جهان می‌شنوند و تا شعر حافظ در این سرزمین خواهندهٔ مشتاق دارد کتاب «مائده‌ها» نیز بی‌خواننده نخواهد ماند. این نکته‌ها، انتقادی را نیز متوجه هم میهنان خیام و سعدی و حافظ می‌سازد و آن اینست که براثر چه کاهلی ذهنی از بهره‌یابی اینهمه آثار بدور مانده‌اند و مصداق آن عبارت سعدی واقع شده‌اند که: دوران با خبر درحضورند و...

باری این نکته گفتنی است که پژوهش وجستجو در ریشه‌های شرقی آثار نویسندگان و اندیشمندان غربی کاری نیست که به‌تنهائی از عهدهٔ «خاورشناسان» برآید زیرا تلقی آنان از ادبیات کشور خودشان همواره کامل نیست و در بارهٔ ادبیات فارسی نیز گذشته از محدودیت نظر غالباً

روح این آثاراز دسترس ذوق و تحقیق آنها بدورمی‌ماند . بنابراین برای ارزیابی وقدرت برد آثار ایرانی بررسی تأثیر آنها درذهن نوابغ غربی بیشترسودمند است تا توجه به‌برداشت غالباً جانبدارانه یا محدود خاور شناسان . زیرا ارزش جهانی‌یك اندیشه یا یك برداشت ذهنی‌شاعرانه‌را هنگامی می‌توان بهترشناخت که آنرا دربرخورد با اندیشه و برداشتهای شاعرانهٔ دیگر مورد بررسی قرار دهیم از همین نظر ارزش شاعران و اندیشمندان ایرانی با مقیاس‌های غیر بومی در معیار جهانی بهتر جلوه می کند بشرط آنکه این مقیاس‌های غیربومی ازتعصبات گوناگون بدور باشد . وانگهی اکنون حتی‌دررشته‌های ادبی دانشجویان ایرانی‌بسیاری آشنا با زبانهای بیگانه در سرزمینهای دیگر به تکمیل تحصیلات خود می‌پردازند وچه بهتر که شناساندن آثارارزندهٔ کهن زمینهٔ پژوهش وپایان نامه‌های آنان قرارگیرد وگرنه ارزیابی امروزین آثار ادبی ایران برای‌ما وبرای غربیان همواره ناقص ومایهٔ تأسف خواهد بود.

* *

*

تأثیرشاعران فارسی زبان درشاعران ونویسندگان فرانسوی ، از قرن هفدهم تا سال ۱۹۳۵ میلادی بوسیلهٔ بانو نیرهٔ صمصامی در پایان نامهٔ دکتری وی بعنوان «ایران درادبیات فرانسه» بررسی شده است واز میان نویسندگان قرن بیستم آثارموریس بارس و هانری دومن ترلان (تا سال ۱۹۳۵ م) مورد پژوهش قرارگرفته اما بهیچوجه نامی ازآندره‌ژید بمیان‌نیامده است واین نکته موجب تأسف است زیرا درآن هنگام ژید دراوج شهرت وافتخاربسرمی‌برد و هرنام و عنوانی که با نام او پیوند می‌یافت به‌سراسرجهان کشیده میشد و جلب نظر می کرد و نظر جهانیان پیش‌از اینها بسوی ادبیات فارسی کشیده میشد وبهره برداری امروزین

زودتر آغاز می گشت .

پایان نامهٔ دیگری بقلم رمون‌طحان بعنوان « آندره ژید و شرق » (درسال ۱۹۶۳ م) بطور کلی تأثیر شرق را در آثار ژید بررسی می کند اما ممکنست حتی‌سر گردانی پژوهندگان غربی‌را درمورد ادبیات‌فارسی فراهم آورد .

با آنکه‌طحان موضوع پایان‌نامهٔ خودرا پس ازچاپ مقالهٔنگارندهٔ این کتاب : «آندره ژید و ادبیات فارسی» در «ژورنال دو تهران» (سوم بهمن‌ماه ۱۳۳۶ص ۳) برگزیده اما سهمی‌بسیار کم (۳۸ صفحه‌ازمجموع کتاب ۴۵۵ صفحه‌ای خود) به تحلیل «هزار و یکشب» (صفحات ۹۴ تا ۱۰۹) و ادبیات شرقی (!) (صفحات ۹۰۶ تا ۱۲۹) و پیوند آن با آثار ژید اختصاص داده است .

گذشته از این ، سی‌و هشت صفحهٔ خاص ژید و ادبیات شرقی ! اشتباهات ناگواری را دربردارد وعلت این امر اینست که :

۱ ـ چون طحان فارسی نمیدانسته است تأثیر ادبیات فارسی را درآثارژید تقریباً به‌صفرکاهش میدهد . وی در کتابشناسی خود نامی از شاعران بزرگ فارسی‌زبان نمی‌برد و«مائده‌های زمینی» را دنبالهٔ«دیوان شرقی»گوته بشمارمی آورد[۲] وما دراین کتاب این فرضیهٔ ناشی ازسهل‌انگاری را درمقیاس وسیعی باطل می کنیم .

۲ ـ چهارشاعربزرگ‌فارسی‌زبانی که ژید مستقیماً از آنان‌نام‌برده است یعنی حافظ ، سعدی ، خیام و فردوسی از نظر طحان‌گاه «شاعران بزرگ تغزلی شرق» (ص ۲۱۲)، «شاعران فیلسوف» (۲۱۳)وگاه‌بعنوان «صوفی» (ص ۲۱۴) نام‌گذاری شده‌اند[۳] .

۳ ـ طحان‌همواره می کوشدشاعران فارسی‌زبان را شاعران‌شرق بنامد نه‌ایرانی ! تا عنوان پایان‌نامهٔ خودرا توجیه کرده‌باشد. درصفحات

آینده مواردی را که وی به زیرکی‌هائی ازاینگونه دست می‌یازد اشاره خواهیم کرد.

بنابراین‌هدف بررسی‌ما دراین کتاب تحلیل آثار آندره‌ژیدخواهد بود درپیوند وی با ادبیات بسیار کهنسالی که درسراسرجهان بعنوان‌یکی اززیباترین پدیده‌های ذهن بشری شناخته شده است.

پیداست هرچه بررسی وپژوهشهائی ازاینگونه که بر بنیاد علمی استواراست‌انجام‌پذیرد کومکی‌خواهدبود به‌تفاهم درست(نه‌سودجویانه ونیرنگ‌آمیز) میان شرق وغرب واین همان چیزیست که قرن آشفتهٔ ما تشنهٔ آنست.

یادداشت ها

۱ - در مجلهٔ Moniteur Universel شمارهٔ هشتم دسامبر ۱۸۶۷ م. این مقاله بعدها درکتاب «شرق» L'Orient ازهمین مؤلف جای گرفته است.

۲ - «مائده‌های زمینی» یك «دیوان شرقی» است که ژید درآن زیبائی غرب و شرق را می‌ستاید.» رمون طحان، کتاب «آندره ژید و شرق» ص ۲۱۳.

۳ - «حافظ، سعدی، خیام، فردوسی‌شاعران بزرگ تغزلی‌شرق»همان کتاب ص ۲۱۲.

رباعیات، نیاگان مائده‌ها ...

رندی دیدم نشسته بر خنگ زمین
نه کفر و نه اسلام و نه دنیا و نه دین
نه حق، نه حقیقت، نه شریعت نه یقین
اندر دو جهان کرا بود زهرهٔ این؟
خیام

«برگهای راه» بقلم آندره ژید که در آن برای نخستین بار به نام خیام برمی‌خوریم یادداشتهای سفر نویسندهٔ «مائده‌های زمینی» است در سالهای ۱۸۹۵ و ۱۸۹۶ میلادی به ایتالیا و آفریقای شمالی. این سالها زمان نگارش مائده‌های زمینی یا به‌عبارت دقیق‌تر سال ماقبل انتشار مائده‌هاست زیرا چنانکه میدانیم این کتاب برجستهٔ ژید در سال ۱۸۹۷ میلادی یعنی هفتاد و دو سال پیش انتشار یافته است.

ژید چنانکه نوشته است در سفر ایتالیا با گابری‌یل دانونت زیو همراه بود. روزی ضمن گردش در یکی از باغهای فلورانس با دو دختر جوان بسیار زیبای امریکائی برخورد می کند که یکی کتاب مارلو و دیگری

رباعیات خیام را میخواند . دو دختر امریکائی به ژید و دانونت زیو کشمش‌هائی تقدیم می کنند که ازانگورجزیرهٔ مجاورفراهم شده است. ژید دراین یادداشتها آنچنان عاشقانه بوصف کشمش می‌پردازد که‌گوئی خیام بوصف‌آب انگورپرداخته است !

دومین اشاره به‌خیام در کتاب مائده‌های زمینی بچشم می‌خورد ، آنجاکه این نویسندهٔ فرانسوی می‌نویسد :

«من آرزوی باغهای موصل را دارم ،
بمن گفته‌اند پر از گل سرخ است .
عمر[خیام] باغهای نیشابوررا ستوده است[۲] ... »

دراینجا عبارت ژید لحن غم‌انگیزی بخود می‌گیرد و می‌گوید :

«ما هرگز باغهای نیشابوررا نخواهیم‌دید[۳]»

اتفاقاً ژید باآنکه در شرق وغرب سفرهای فراوان کرد باغهای نیشابوررا هرگزندید .

آندره‌ژید دوسال پس ازانتشارمائده‌های زمینی درمقاله‌ای که به ادبیات فارسی اختصاص داده است از پذیرفتن خیام بعنوان یك شاعر صوفی‌سرباز‌میزند وازهمین‌روخواندن ترجمهٔ فرانسوی‌نیکلا را که‌بقول او«تحت‌اللفظی» است توصیه نمی کندودرهمین‌مقاله می‌افزاید که‌ترجمهٔ جالبی بقلم شارل‌گرول‌لو بوسیلهٔ بنگاه انتشاراتی‌کارینگ‌تن منتشر شده است . اما درواقع آنچه در چاپ‌گرول‌لو «جالب» بوده مقدمهٔ‌کمابیش

طولانی آنست که خیام را اندیشمندی مادی معرفی می کند نه ترجمهٔ رباعیات بقلم گرول لوزیرا چه در گزینش رباعی‌ها وچه درشیوهٔ ترجمهٔ وی جای بحث برای پژوهندگان باقیست.

آندره‌ژید درهمین‌مقاله ترجمهٔ زیبای فیتزجرالدرا برترمی‌شمارد وبا این‌عبارات به‌ستایش شاعرپارسی‌زبان‌ومترجم انگلیسی‌اومی‌پردازد:

«درمتن موجز[فیتزجرالد] هر رباعی مفهوم و وزنی ستایش‌انگیز بخود می گیرد. خیام که مانند سلیمان نومید و بشیوهٔ غزل غزلها تغنی گر و همچون امثال سلیمان متعادل است ازخلال ترجمهٔ فیتزجرالدشاعری ستودنی جلوه می کند[۴].»

اما نه‌تنها ترجمه بلکه برداشت فیتزجرالد ازرباعیاتست که‌در نظر ژید پسندیده‌تر آمده است.

در اینجا به نکته مهمی میرسیم که پیوند مستقیم دارد با ارزش اصالت نسخه‌های خطی منسوب به‌خیام.

میدانیم که ازآغازاین قرن تاکنون یعنی قریب هفتاد سالست که آثارخیام مورد بررسی خاورشناسان قرارگرفته‌است وصحت نظرژیددر بارهٔ برد صحیح رباعیات یکبار دیگرروشن‌بینی این‌ذهن استواررا نشان میدهدزیرا وی اندیشهٔ راستین خیام را ازورای آنهمه ترجمه وتفسیرهای متضادبخوبی بازشناخته است.

بمحض انتشارترجمهٔ رباعیات بقلم نیکلا در سال ۱۸۶۷ میلادی درفرانسه، فیتزجرالدکه هشت‌سال‌پیشتراز آن نخستین‌بار ترجمه‌ای به‌شعر انگلیسی ازرباعیات انتشارداده بود بمخالفت با تفسیرصوفیانهٔ رباعیات

پرداخت ودر پیشگفتار سومین چاپ ترجمهٔ خود که به‌سال ۱۸۷۲ میلادی انتشارداد نظر نیکلا را رد کرد ونوشت :

«آقای نیکلا که کتابش نکته‌های بسیاری را بمن یادآوری کرد و نکته‌های تازه‌تری بمن آموخت خیام‌را، چنانکه من شناخته‌ام پیرواپی کور نمی‌شناسد بلکه بعکس اورا شاعری صوفی میداند که ساقی و باده را مانند حافظ بصورت رمزی ازالوهیت جلوه میدهد . بنابراین بنظر نیکلا خیام شاعری‌است صوفی مانند بسیاری دیگر[۵].»

فیتزجرالد چنین ادامه میدهد :

«من هیچ دلیلی نمی بینم که درعقیدهٔ دوازده‌سال پیش خود دراین‌باره تغییری روا بشمارم. عقیده‌ای که نخستین بارمردی بمن آموخت که هرچه ازادبیات‌شرقی میدانم مدیون اوهستم . این مرد چندان عمر خیام را می‌ستود که اگرمی‌توانست تفسیر آقای نیکلارا هرچه زودتر می‌پذیرفت . اینکه وی نتوانست عقیدهٔ آقای نیکلا را بپذیرد از آنروست که دلیل‌هایش بر خود رباعیات تکیه دارد نه برزندگی شاعر. اما اگردلیل بیشتری برای رد نظر آقای نیکلا لازم باشدکافیست به یادداشتهائی‌درشرح زندگی‌خیام مراجعه کردکه‌آقای نیکلا نگاشته است و با تفسیرهای خود او از رباعی تضاد دارد ...

اما شراب حافظ ازهرنوع باشد ، خیام عصارهٔ انگورمی‌نوشیدآنهم نه‌برای سرمستی با دوستانش‌بلکه بنظرآقای نیکلا برای تهییج خود تامرزی ازاخلاص که درویشان دیگر از طریق هیاهو و هو کشیدنهای

صوفیانه بدان میرسیدند. با وجود این هربار که به
کلمهٔ شراب درشعر برمی‌خوریم ـ و این امر بسیار پیش
می‌آید ـ آقای نیکلا با چنان دقتی کلمهٔ «خدا» و
«الوهیت» را بجای آن در یادداشت‌های خود می‌نشاند که
خواننده می‌اندیشد که مترجم فرانسوی خود باصوفیان
همگام است و باعینك آنان شعر خیام را می‌خواند[۶].»

مجموعه‌ای که نیکلا باین ترتیب فراهم آورده است حاوی متن
فارسی و ترجمهٔ منثور چهارصدوشصت وچهار رباعی است.

اطلاعاتی که نیکلا دربارهٔ خیام بدست میدهد فاقد اشاره به‌منابع
مورد مراجعهٔ اوست و توضیحات وی در بارهٔ صوفی‌گری سطحی است
وانطباق آنها بر رباعیات بدور از روحیهٔ انتقادی وحتی منطقی است.

ارنست رنان اندیشمند فرانسوی، خیام را ازورای ترجمهٔ نیکلا
چنین می‌شناسد ومی‌شناساند:

«بظاهر صوفی، در واقع مردی خوشگذران،
ریاکاری زبردست که سب ودشنام را با سرود صوفیانه
واستهزارا با ناباوری درهم آمیخته است[۷].»

رنان می‌افزاید:

«اینکه چنین کتابی آزادانه در کشوری مسلمان
دردسترس همه باشد جای شگفتی برای ماست زیرا بدون
شك هیچیك از ادبیات اروپائی نمی‌تواند اثری‌را نشان
دهد که در آن نه‌تنها مذهب رسمی بلکه‌هر گونه‌معتقدات

مذهبی و اخلاقی با هزلی ظریف و تلخ مورد انکار قرار گیرد[۸] .»

پیداست که داوری رنان برپایهٔ رباعیاتی قراردارد که همه از آن خیام نیست و نیز اندیشمند فرانسوی از قدرت بی‌رقیب شعر در تسخیر دلهای ایرانیان بی‌اطلاع است .

* *

*

درواقع وضع خیام درمیان شاعران ایرانی استثنائی ویکتاست . وی درطول هزارسال شعرپارسی تنها شاعریست که درشیوهٔ اعتقادی‌خود با شاعران دیگرمتفاوت بوده است واندیشه‌های فلسفی او حتی با عقاید جاری ورایج زمان وی ناسازگاری داشته است[۹] .

گزینش رباعی که کوتاهترین اما کاملترین قالبهای شعری فارسی است برای‌بیان اندیشه واحساس، روشن‌بینی هنری خیام‌را نشان‌میدهد . مگرنه‌اینکه اندیشه‌ای کوتاه و زودگذردرقالبی فشرده مانند رباعی بهتر عرضه شدنی است آنهم بشیوه‌ای موجزومؤثر؟ زیرا رباعی بنابه‌تعریف باید بخودی خود معنی‌کاملی را ارائه دهد و غالباً مصراع چهارم ارزش وسرنوشت شعررا تعیین می کند . هررباعی خیام حتی درساختمان‌بیانی خود به‌یك قضیهٔ منطقی[۱۰] شباهت‌دارد بی‌آنکه طراوت وجاذبهٔ شاعرانهٔ آن کمترین آسیبی دیده باشد .

خیام در زبان فارسی به رباعی بالاترین ارزش ادبی و فلسفی را بخشیده و خود در این پهنه بی‌رقیب مانده است . از همین روست که پاره‌هائی‌ازرباعیات اودرزبان روزانهٔ فارسی بصورت تکیهٔ‌کلام‌درآمده است :

« خیام اگر زباده مستی خوش باش »

رباعیات خیام بزودی درهمهٔ سرزمینهای فارسی‌زبان انتشاریافت ودرهمان حال رباعیاتی ازنوع دیگروگاه متضاد با آن درآمیخت. این رباعیات درهم آمیخته بردونوع است:

یا رباعیاتیست حاکی از زهد و تقوا که دوستاران خیام برآن افزوده‌اند تا بگمان خود از جنبهٔ ضد مذهبی رباعیات دیگر بکاهند یا رباعیاتیست ندامت آمیز که نشان میدهد گوینده به توبه از گناهان خود برخاسته است.

تضادی که رباعیات دخیل در مجموعهٔ اثر شاعرانهٔ خیام بوجود آورد بعدها مورد بهره‌برداری‌های گوناگون قرارگرفت.

برای آنکه یکباردیگر تفسیرصوفیانهٔ نیکلا را رد کنیم بهتر است به‌نقل قسمتی‌از کتاب«اخبارالعلماءِ به‌اخبارالحکماءِ» بپردازیم. این کتاب درسال ۶۴۶ هجری یعنی بیش ازصد سال پس ازمرگ خیام تألیف شده وپس ازحملهٔ تند به‌رباعیات دربارهٔ خیام می‌نویسد:

«... اورا اشعارمشهوریست که خفایای قلب او در زیر پرده‌های آن ظاهرمی گردد وکدورت باطن او جوهر قصدش را تیرگی میدهد[۱۱]»

کتاب دیگری‌نیز که بیست سال پیش از کتاب نامبرده‌انتشاریافته اثرنجم‌الدین رازی است که در آن به‌خیام تاخت آورده و او را گمراه شمرده است. اینگونه تعصب‌ورزی‌ها البته با روح کلی قرن ما سازگار نیست که ارزش افرادرا درپیوند وخدمتگزاری آفریدگان دیگر میداند و

بازخواست و بازجوئی مردم‌را در معتقدات قلبی و در پیوند با آفریننده ناپسند و مخالف آزادی اندیشه می‌شمارد ، چرا که بیشتر این بازخواست‌ها و بازجوئیها به پاسخ‌های ریاکارانه پایان می‌یابد . اما بهر حال حملهٔ تند صوفیان آنهم بفاصلهٔ کمی پس ازمرگ خیام نشان میدهد که این دسته او را ازخود نمی‌شمرده‌اند ورباعیاتش را برای گسترش آئین فکری خود زیانبخش می‌دانسته‌اند بنابراین رباعیات صوفیانهٔ منسوب به خیام از آن او نمی‌تواند باشد .

دراینجااشاره به‌این نکته ضروریست که‌گرچه شعر کهنسال‌فارسی تا حد زیادی طعم و رنگ صوفیانه پذیرفته است با اینحال نمی‌توان و نباید هرشاعر بزرگ فارسی زبان را صوفی شمرد . تصوف چون‌موجی ازعبارت پردازی تکراری و تقلیدی سراسر شعر گذشتهٔ فارسی را در بر گرفته‌است اما شناسندگان‌واقعی‌شعر فارسی به‌آسانی یك‌شاعرصوفی‌را از غیرصوفی بازمی‌شناسند ونمونهٔ‌گوته و آندره ژید دراین‌باره مثال‌جالبی است‌که هردو، چهرهٔ راستین شاعران فارسی‌زبان را آنهم ازخلال آنهمه ترجمه‌ها وتفسیرهای‌متضاد و گمراه‌کنندهٔ خاورشناسان بی‌اطلاع، بدرستی بازشناخته‌اند .

با وجود این تنظیم مجموعه‌ای از رباعیات‌که ازنظر اندیشه بهم پیوستگی داشته‌باشد و بتوان آنرا حاصل‌ذوق دانشمندی چون خیام‌شمرد امکان‌پذیر بود واین روش در کشور فرانسه‌بوسیلهٔ کلودانه ومحمد قزوینی بکارگرفته شد .

صادق هدایت نویسندهٔ برجستهٔ روزگار ما و مصنف ارجمند بوف کور نیز که جانی آزرده ازپلیدیهای زمانه داشت ومیان خود وشاعر بزرگ نیشابوری خویشاوندی روحی میدید همین روش را بکار بست و قدیمی‌ترین رباعی‌های منسوب به خیام راکه برخی از آنها مورد حملهٔ

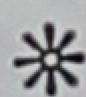
مخالفان قرار گرفته است بنیاد کار قرارداد و رباعیاتی راکه از نظر سبك و شیوهٔ اندیشه به‌آنها نزدیك بود دریك شمار گرد آورد و درسی‌و پنجسال پیش مجموعه‌ای از صدو چهل‌و سه رباعی با مقدمه‌ای مفصل و دقیق و مستند انتشارداد که در زبان فارسی مهمترین بررسی دربارهٔ خیام بشمار میرود.

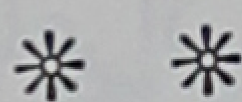
صادق هدایت در دیباچهٔ کتاب «ترانه‌های خیام» که تا حد زیادی نشان‌دهندهٔ روح بی آرام خود وی نیزهست مجموعهٔ رباعیات را از نظر اندیشه‌درهشت بخش رده بندی می کند. بطور کلی اصول اندیشهٔ خیام را می‌توان‌برسه اصل ذیل متکی دانست :

۱ – زندگی زودگذراست.

۲ – دم را دریابیم.

۳ – اندیشه ازمعماهای حل ناشدنی جهان فارغ گردانیم.





آندره ژید ازورای ترجمهٔ فیتزجرالد با رباعیات خیام آشنا شده است. لحن نوشتهٔ طحان چنانست که‌گوئی ژید خیام را دردیوان‌شرقی گوته‌شناخته‌است[12] واین‌درست‌نیست. گرچه‌گوته دردیوان‌شرقی به‌تفصیل به‌بررسی ادبیات فارسی پرداخته است اما دراین کتاب کمترین اشاره‌ای نسبت به‌خیام‌دیده نمیشود. علت این امر آشکاراست‌زیرا در آغاز تدوین «دیوان شرقی»[13] (۱۸۱۴م) ترجمه‌ای‌از رباعیات به‌زبان آلمانی دردسترس گوته‌قرار نداشت وبرای اولین بار بسال ۱۸۱۸ میلادی (یکسال پیش از انتشارمتن‌کامل‌دیوان شرقی) بارون فون‌هامرپورگشتال مترجم حافظ، در کتاب «تاریخ ادبیات فارسی»[14] بزبان آلمانی ترجمهٔ‌بیست وپنج رباعی ازخیام را انتشارداد وباآنکه گوته تا سال ۱۸۳۲ زنده بود پیداست این

نمونه‌ها اعتنا و کنجکاوی آن نابغهٔ آلمانی را برنینگیخته است .
آندره‌ژید که حتی‌دربارهٔ نام‌مترجم آلمانی حافظ حساسیت‌داشته و نسبت به این حادثهٔ ادبی همواره بدقت توجه نشان میداده است در یادداشتهای خود می‌نویسد :

«برونوفرانك، مترجم‌حافظ راباهامر دیگری که‌اندکی پس ازگوته‌آمده است اشتباه می‌کرد[۱۵] .»

برای ادبیات فارسی جای دریغ است که ازداوری بزرگترین‌مغز بیدار آلمان دربارهٔ خیام بی‌بهره مانده است .

*

* *

میدانیم که درحواشی دیوان شرقی‌گوته نام بیشتر شاعران درجهٔ اول زبان‌فارسی به‌استثنای خیام‌آمده است. اما اندیشهٔ‌کنجکاوژید او را درجستجوی‌شناخت شاعران فارسی زبان بسوی منابع دیگرنیز کشانده است . بنابراین آندره‌ژید خود خیام را در زبانهای فرانسه و انگلیسی کشف‌کرده و ترجمهٔ انگلیسی فیتزجرالد را برترجمهٔ فرانسوی‌رباعیات ترجیح داده است .
از آن پس‌خیام وحافظ ازمیان شاعران‌فارسی‌زبان بیش‌ازدیگران مورد پسند اوقرارمی‌گیرند وبه‌آنژل می‌نویسد :

«ازشما پنهان نمی‌کنم که من عمر [خیام] و حافظ را ترجیح میدهم[۱۶] .»

این نکته درژید بصورت وسوسه‌ای دیرپادر می‌آید و هربار که

فرصتی مناسب دست میدهد در آن باره سخن از سر می گیرد. وی از نبودن ترجمه‌ای همتای ترجمهٔ فیتزجرالد در زبان فرانسه همواره متأسف بود و درنتیجه بر بیشتر ترجمه‌های رباعیات درزبان فرانسه خرده می گرفت و در این رهگذر تا جائی پیش رفت که پنداشت شاید اساساً زبان فرانسه کمتر از زبان انگلیسی می‌تواند همان ایجاز ووضوح رباعیات فارسی‌را جلوه‌گر سازد.

ژید درنامه‌ای خطاب به «ژان ـ مارك برنار» شاعرجوانی که در جنگ جهانگیر نخست درراه حفظ فرانسه جان سپرد می‌نویسد:

«آری، من با توجه ودقت فراوان ترجمهٔ چندرباعی خیام را بقلم شما خواندم و متأسف شدم که در شمارهٔ کمتری ازرباعی‌های ترجمهٔ شما وضوح پرارزش متن فارسی دیده میشود. همان وضوحی که شاید زبان ما کمتر از زبان انگلیسی آمادگی آنرا دارد[۱۷] اما به رباعی‌های فیتزجرالد جلوهٔ سخت و مینائی بخشیده است. نمیدانم چه نوع نرمی وسستی شعرهای شما را بیشتر شبیه تصنیف می‌سازد تا برخی ازشعرهای موره‌آ یا خیام[۱۸].»

از این پس گزینش ژید قطعی است و پسند او به جانب ترجمهٔ فیتزجرالدکشیده میشود[۱۹].

*

* *

برخی ازمباحث درادبیات تطبیقی همواره تازگی دارد. ازجملهٔ این بحث‌ها یکی نیزترجمهٔ انگلیسی رباعیات خیام بقلم فیتزجرالداست که ازجالب‌ترین فصلهای دادوستد ادبی بشمارمیرود زیرا علاوه‌برآنکه

این ترجمهٔ آزاد درسراسر مناطق انگلیسی زبان مورد پسند خاص و عام واقع شده است، خود ذوق شاعران را درزبانهای گوناگون برانگیخته و درنتیجه ترجمه‌های بسیاری به‌شعرو به‌نثر برمبنای ترجمهٔ فیتزجرالد در زبانهای گوناگون پدید آمده است و مجموع ترجمه‌های خیام بزبانهای گوناگون کتابخانهٔ معتبری را تشکیل میدهد.

اکنون جا دارد به‌ترجمهٔ فیتزجرالد ازنزدیك‌دقیق شویم و به‌بینیم ارزش واقعی ترجمهٔ انگلیسی وی با توجه به متن فارسی تا چه اندازه است؟

ادوارد فیتزجرالدکه خود درزبان انگلیسی شاعری پرارزش بود وباشاعران بزرگ زمان خود ازجمله سوین‌برن و رستی ولاول وتنی‌سن دوستی وآمیزش داشت وپیش از آشنائی با آثار خیام کمابیش ادبیات فارسی را می‌شناخت چون به‌خیام رسید سعدی‌وار اندیشید که: «دفتر از گفته‌های پریشان بشویم ومن بعد پریشان نگویم.» پرتو نبوغ خیام‌چنان شعله‌ای درفیتزجرالد برافروخت که خودخواهی را در وجود او یکباره سوخت واین‌شاعرروشن‌بین غربی مصمم شد از آن پس پیام‌آورسخنان خیام بزبان خود باشد. بنابراین با مددگرفتن ازاندیشهٔ بلند خیام شورو طعمی به‌شعرخود بخشیدکه ستایش همه را بسوی خود کشید. وی‌برای آنکه خود را دراینکارکاملا بی‌طرف و بی‌شائبه نشان دهد نخستین چاپ ترجمهٔ رباعیات را بی‌ذکرنام مترجم بچاپ رسانید وبیك تعبیرنام خود را دربرابردرخشش نام‌خیام درسایه قرارداد اما برای آنکه‌ذهن‌استدلالی غربیان را خرسند سازد طرحی‌تازه برای‌ترجمهٔ خود درافکندزیراحدس میزد ترجمهٔ تحت‌اللفظی وبسیارامین رباعیات خیام شاید نتواند درذهن بیگانگان تأثیرلازم را ببخشد. فیتزجرالد تصمیم گرفت سرگذشت یك روزاززندگی خیام را ازورای رباعیات نشان دهد و جوهر اندیشهٔ خیام

را نیزدرهمان حال بنمایاند : با این ترتیب ترجمهٔ صدویك رباعی خیام درآخرین چاپ فیتزجرالد باین نحوتنظیم شده است :

خورشید برمی‌خیزد ودرمیخانه‌گشوده میشود :

خورشید کمند صبح بر بام افکند
کیخسرو روزباده در جام افکند
می‌خورکه منادی‌سحر گه‌خیزان
آوازهٔ اشربوا در ایام افکند

خیام چهره‌ای اندیشناك دارد و ضمن باده نوشی اندك اندك در اندیشه فرومیرود :

آمد سحری ندا ز میخانهٔ ما
کای رند خراباتی دیوانهٔ ما
برخیز که پر کنیم پیمانه ز می
زان پیش که پر کنند پیمانهٔ ما

اززمان زودگذروکوتهی عمر بشر، شکوه دارد و عقل را ازحل مشکل زندگی ناتوان می‌داند :

آنانکه محیط عقل و آداب شدند
در جمع کمال شمع اصحاب شدند
ره زین شب تاریك نبردند برون
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

اندك اندك بضد ابتذال زندگی به عصیان برمی‌خیزد و چارهٔ درد درمان ناپذیرخودرا درمستی وفراموشی می‌جوید :

چون عمر بسر رسدچه بغداد و چه بلخ
پیمانه چو پر شودچه شیرین و چه تلخ
می نوش که بعد از من و تو ماه بسی
از سلخ به غره آید از غره به سلخ

اما خیام دربرابرجلوه‌های طبیعت نیزبسیارحساس است :

هرصبح که روی لاله شبنم گیرد
بالای بنفشه در چمن خم گیرد
انصاف مرا زغنچه خوش می‌آید
کاو دامن خویشتن فراهم گیرد

کم کم شب‌فرا میرسد وماه نمایان میشودوخیام وصیت‌ادبی خود را تکرار می کند :

مهتاب به نور دامن شب بشکافت
می نوش دمی خوشترازاین نتوان یافت
خوش باش و بیندیش که مهتاب بسی
اندر سر گور یك به یك خواهد تافت

*
* *

فیتزجرالد درآخرین چاپ ترجمهٔ رباعیات که نود و هشت سال پیش ازاین انتشاریافت قالب ظاهری رباعیات را در فارسی به انگلیسی حفظ کرد اما چنانکه خود نیز اشاره کرده است ، چند بار حاصل چند رباعی خیام را درهم آمیخته ویك چهارپاره به انگلیسی ساخته است .

هفتاد سال پیش یك پژوهندهٔ انگلیسی بنام ادوارد هرون آلن در بررسی ترجمهٔ فیتزجرالد چنین نتیجه‌گرفت :

چهل و نه چهارپاره ترجمهٔ آزاد چهل و نه رباعی خیام است .

چهل‌وچهاربند ازدو یا چند رباعی خیام نشانه دارد .

دو بند ازاشعار فیتزجرالد از ترجمهٔ نیکلا اقتباس شده .

دو بند حاوی اندیشه‌های مشترك رباعی‌هاست .

دو بند ازمنطق‌الطیر الهام‌گرفته شده است .

دو بند نیزازغزلهای حافظ تأثیر پذیرفته است و مأخذ سه بند از شعرهای فیتزجرالد هنوزمشخص نشده است .

اما فیتزجرالد علاوه برر باعیات خیام، ترجمهٔ «منطق‌الطیر» عطار و«سلامان وا بسال» جامی را نیزانتشارداده است والبته این دواثر نیز از دسترس کنجکاوی دوستاران ترجمهٔ فیتزجرالد و از جمله آندره‌ژید نمی‌توانسه‌است بدور بماند .

آنچه بطور کلی در بارهٔ ترجمهٔ فیتز جرالد بایدگفت اینست که جوهراندیشه و تخیل آن زادهٔ طبع خیام‌است و تغییر آرایش وجامه‌تغییری درماهیت این اندیشهٔ جهان شکاف ومرزشکن نمیدهد .

پیداست آندره ژید و هر نویسندهٔ پژوهندهٔ غربی از خلال آثار فیتزجرالدبااندیشهٔ صوفیان‌ایران وازجمله عطارنیز کمابیش آشنا می‌شده است واین خود بحث جداگانه‌ایست .

*

* *

اما خویشاوندی روحی میان خیام وژید و همچنین شباهت ادبی میان مائده‌های زمینی ورباعیات امریست که حتی برای ذهن هوشیاران

غربی نیز مسلم است و بی‌دلیل نیست که یکی از اینان رباعیات را «نیاکان مائده‌ها» شمرده است .

یکی از دوستان ژید (دوپوئه) در سال (۱۲۸۵ ه/۱۹۰۶م) در نامه‌ای به‌او می‌نویسد :

«من هرگز از آشفتگی و شیدائی مائده‌های زمینی شما سیر نمیشوم. این ضربه‌های سنج بسیار برای من لازمست واز آن رهائی نمی‌توانم یافت .»[۲۰]

جالب اینجاست که درهمین نامه بی‌درنگ پس ازاین جمله‌چنین می‌خوانیم :

«من همچنین ترجمهٔ رباعیات خیام را بقلم‌فیتزجرالد می‌خوانم که بمنزلهٔ پایان‌این آهنگ‌است‌وچیز گوارائی است . یکی ازاین رباعیات را روی زبانم‌می گذارم و مانندآب‌نبات ذوب‌میشود . تهماندهٔ طعم‌آن‌البته‌جالب نیست اما این بحث را نباید ازسر گرفت [۲۰].»

دراینمورد بجاست به‌نقل قولی ازاستاد ات‌یامبل بپردازیم که در جلسهٔ رسمی دفاع از پایان‌نامهٔ «آندره‌ژید و ادبیات فارسی» بعنوان یك گواه زنده گفت :

«هنگامی که پس ازجنگ دوم باآندره‌ژید درمصر بودم روزی باو گفتم که من میان مائده‌های زمینی‌ورباعیات خیام شباهت‌هائی می‌بینم و حتی بیاد دارم که وقتی مائده‌های زمینی را خواندم وبعد با شعرخیام‌آشناشدم تا دیرزمانی فقطاین دوکتاب را با هم میخواندم.ژید

گفت این امر تعجبی ندارد و بسیار طبیعی است زیرا خودمن مائده‌های زمینی راکمی‌پس ازمطالعۀرباعیات نوشته‌ام [۲۱].»

حتی‌در آثار نویسندگان دیگر فرانسوی نیزنکته‌ای همانند بچشم می‌خورد ازجمله فرانسیس دومیوماندرمی‌نویسد :

«من بنوبۀ خود می‌بینم شوری‌که در مائده‌های زمینی است بسیار باشعرغنائی مسلمانان همسایگی‌دار‌دوحافظ بیش ازخیام هیجانات درونی‌آنرا بیان می‌کند [۲۲].»

این نکته هجده سال پیش در همین تهران نیز تکرار شده است و ژان‌کام‌برد رایزن سابق فرهنگی فرانسه در ایران در خطابه‌ای به یادبود مرگ ژید[۲۳] درانجمن فرهنگی‌ایران وفرانسه پس‌ازیادآوری‌این مطلب که باآندره‌ژید درسفرمصرهمراه بوده است می‌نویسد :

«من‌تصورمی کنم‌که اگر آندره‌ژید ازایران‌دیدار کرده بود ـ ومیدانم که‌اوهوس پنهانی‌اینکاررا داشته‌است ـ واگر به‌تخت جمشید رفته بود ، برایوان‌آن سرنوشت امپراتوری‌ایران وعظمت گذشته‌را ازخیال می گذراند اما ازآن‌فرودمی‌آمد ودردشت گستردۀ پهناورپیرامون آن بهنگام نوروز به‌گلچینی می‌پرداخت و بی آنکه خسته‌شود به‌زحمات دائمی کشاورزان ایران‌خیره‌میشد که بشیوۀ نیاکان خودآب ازقنات برمی‌کشند و باین ترتیب ژید دراین مناظر زنده مفهوم آینده را بهتر جستجومی‌کرد تا درسنگهای مرده .»

کام‌برد سپس می‌افزاید :

«آندره‌ژیدوایران ! هیچکس بهترازاوسزاوارشناختن ایران نبود . او ایران را از صمیم قلب می‌شناخت و بوسیلهٔ شاعرانی که تصویر دقیقی ازآن بدست داده‌اند آنرا درخیال مجسم می کرد . ژید از بستگان نزدیك ارواحی‌است که‌آئین کامجوئی‌ظاهری آنان، عمیق‌ترین وروشن‌ترین‌فلسفه‌ها را درخود پنهان دارد. ازبستگان حافظ است که ستایشش می کرد زیرا خوانندهٔ مدام «دیوان» بود . ازبستگان عمرخیام است که می بایست «رباعیات»یعنی نیاکان‌مائده‌هایش راترجمه کرده‌باشد، خیامی که گستاخی چالاك ووارستگی متناسب اورا ژید دوست دارد[۲۴] .»

*

* *

اینك هنگام آنست که انعکاس اندیشهٔ خیام را در آثار آندره‌ژید بررسی کنیم :

اگرتأثیر«هزارویکشب» در کتاب «سفراوری‌ین» مسلم‌بنظرمیرسد تأثیرشاعران فارسی‌زبان را در کتاب مائده‌های زمینی باید جستجو کرد.

درکتاب مائده‌های زمینی تنها یك‌اشاره به‌خیام دیده میشود. آنجا که (درکتاب سوم) ژیدازباغهای نیشابورسخن بمیان می آورد . امانباید در این‌حد درنگ کرد . بررسی دقیق نشان خواهد داد که ژید تا اندازهٔ زیادی به‌خیام ، این پیشروایرانی اندیشهٔ خویش نزدیك میشود .

در مطالعهٔ کتاب مائده‌های زمینی نخستین نام خاصی که بچشم می‌خورد ناتانائل است . ناتانائل تنها درآخرین صفحات کتاب ، ژیدرا ترك می کند . وی همه جا حاضر است . همسفر و محرم رازیست که همه جاگوش فرا میدهد وهرگزلب به‌سخن نمی گشاید . نویسندهٔ کتاب

خصوصی‌ترین رازهای خود را با وی درمیان می‌گذارد . ناتانائل ازژید جدائی ناپذیراست اما درآثارخیام و نیزحافظ ناتانائل نام دیگری دارد و ساقی[۲۵] نامیده میشود .

ساقی درشعرهای خیام وحافظ یك همدم باده‌گساریست که جنس اومشخص نیست اما غالباً نامش با باده همراهست .

باآنکه کلمهٔ ساقی بشکل عربی در آمده است تحریفی است از یك کلمهٔ ایرانی که کزنفون آنرا بشکل یونانی «ساکاس» نقل کرده‌است[۲۶].

دررباعیات خیام زن پس ازشراب ، ودرمقام دوم قرارمی‌گیرد و عشق جسمانی جای اندکی دارد. وظیفهٔ ساقی معمولاباده پیمائی‌است و جزاین وظیفه‌ای باونسبت داده نشده‌است. وحتی همجنس‌بازی که بیشتر شاعران ایرانی بآن متهم ومدافع آن قلمداد شده‌اندبا بررسی‌های دقیق‌تر، غالباً تبلوریست از حسّ ستایش زیبائی و نه ارضای غریزهٔ جنسی . از جمله می‌توان به‌حکایت چهارم ازروضهٔ پنجم بهارستان جامی توجه کرد که امیری عاشق غلامی میشود وچون سرانجام بر او دست می‌یابد تنها انگشت بر رخساره‌اش می‌نهد وجان می‌سپارد. این حکایت توجه من‌ترلان را بسیار بخود کشیده است[۲۷] .

دررباعیات خیام شراب وباده غالباً بی‌یادزن ذکرمیشود وپیداست که بادهٔ خیام درمانی‌است برای بیماریهای اندیشه .

هنگامی که ژید درکارگاه‌نوشابه‌سازی، خیام‌وارفریادبرمی‌آورد، با اینگونه مستی آشنائی‌ها دارد :

«ای کاش که من دراین تالار بسیارتاریك درفروبندم و بنوشم وندانم که درکجا هستم . کاش بنوشم‌ازآنچیزی که - برای رهائی روانم - به‌جسم رؤیای همهٔ‌جاهای دیگری‌راکه درآرزویش هستم ببخشد . . .[۲۸]»

درچشم خیام کوتاهی عمر ارزش تخمین ناپذیری به هر لحظهٔ زندگی می‌بخشد. زندگی وامیست کوتاه مدت که بما داده میشود و تجدیدپذیر نیست بنابراین بایدخوب از آن بهره برداری کرد. درس بزرگی که ژیداز مطالعهٔ خیام می‌آموزداینست که هرلحظه اززندگی‌را دارای ارزش مطلق میداند و در برابر اشیاء وحوادث و انسانها در هر وضعی خود را کاملا «آماده» نشان میدهد.

ژید مانند خیام به گذشته و آینده هردو بی‌اعتناست ومیخواهدلحظهٔ گذران را دریابد.

سنجش‌هائی که ازاین پس می‌آید نشان خواهد داد چگونه ژید شیوهٔ اخلاقی خیام را دربارهٔ «آمادگی» پسندیده وبکار بسته است.

این نکته درخوریادآوریست که دراینجا تأثیرپذیری ژید ازخیام مورد بررسی است نه تقلید او ازسرایندهٔ رباعیات. یعنی ذهن مبتکر و تازه‌جوی ژیدنخواسته است درحصار تقلید ازقالب رباعی محصور بماند وقرینه‌ای برای آن در زبان فرانسه بیافریند اما جوهر اندیشه و احساس جهان پیمای خیام نمی‌توانسته است درذهن مستعد ژید بی‌تأثیر باشد. وانگهی ژیدتحت تأثیر ترجمه‌هائی قرارگرفته‌است که نه درجوهر اندیشه اما درنحوهٔ بیان بهرحال بامتن اصلی فارسی اختلافاتی داشته‌اند وهمین نکته گهگاه موجب دوری‌هائی درعبارات ژید نسبت به‌متن فارسی شده‌است.

ونیز گذشته ازتأثیرخیام درنمونه‌هائی که آورده میشود گاه تأثیر حافظ نیزهویداست زیرا ژیدبه حافظ نیز نظرداشته وازاین هردوسرچشمه تشنگی فرونشانده‌است وما میدانیم حافظ خود ازتأثیرشدیدخیام بر کنار نبوده است. شاید کسانی بپرسندچرا رباعیات منسوب را نیزمابه‌حساب خیام گذاشته‌ایم. اینان باید توجه داشته باشند که در این کتاب پیوند آندره‌ژید با ادبیات‌فارسی بررسی میشود یعنی آنچه وی‌ازادبیات‌فارسی

برداشت کرده است و رباعیات منسوب نیز بهرحال بزبان فارسی است و میراث ادبیات فارسی بشمارمیرود نه ادبیات دیگر. شاید کسانی حتی در وجود خیام نیزشك کنند. در اینجا پاسخ صادق هدایت (چاپ چهارم ترانه‌های خیام ص ۶۴) همچنان معتبراست زیرا بهرحال شاعری فارسی زبان وجود داشته است که گفته:

خیام اگرز باده مستی خوش باش

و دست کم صد رباعی بهمین مضمون و با همین ظرافت بیان در دست داریم که با معیارهای سبك شناسی ساخته و پرداختهٔ یك اندیشه و ذهن بشمارمی آیندو همهٔ آنها بزبان فارسی‌ودراوج زیبائی هنری‌وازنظر قدرت تأثیربی‌نظیرهستند بنابراین شاعری فارسی‌زبان وجودداشته است که گهگاه با نام خیام رباعی می آفریده است. آنچه برای ما مهم است بررسی‌ارزش‌هنری وفکری‌این آثاراست نه وقت تباه کردن‌درجستجوی نام ونام خانوادگی گوینده آنهم با منابع آشفته‌ای که از گذشته‌ای‌بسیار دوربرای مابجا مانده‌است. شك نیست که دراین‌مسائل‌نیز بایددقیق‌بوداما نه تا آنجاکه هدف اصلی در کشمکش اختلاف منابع، فراموش شود.

اشاره:

۱ ـ بیشتررباعی‌هائی که آورده میشود از کتاب «ترانه‌های خیام» صادق هدایت نقل شده است.

۲ ـ عبارات ژیدازچاپ دوم «مائده‌های زمینی» ترجمهٔ نگارنده رو نویس شده‌است مگرجمله‌هائی که از کتابهای دیگر ژیدنقل‌شده‌باشد.

خیام :

از نامده و رفته دگر یاد مکن
حالی خوش باش زانکه مقصود اینست

*

از دی که گذشت هرچه گوئی خوش نیست
خوش باش و زدی مگو که امروز خوشست

*

این یك نفس عزیز را خوش میدار
کز حاصل عمر ما همین یك نفس است

*

شادی بطلب که حاصل عمر دمی است
. . .
احوال جهان و اصل این عمر که هست
خوابی و خیالی و فریبی و دمی است

*

می خور که بسی بزیر گل خواهی خفت
بی مونس و بی رفیق و بی همدم و جفت
زنهار بکس مگو تو این راز نهفت
هر غنچه که پژمرد نخواهد بشکفت

خوش باش که در نشیمن کون و فساد
وابستهٔ یك دمیم و آنهم هیچ است

امروز ترا دسترس فردا نیست
واندیشهٔ فردات بجز سودا نیست
ضایع مکن این دم ار دلت بیدارست
کاین باقی عمر را بقا پیدا نیست

ژید :

... تو در نیافته‌ای که یگانه دارائی زندگی است . کوتاه‌ترین لحظهٔ زندگی تواناتر از مرگ است و مرگ را نفی می کند[۲۹] .

ناتانائل، هرگز در طلب آن مباش که آب‌های گذشته را دوباره بنوشی[۳۰].

ناتانائل، با تو از **لحظه‌ها** سخن خواهم گفت . آیا دریافته‌ای که **حضور** آنها دارای چه نیروئی است؟ هر اندیشه‌ای از مرگ ، نه چندان پایدار، ارزشی کافی به کوچکترین لحظهٔ زندگی تو نداده است . آیا پی نبرده‌ای که هر لحظه، این جلوهٔ دوست داشتنی را نمی‌یافت اگر به‌اصطلاح از قعر بسیار تیرهٔ مرگ جدا نشده بود[۳۱] ؟

ای بهار، گیاهانی که جز سالی نمی‌پایند گلهای ظریفشان بهم فشرده‌تر است . آدمی جز یك بهار در زندگی ندارد و یادگار یك خوشی نوید دوبارهٔ خوشبختی نیست[۳۲] .

... تو در گذشته و در آینده زندگی می کنی و هیچ چیز را بطور غریزی و فوری در نمی‌یابی . میرتیل، ما جز در «آن» زندگی چیزی نیستیم. همهٔ گذشته در آن می‌میرد پیش از آنکه چیزی از آینده پدید آید . لحظه‌ها! تو میدانی میرتیل، **حضور** لحظه‌ها دارای چه قدرتی است ! زیرا هر دم زندگی ماذاتاً جانشین ناپذیر است .

کاری بکن که گاهی بتوانی وجود خودرا بتمامی دریك لحظه جایگزین سازی .

میرتیل ، اگرمی‌خواستی یااگر می‌دانستی ، می‌توانستی دراین لحظه بی‌زن‌وفرزند ، دربرابرخدا برروی زمین تنها باشی ، اما تو بیاد آنان هستی‌وانگاراز بیم ازدست‌دادن آنها ، همهٔ گذشته‌ها و عشقها و اضطرابهای زمین را با خود بهمراه می‌بری[۳۳].

چون عمر بسر رسد، چه بغداد وچه بلخ
پیمانه‌چو پر شود ، چه‌شیرین‌وچه‌تلخ

*

چون باید مرد وآرزوها همه هشت
چه‌مور خورد به گوروچه گرگ بدشت

خیام اگر زباده مستی خوش باش

باید مرد ! وچه اهمیت دارد که در کجا (همینکه آدمی دیگر زنده نیست چه اهمیت داردکه کجا هست وکجا نیست)[۳۴] .

مستی جز یافتن جانشین برای خوشبختی نیست [۳۵] .

*

تا دست به‌اتفاق برهم نزنیم
پایی زنشاط برسرغم نزنیم
خیزیم ودمی‌زنیم پیش ازدم صبح
کاین صبح بسی دمدکه ما دم نزنیم

براین‌درخت پرندگان‌میخواندند... ولی امشب آنهارا چه میشود ؟ مگر هیچ‌نمیدانندکه ازپس شب، بامدادی زاده خواهد شد؟ آیا ازهمیشه خفتن بیم دارند ؟ ... آه ! شادی آنکه بامداد تابستانی آنها را از خواب برانگیزد آنچنانکه خود خواب را تنها چندان بیادآورندکه شب بعد ، ازمردن کمتر بترسند [۳۶] .

هرذره که برروی زمینی بوده‌ست
خورشید رخی زهره جبینی بوده‌ست

ای صحرای ریگ ، من ترا با عشقی شدید دوست داشته‌ام . آه ! ایکاش کمترین‌ذرهٔ غبارت، به‌تنهائی

گرد از رخ آستین به آزرم فشان
کان هم رخ خوب نازنینی بوده‌ست

*

... هر ذره ز خاك کیقبادی و جمی است

*

این کوزه چو من عاشق زاری بوده‌ست
در بند سر زلف نگاری بوده‌ست
این دسته که بر گردن او می بینی
دستی است که بر گردن یاری بوده‌ست

*

چندین سر و ساق نازنین و کف دست
از مهر که پیوست و به کین که شکست ؟

*

زنهار قدم بخاك آهسته نهی
کان مردمك چشم نگاری بوده‌ست

*

افسوس که نامهٔ جوانی طی شد
وان تازه بهار زندگانی دی شد
حالی که ورا نام جوانی گفتند
معلوم نشد که او کی آمد کی شد !

*

آن مرغ طرب که نام او بود شباب
افسوس ندانم که کی آمد کی شد

*

... خیزیم و دمی زنیم پیش از دم صبح
کاین صبح بسی دمد که ما دم نزنیم

*

ایکاش که جای آرمیدن بودی
یا این ره دور را رسیدن بودی
یا از پس صدهزار سال از دل خاك
چون سبزه امید بردمیدن بودی

راز همهٔ عالم را بازگو کند. ای غبار، تو کدام زندگی را بیاد داری ؟ و از کدام عشقی پریشیده و پاشیده‌شده‌ای؟ غبار خواستار ستایش است .

*

ای روح من ، بر ریگها چه دیده‌ای؟
استخوانهای سپیدشده، صدفهای تهی[۳۷].

*

آری بی‌شك! جوانی من تیره و تار بود
من از آن پشیمانم[۳۸].
آه ! جوانی ـ انسان تنها یکبار مالك آنست و باقی عمر، آنرا بیاد می آورد[۳۹].
آدمی جز در اندیشهٔ خواب نیست. آه! خواب ! آه ! اگر جهش هوس تازه‌ای ما را از خواب بسوی زندگی دوباره بر نمی انگیخت[۴۰].
آه ... اگر ممکن بود که زمان به سر چشمهٔ خود باز گردد یا گذشته باز آید![۴۱]
آیا این سرزمین دلپذیر را که از آن می گذری برای آن خوار می شماری و از لذات فریبنده‌اش می پرهیزی که بزودی آنرا از تو باز خواهند ستاند؟[۴۲]

*

اینجا به‌می‌وجام بهشتی می‌ساز
کانجاکه بهشت است رسی یا نرسی

*

بسیارچوتوروند وبسیارآیند
بربای نصیب خویش کت بربایند

*

درسایهٔ گل نشین که بسیاراین گل
ازخاك برآمده‌ست ودرخاك شده

*

افسوس که بی‌فایده فرسوده شدیم
وزداس‌سپهرسرنگون سوده شدیم
دردا و ندامتاکه تا چشم زدیم
نابوده بکام خویش نابوده شدیم

*

دریاب دمی را که طرب می گذرد

*

هرچه‌عبورتوتندتراست بایدنگاه توآزمندترباشد و گریز تو هر چه شتابزده‌تراست درآغوش کشیدن تو باید ناگهانی‌ترباشد ![41]

*

بدان که‌زیباترین گل‌هرچه‌زودتر نیزپژمرده خواهدشد. زود برفراز عطرآن خم شو[41].

این حسرت «کارهای ناکرده» است که ذهنم‌را برمی‌آشوبد. حسرت کارهائی که‌دردوران‌جوانی‌می‌توانستم کردوبایستی‌می کردم‌واصول‌اخلاقی شما مرا ازآن بازداشته است[42].

من‌این‌پشیمانی‌را دارم که‌جوانی خود راتیره ساخته‌ام وگمان را بر واقع برتر شمرده‌ام و از زندگی‌رو گردانده‌ام. ایکه خواهی آمد. زیرك‌تر باش: دم را دریاب[43].

*

* *

آندره‌ژیددرحالی‌بدرود زندگی گفت که یکسره از آسمان‌گسیخته بود. این‌گسیختگی گرچه در «مائده‌های زمینی» محسوس نیست اما در «مائده‌های تازه» روشن‌تربچشم می‌خورد. شباهتی که میان یك رباعی منسوب به‌خیام و تعبیری ازژید دیده میشود سخت چشمگیراست:

خیام :

صانع به‌جهان کهنه همچون‌ظرفیست
آبیست بمعنی و بظاهر برفیست
بازیچهٔ کفر و دین به طفلان بسپار
بگذر زمقامی که خداهم حرفیست [۴۴]

ژید :

خدا ظرفی بی شکل است با جدارهائی بی‌اندازه کش‌دار که‌هرچه را هر کس خوشش بیاید درخود جا میدهد اما جز آنچه هریك از ما در آن می‌نهیم چیزی در بر ندارد [۴۵] .

«کوزه‌گردهر» خیام در «سکه سازان» نیزظاهر میشود :

جامیست که عقل آفرین میزندش
صد بوسه زمهر برجبین میزندش
وین کوزه گر دهرچنین جام لطیف
می‌سازد و باز برزمین می‌زندش

من در این شعر تشبیه کهن (و همواره تازهٔ) کوزه گردهر را ازسر می گیرم که هر موجودی را بشکل سبوئی درمی‌آورد برای‌در بر گرفتن محتوای نامعلومی . ومن دریك‌شور شاعرانه خودم را به آن سبو تشبیه می کنم [۴۶] .

* *
*

آشنائی با خیام برای ژید اگر بمنزلهٔ نوعی مکاشفه نبود دست کم نوعی‌تأییدضمنی برای‌اندیشه‌های‌نویسندهٔ غربی بشمارمیرفت.«گستاخی چابکانه و وارستگی متعادل » خیام نمونهٔ خوبی برای ژید می‌توانست بشماررود زیرا زندگی خیام ، همچنانکه بعدها زندگی ژید نیز در این جهت سپری شد ، درمیان عطش دانستن وهوس شدید برخورداری کامل ازلحظه‌های‌زودگذری که زندگی‌نام‌دارد تقسیم‌شده بود وخیام می کوشید که ازشادیهای‌گذران بهره برگیرد : ازعشق ، شراب ، موسیقی، تماشای گلها ، جلوهٔ مهتاب برایوان ، کشتزار سرسبز ونسیم سحری . با اینهمه ،

درد درمان ناپذیر دانستن و وسوسهٔ شناختن تا واپسین دم زندگی وجود اورا می گداخت و آخرین سخنی که استاد ژان دوله از ژید برای ما نقل می کند همین روحیه را دراونیزنشان میدهد زیرا ژیدگفته بود :

«همواره میان آنچه منطقی ومعقول است
و آنچه نیست نبردی وجود دارد[۴۷] »

بااینهمه، میان خیام‌دانشمند وخیام شاعرباید فرق‌گذاشت . خیام شاعرجرأت داشت آنچه راکه خیام دانشمند براثرتعصب و کهنه پرستی معاصران خود پنهان میدارد بزبان شعربیان کند . در اینمورد شاعرخود را به طبیعت لحظه‌ها می‌سپرد و آنچه را از امور محسوس درمی‌یافت می‌گفت و مطمئن بود که سخنش را مردمی ظریف طبع می‌شنوند و می‌پسندند . اما داستان شعردوستی ایرانیان نیز خود جالب است . زیرا خوشبختانه بیان هراندیشهٔ‌گستاخانه وهراحساسی را مجازمی‌شمارد تنها به‌این شرط که رنگ شاعرانه برخود بپذیرد . ایرانی ذاتاً و عمیقاً نسبت به‌شعرحساسیت دارد ودروجود هرایرانی صاحبذوق ، یك نقاد ناآگاهو هوشیاربرای گزینش‌یارد خوب وبددرکاراست. وازهمین‌روبرجسته‌ترین شاعران مرزشکن‌را پدیدآورده است تاصدای عاطفه واحساس این قوم بی آزاررا بگوش دورترین ساکنان کرهٔ زمین برسانند .

بنابراین خیام واقعی را باید در رباعیاتش جستجو کرد بی آنکه اهمیت علمی اودردورهٔ خود وی‌فرامرش شود . خیام درنظرمعاصرانش ازنظرفلسفی دنباله روی‌فیلسوفان یونان بشمارمیرفت . برخی‌ازصوفیان اورا مردی آزاد اندیش وگریخته ازبردگی‌های فکری می‌دانستند و این نکته امروزه‌کاملا مسلم است اما دسته‌ای دیگررباعیات او را همچنانکه فیتزجرالد بروشنی بیان کرده است چه درمسجد وچه در میخانه درخور

خواندن و بگوش گرفتن می‌پنداشتند.

برای بهتر نمایاندن این خصوصیت متناقض بخشی از شعر فارسی بجاست در این مورد نظر من‌ترلان ذکر شود. این نویسندهٔ بزرگ که اکنون عضو فرهنگستان فرانسه است در دوران جوانی تأثیر ادبیات فارسی را بشدت پذیرفته و با آنکه ظاهر آثارش که بیشتر رمان و نمایشنامه است در انواع ادبی کهن شعر فارسی سابقه ندارد با اینحال از حوزهٔ نفوذ و تأثیر شدید شاعران بزرگ فارسی‌زبان بر کنار نمانده‌است و این معنی با بررسی دقیق آثارش بخوبی روشن میشود. گذشته از این هانری دومن‌ترلان در کتاب «بادبزن آهنین» به‌تفصیل دربارهٔ ادبیات فارسی و شاعران بزرگ گذشته سخن رانده است و اکنون نمونه‌ای از آن:

«اما این شاعران کامجو غالباً مردان منزهی هستند و نه‌تنها به‌زیرکی بلکه با هنرمندی امور آسمانی را با امور بشری در آثار خود درمی‌آمیزند.

... من اکنون جامعه‌ای را درخیال می گذرانم که در آن‌همواره ایهام حکومت می کند. فلان کلمه‌می‌تواند درذهن شنونده ، یك عیاش مطلق یا یك مذهبی‌بزرگ را مجسم کند چنانکه در مورد خیام و حافظ و سعدی چنین است و البته یکی از زیبائی‌های ادبی زبان از تنوع مفاهیم یك جمله برمی‌خیزد. هنوز در بارهٔ بسیاری از اشعار فارسی این بحث در میانست که آیا معشوق شاعر خداست یا موجود بشری، مذکر است یا مؤنث اما مباحثه کنندگان از این نکته غافلند که‌شرط اصلی آثار بزرگ هنری اینست که تفسیرهای گوناگون برخود بپذیرد [۴۸].»

من‌ترلان در کتابی دیگر درهمین‌باره می‌نویسد:

«نیکلا در مقدمهٔ ترجمهٔ بسیار متوسط خود از «چندغزل‌حافظ» ، می‌نویسد که خوانندهٔ‌شرقی برحسب آمادگی روحی خود در لحظهٔ خواندن ، این غزلها را صوفیانه یا شهوی تعبیرمی‌کند و باین‌ترتیب دریک صفحه هم زهرمی‌بیند وهم پادزهر.»

ومن‌ترلان می‌افزاید :

«گوئی هرصفحه ازآثاریك نویسنده نبایدمانند همهٔ‌امورطبیعت‌مفهوم دوگانه یا چندگانه داشته‌باشد. بنابراین خواننده در یك صفحه نه زهروپادزهر بلکه جلوه‌های گوناگون یك‌حقیقت را می‌تواند یافت [۴۹].»

جا دارد نظر یك نقاد دیگر فرانسوی نیز در اینمورد ذکر شود. مارسل مارنا دوسال‌پیش دربارهٔ کتاب تازه چاپ «سروناز» بزبان‌فرانسه نوشته است :

«بایدپذیرفت که‌ادبیات فارسی بیش ازهرادبیات دیگردرمیان اثرمبتذل و ممتاز نوسان دارد . در این ادبیات نظیرادبیات هند امور شهوی با اندیشهٔ تسخیر معنوی پیوستگی دارد . ادبیات فارسی وظیفهٔ خود میداندکه لااقل‌ازراه خیال وتصور، جذبه‌های‌زودگذر زندگی را دوام بخشد [۵۰].»

یادداشتها

۱ ـ ترانه‌های هدایت ، برگزیدهٔ صادق هدایت ، رباعی ۱۰۴ .

۲ ـ مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ترجمهٔ دکترحسن هنرمندی،صفحهٔ ۱۱۷ (کتاب سوم) .

۳ ـ همان کتاب ، همان صفحه .

۴ ـ آ . ژ : دهمین نامه به‌آنژل (فصل افزوده‌ها در همین کتاب دیده شود) .

۵ و۶ ـ «شراب والوهیت درآثارشاعران فارسی‌زبان» بقلم آ ـ ل ـ م. نیکلا ، چاپ مارسی ۱۸۹۷ م صفحات ۶ تا ۹ .

۷ و ۸ ـ «روزنامهٔ آسیائی» ، ژوئیه ـ اوت ۱۸۶۸ م صفحات۵۶و۵۷. عبارت« کشوری‌مسلمان (Un pays musulman) » را مجتبی‌مینوی در پانزده گفتار (ص۳۲۴) ترجمه‌کرده است « یك کشورمحکوم بمذهب‌اسلام» که البته متن عبارت رنان چنین نیست .

۹ ـ میر زادهٔ عشقی شاعر وطن‌پرست و شهید این دوره در برخی از منظومه‌های خود، خویش‌را شاعری‌پیرواصول‌مادی گری وهوادارفلسفهٔ داروین معرفی‌می کند.

۱۰ ـ عبارتی ازپل‌والری (به‌نقل ازژید) بذهن میرسدکه می‌نویسد :

« عروض نوعی جبر (ریاضی) است یعنی علم
دگرگونیهای یك بحر برحسب برخی ارزشهائی که
به‌علائم‌ترکیب کنندهٔ آن‌میدهیم. شعرمعادله‌ایست که‌وقتی
حل‌آن یك‌تساوی بود درست است یعنی یك قرینه»
«صفحات برگزیدهٔ ژید» بقلم پیرلافی، پاریس،
هاشت ، ۱۹۵۴ م ، ص ۶۲

۱۱ ـ هدایت ، ترانه‌های خیام ، ص ۲۷

۱۲ ـ « گوته بسوی شاعران فیلسوفی مانند عمرالخیام . حافظ وسعدی جلب شده‌بود وآندره‌ژیدباشاعران‌اخیرازراه دیوان‌شرقی‌آشناشده‌است.» رمون طحان ، «آندره‌ژید وشرق» ، پاریس ، ۱۹۶۳ م ص ۲۱۳

۱۳ ـ « گوته‌که ازسال ۱۸۱۴ م طرح دیوان را دراندیشه داشت ، در

سال ۱۸۱۶ و۱۸۱۷ قطعاتی بر گزیده از آنرا به‌مجله‌های گونا گون سپرد و چاپ مجموعه درسال ۱۸۱۹ بپایان رسید» ترجمهٔ دیوان شرقی به‌فرانسه بقلم ه. لیشتن‌برگر، چاپ پاریس ۱۹۴۹، ص ۳۶.

نکتهٔ جالب اینکه عنوان عربی دیوان با اصل‌آن درزبان آلمانی اختلاف دارد زیرا دراصل آلمانی «دیوان غربی-شرقی» نام گرفته است وعنوان عربی آن بوسیلهٔ گوته «الدیوان‌الشرقی للمؤلف‌الغربی» بر گزیده شده است.

۱۴ - بزبان‌آلمانی، صفحات ۸۰ تا ۸۳.

۱۵ - آندره ژید، یادِ داشتهای روزانه، چاپ پله‌یاد، جلد اول، ص ۱۰۵۹

۱۶ - ژید: نامه به‌آنژل (افزوده‌ها دیده شود)

۱۷ - بیست ودو سال بعد آرتورگی در مقدمهٔ کمابیش مفصل خود بر ترجمهٔ منظوم رباعیات به فرانسه عقیده‌ای کاملا برخلاف ژید ابراز می‌کند و می‌نویسد:

«سرانجام‌این‌نکته را بیفزائیم که روح‌ایرانی دوست دارد در شعر خودآرایشهای گونا گون صنایع بدیعی از جمله جناس، مراعات نظیر، قرینه سازی ماهرانه را ببیند که‌کار مترجم را بسیار دشوار می‌کند زیرا غالباً معنی یا دست‌کم نمك شعر و تمامی منظومه به‌آن بستگی دارد. خوشبختانه زبان فارسی‌یك زبان آریائی است که زبان فرانسه باآن نزدیکی‌های‌بسیار دارد بنوعی که ممکن است میان واژه‌ها و ترکیب‌های کلامی‌آنها معادل‌هائی یافت که زیاد ازهم‌دور نباشند. اما با اینهمه، برای اینکه از اثری مانند رباعیات، متنی به‌فرانسه داده شود که نه تفسیرعالمانه و بی‌روح باشد ونه اقتباس منحرف از متن، قالبی درعین حال درست وباهیجان، هرچند تحت‌اللفظی، تلاش دشواری را می‌طلبد وخواننده به‌سختی می‌تواند تصورآنرا در اندیشه بگذراند. امیدواریم کوشش حاضربتواند طعم اثرخیام را به‌خواننده بچشاند و بشناساند و نسبت به مترجم احساس گذشت برانگیزد.»

۱۸ ـ نامه به ژان ـ مارك برنار، مجموعهٔ آثار ژید ، چاپ گالی‌مار پاریس جلد هفتم ص ۸۲ ـ ۵۸۱

۱۹ ـ بانوالیزابت هربار(مادرکاترین وهمسردوم ژید) ضمن گفتگوئی درطی جلسات ده روزهٔ کنگرهٔ ژید(شهریور۱۳۴۳) این خاطره را ازژیدبرای نگارنده نقل می کرد که درآغاز آشنائی‌این‌دو، ژید ترجمهٔ انگلیسی خیام‌را بقلم فیتزجرالدبوی‌هدیه کرده‌بود ونیزژید درکتابخانهٔ‌خود یك‌تابلومینیاتورایرانی بقطع بزرگ آویخته بود . (این تابلو به احتمال زیادکار استادعلی سمیرانی بوده است) .

۲۰ ـ مجموعهٔ‌پانزده‌جلدی‌آثارژید محفوظ درکتابخانهٔ ادبی‌ژاك‌دوسه، پاریس ، جلد هشتم ، ص ۳۵۸

۲۱ ـ درجلسهٔ دفاع ازپایان‌نامهٔ«آندره‌ژید وادبیات‌فارسی» دردانشگاه سربن پاریس بعد ازظهرشنبه هفتم بهمن‌ماه ۱۳۴۶ .

۲۷ ـ «پیرامون‌مائده‌های‌زمینی» بقلم‌ایوون‌داوه ، چاپ پاریس۱۹۴۷م ص ۱۶۱ .

۲۳ ـ سخنرانی دردوازدهم‌آوریل ۱۹۵۱ (۲۳ فروردین ۱۳۳۰) .

۲۴ ـ ژان‌کام‌برد . «بیادبود آندره‌ژید» متن فرانسه ، چاپ تهران ، ص ۲۸ تا ۳۰ .

۲۵ ـ تحت تأثیر ترجمهٔ فیتزجرالد ، یك‌نویسندهٔ انگلیسی نام مستعار ساقی (ساکی) را برای خود برگزیده است .

۲۶ ـ دیباچهٔ ترجمهٔ رباعیات خیام بقلم‌آرتورگی ، چاپ‌پاریس‌ص۲۷

۲۷ ـ «بادبزن‌آهنین» بقلم هانری دومن‌ترلان ، ص ۲۷

۲۸ ـ «مائده‌های زمینی» ترجمهٔ نگارنده ، چاپ دوم ، ص ۱۸۵

۲۹ ـ همان‌کتاب . همان‌چاپ ، ص ۸۸

۳۰ ـ همان ... ص ۹۸

۳۱ ـ همان، ص ۱۰۴

۳۲ ـ ص ۱۱۰ یك سطربعد درهمین صفحه ژید ازفلورانس یاد می کند یعنی همانجاکه دخترآمریکائی را سرگرم خواندن رباعیات نشان میدهد .

۳۳ ـ ص ۱۳۶

۳۴ ـ ص ۱۷۱

۳۵ ـ ص ۱۸۵

۳۶ ـ ص ۲۲ ـ ۲۲۱

۳۷ ـ ص ۲۳۰

۳۸ ـ ص ۲۳۷ پیش ازاین جمله شعر نزاری قهستانی به‌اشتباه به‌سعدی نسبت داده شده است . بهرحال نقل‌آن شعرونگارش این جمله (گر چه بطور ناآگاه) بایکدیگردرذهن نویسندهٔمائده‌ها پیوندپنهانی‌وسرچشمهٔمشترك فارسی داشته است .

۳۹ ـ ص ۲۳۸

۴۰ ـ ص ۲۴۲

۴۱ ـ ص ۲۶۷

۴۲ ـ ص ۳۲۷

۴۳ ـ ص ۳۲۸

۴۴ ـ ص ۷۷ دبستان مذاهب ، چاپ هند ، سال ۱۲۹۳ ﻫ و ترانه‌های خیام هدایت ص ۴۳ چاپ چهارم .

۴۵ ـ مائده‌ها ص ۳۰۲

۴۶ ـ سکه‌سازان ، ترجمهٔ نگارنده ، چاپ اول ص ۲۷۹

۴۷ ـ هانری دومن‌ترلان : بادبزن‌آهنین ص ۲۵

۴۸ ـ من‌ترلان : «بررسی‌ها» ، چاپ پله‌یاد پاریس ص ۱۲۰۵

۴۹ ـ هفته نامهٔ ادبی «له‌لترفرانسز» مدیر آراگون ، شمارهٔ ۱۱۸۹ ، ۲۸ ژوئن تا ۴ ژوئیه ۱۹۶۷ ص ۸

*

* *

برای‌آنکه نشان داده شود دوستان ادبی ژید درسراسرجهان، بیشتر، از دوستاران خیام بوده‌اند اشاره‌ای به‌ادموند گس (گوس) نویسندهٔ انگلیسی لازم است . وی که سالهای‌دراز با ژید همنشینی‌ومکاتبه داشت عضو«انجمن‌عمرخیام» درانگلستان بود ودرمهمانی سالانهٔ انجمن درتاریخ ۲۵ مارس ۱۸۹۷ م (سال انتشارمائده‌ها درفرانسه) دررستوران فراسکاتی درلندن بمزاح گفت :

« اعلیحضرت پادشاه ایران به اعضای محترم «انجمن عمر خیام» که در پایتخت اعلیحضرت ملکهٔ انگلستان و امپراطریس هندوستان منعقد است سلام

میرساند و مراحم ملوکانه و عواطف شاهانهٔ خود را
نسبت به اعضاء محترم اظهارداشته درضمن خاطرنشان
ایشان می‌فرماید که مقبرهٔ هریك ازشعراء مملکت مرا
خواسته‌باشید مرمت وسفیدکاری کنید حاضرو به‌اختیار
شماست ولی‌مخارج‌آن‌باید از کیسهٔ خود اعضای‌محترم
انجمن باشد .» (بنقل قزوینی درحواشی‌چهارمقاله)

گویا یکی ازاعضای انجمن پیش ازآن به‌حضورناصرالدین‌شاه رفته بود
تا تعمیرگورخیام را درخواست‌کند . شاه متعجب شده و گفته بود :

« آیا براستی شما در انگلستان بنام عمر خیام
کلوبی تأسیس کرده‌اید ؟آخراین مرد هزارسالست که
مرده است . ما عدهٔ زیادی شعرای بزرگتر و بهتراز
خیام درایران داشته‌ایم ، وحتی خود من»

ودیگرچیزی نگفت .

مجتبی مینوی ـ یانزده گفتار . چاپ ۱۳۴۶ ، ص ۳۳۲

آندره ژید درجستجوی

«ساغری که به حافظ مستی می‌بخشید» [1]

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست [2]
حافظ

خوشبخت آنکه برروی زمین به چیزی
دل نبندد و شوق جاویدی را در میان
دگرگونی‌های ثابت جهان بگردش
درآورد[3].

آندره ژید

درمیان تأثیرات گوناگونی که ژید از نویسندگان بزرگ پذیرفته است تأثیر گوته چه در زندگی وچه در آثار وی بسیار اهمیت دارد. خویشاوندیهای بسیارروحی ژید را به‌گوته پیوند میداد. ژید در مکتب گوته آموخت که آمیخته‌ای ازشعرفارسی وفرانسه پدیدآورد و این همان کاریست که دراین‌ایام آراگن‌با الهام دوگانه ازگوته وژید،وتأثیرپذیری از ادبیات کهنسال فارسی انجام میدهد و اثر مفصل شاعرانهٔ او بنام **دیوانهٔ الزا** نمودارروشن‌این تأثیراست. اما سخن‌را به‌ژیدبازگردانیم:

درفاصلهٔ بین بیست تا سی‌سالگی ژید، آثاراین نویسندهٔ هشیار و کنجکاو بمنزلهٔ مصبی جلوه می کند که دو رودخانهٔ عظیم شعر فارسی و فرانسه در آن بهم می‌پیوندند . همهٔ مضامینی که بوسیلهٔ شاعران بزرگ فارسی‌زبان درشعرشان جلوه‌گر شده است بازتابی در آثار شاعرانهٔ ژید دراین فاصلهٔ ده ساله دارد . آندره‌ژید درخلال آثارگوته حافظ‌راشاعری کام‌طلب و آزمند زندگی می‌شناخت . مگرنه این بود که گوته خود در آثارحافظ سرچشمهٔ تازه‌ای ازالهام جسته بود ؟ اما مطالعهٔ دیوان شرقی گوته برای‌ژید بمنزلهٔ‌فرمان‌حرکتی‌بود بسوی‌ادبیات‌فارسی بنابراین‌وی برای بهترشناختن ولذت بردن ازشعرفارسی تنها به‌آثارگوته بس نکرد بلکه‌خود به‌بررسی‌ترجمه‌های‌گوناگون‌ازشاعران‌فارسی‌زبان درزبان‌های آلمانی وفرانسه وانگلیسی پرداخت .

* *
*

نخستین درسی که ژید ازحافظ می آموزد اینست که خوشبختی در دسترس همگانست ومی‌توان آنرا همه‌جا باخود برد. ژید دراین باره می‌نویسد :

> «من همواره خوشبختی خود را ازراه همگانی ساختن امور بدست آورده‌ام به‌نحوی که‌آنچه را درتملك من بود مانند ساغری که به حافظ مستی می‌بخشدانتقال پذیرساخته‌ام[1].»

این‌عبارات در«یادداشتهای روزانهٔ» ژید درمیان نوشته‌های‌بیست تا سی‌سالگی اوقرارگرفته است و می‌توان حدس زد که پیش از انتشار «مائده‌های زمینی» به‌نگارش درآمده باشد .

نخستین «کتاب» از کتابهای هشت گانهٔ «مائده‌های زمینی» با نقل مصراعی ازحافظ آغازمیشود که در آن گفتگوازبخت است :

بخت خواب آلود ما بیدارخواهد شدمگر[۴]...

پیداست که ژیدخودرا با حافظ همسان می‌پندارد وهمچون حافظ درجستجوی خوشبختی روانه میشود .

مائده‌های زمینی مانند دیوان شرقی گوته در خطوط اصلی خود بمنزلهٔ دنبالهٔ شعرفارسی بشمارمیرود ویك دلیل عدم شهرت این کتاب در آغازانتشار آن بود که هنوزذهن وذوق غربیان با ابداعات اصیل فارسی وشرقی آشنائی آگاهانه نداشت .

« تا بچه اندازه این کتاب با ذوق روز مغایر بود نکته‌ایست که عدم شهرت کامل آن نشان میدهد[۵]»

حافظ برای ژید جوان نمونهٔ هنرمند کاملی بود که می‌توانست سرمشق قرار گیرد . ژید نیز مانند حافظ می‌خواست به اوج وارستگی برسدو میل داشت مائده‌های زمینی مانند دیوان عزیز حافظ رسالهٔ «وارستگی» بشمار آید :

«برخی‌ها نمی‌توانند یا نمی‌خواهند جز تجلیل هوس وغرایز جنسی در[مائده‌های زمینی] چیزدیگری به‌بینند . بنظرمن این امر، اندکی از کوته بینی‌است. من‌هر گاه این کتاب را دوباره بازمی کنم بیشترستایش «وارستگی» درآن می‌بینم [۶].»

ژید آرزومند بود که بتواند «درخود فراموشی ، کاملترین و پر تمناترین و نامحدودترین پروانهٔ خوشبختی را [۷]» بازیابد .

آندره‌ژید ازهمان نخستین مطالعهٔ دیوان شرقی گوته سالهادربارهٔ حافظ و بقول گوته «این‌مرد فوق‌العاده» می‌اندیشید و چون از آغازجوانی با زبان‌آلمانی آشنائی داشت بخواندن ترجمهٔ هامر پرداخت یعنی همان ترجمه‌ای که حافظ را به‌گوته شناساند اما دراین رهگذر پا فراتر نهاد و به‌بررسی ترجمه‌های بعدی نیزپرداخت چنانکه درنامه‌ای به‌یك مخاطب پنداری، «آنژل»، می‌نویسد :

> «در بارهٔ حافظ اگر نمی‌توانید ترجمهٔ بسیار کمیاب روزنتسوایگ را فراهم کنید ترجمهٔ هامر را بخوانید . همین ترجمه است که به‌سال ۱۸۱۲ شرق را به‌گوته بزرگ شناساند . در «سالنامهٔ» وی به‌بینید با چه ستایشی ازآن سخن می‌گوید [۸] .»

ژیدکاملا حق‌داشته است ترجمهٔ هامرراکافی نشمارد زیرا ترجمهٔ روزنتسوایگ که درسه جلد دروین پایتخت اتریش (۱۸۵۶ تا ۱۸۶۴م) انتشاریافت ترجمهٔ منظومیست بشیوهٔ غزل فارسی همراه با متن‌فارسی .

درهمین «نامه» ژید برای آنژل یك غزل بلند حافظ را از ترجمهٔ آلمانی هامر ترجمه می‌کند و نسبت به شعر فارسی اشتیاق خاصی نشان میدهد وروحیهٔ‌کام‌طلبی را دراین شعر بسیارمی‌ستاید ومی‌نویسد :

> «دلم می‌خواست از «کامجوئی» با شما سخن بگویم . کلمهٔ «کامجوئی» درزبان ما چنان معنی‌زشتی پیداکرده‌است که شماجرأت‌نمی‌کنیدآنرا بکارببرید. باید دراین مورد دو باره ارزیابی کرد . توجه داشته باشید که کلریج شاعرانگلیسی‌ضمن‌بحث دربارهٔ‌میلتون کامجوئی‌را یکی‌ازسه‌فضیلت‌شاعری‌میداند. کامجوئی، دوست گرامی ، بطورساده عبارت ازاینست که موجود

حاضر ولحظهٔ حاضر را هدف و غایت بشمار آوریم نه
وسیله . این همان نکته‌ایست که من در شعر فارسی
می‌پسندم وبخصوص همین نکته است که من‌دراین شعر
بسیار می‌پسندم [۹] .»

ژید ازشعرفارسی‌متوجه ادبیات فارسی بطور کلی میشودواندیشهٔ
خود را با تشبیه بدیعی که ازهزارویکشب به وام‌گرفته است می آراید و
می‌نویسد :

«زیرا ادبیات فارسی تقریباً بتمامی به‌چشم من
شبیه‌آن کاخ زرینی جلوه می کندکه درقصهٔ یکی ازسه
صعلوك وصف شده است [۱۰] ...»

در اینجا ژید با نام برخی از شاهکارهای ادبیات فارسی ایهامی
بوجود می آورد ومی‌گوید :

«... که چهل درآن کاخ زرین ، اولی رو به
باغی پرازمیوه (کنایه از بوستان) ، دومی رو به یك
گلزار(کنایه از گلستان سعدی) سومی روبه قفسی از
پرندگان (کنایه ازمنطق‌الطیرعطار) و چهارمی روبه
گوهرهای‌انباشته (کنایه ازخمسه یا پنج گنج نظامی)
گشوده‌میشود . امادرچهلم که ورود بدان ممنوع‌است،
اتاقی است بسیارتیره که هوای‌آن از نوعی عطر بسیار
لطیف و نافذ آکنده است و شما را سرمست و بیخود
می‌سازد [۱۱] .»

دراین اتاق ژید چه می‌بیند ؟

«اسب سیاهی که حالتی غریب و زیبا دارد اما
همینکه سوارش می‌شوید بال می گسترد. بالهائی «که

در آغاز متوجه آن نشده بودید» ـ اسب با شما می‌جهد وشما را تا بلندترین نقطهٔ آسمانی ناشناخته می‌برد و آنگاه ناگهان سرازیر می‌گردد وشما را اززین فرو- می‌اندازد وسپس با نوك یکی ازبالهایش یك چشم شما را می‌ترکاندچنانکه گوئی می‌خواهدآن خیرگی، که این‌سفرپرشتاب درپهنهٔ آسمان درشما برجامی گذارد، بهتراثر بگذارد[۱۲].»

قصهٔ اسب سیاه بالدار که از یکسو با «په‌گاز» اسب اساطیری یونانیان و ازسوی دیگربا «براق» شباهت دارد و ژید آنرا برای تجسم جنبهٔ عرفانی ادبیات فارسی بکار برده است ریشه‌ای شرقی در ادبیات پیش ازاسلام دارد وبنظرمیرسدکه با معجزهٔ اسب سیاه درآئین زرتشت پیوند داشته باشد.

اینك آن قصه اززبان بهرام پژدو:

زراوی چنین است ما را خبر — که گشتاسب را آن شه دادگر
ز اسبان یکی بود در پایگاه — که بودی ورا نام اسب سیاه
که او را گرانمایه‌تر داشتی — ابر پشت او گردن افراشتی
به میدان به کردار کوه روان — که با باد پهلو زدی هر زمان
تن پیلوارش به زرین ستام — تو گفتی عروسیست اندر خرام
بر افراخته گردنی همچو ببر — که غران شود پیش رویش هژبر
گه تاختن چون بجستی ز جای — تو گفتی برونیست خود دست وپای
چو رفتی سوی رزم گشتاسب شاه — نشستی همیشه بر اسب سیاه
چو بر پشت او رزم ساز آمدی — به پیروزی از رزم باز آمدی
قضا را یکی روز در بامداد — که خورشید رخشان همی دیمه داد
چومه مرد کردش بر اسبان نگاه — ابی دست و پا دید اسب سیاه
بر آخر بماندست و بی سم شده — بمانده به یکجای قایم شده
شده در شکم دست و پا هر چهار — بترسید مه مرد و شد بیقرار
بیامد دوان تا بر تخت شاه — نمودش بدو حال اسب سیاه

دژم گشت شاه جهان زین سبب همی گفت کاینست کار عجب
حکیمان خود را یکایك بخواند همانگه بنزدیك خود بر نشاند
که تا چارهٔ اسب جویند باز بدانند تا آن چگونه‌ست باز[13]

حکیمان طبق معمول روایات شرقی از چارهٔ اینکار درمی‌مانند و شبانگاه درزندان خبر بوسیلهٔ حاجب به‌زرتشت میرسد :

چو بشنید زرتشت گفتار اوی بدو گفت گشتاسب شه را بگوی
که من چون بیایم ازین تیره‌جای برون آورم اسب را دست و پای
چو زینجا روی بامدادان پگاه یکایك بگو این سخن نزد شاه
بیامد دوان حاجب نامدار بگفت آنچه بشنید با شهریار
که زرتشت ازین گونه‌گوید همی دل شاه ازین غم بشوید همی
همانگه به حاجب بفرمود شاه که او را بیاور بدین بارگاه
بیامد دوان حاجب و مژده داد که شاه جهان بند بر تو گشاد
ز زندان سوی آب شد زرتشت بشستش سر و گردن و پای و پشت[14]

زرتشت چون اززندان به‌درباراه یافت شرط بست که اگرچهار درخواست وی پذیرفته‌گردد چهاردست و پای اسب سیاه نیزبیرون آید. گشتاسب وعده‌داد که درخواستهای چهارگانهٔ زرتشت را بپذیرد. نخستین سخن زرتشت این بود :

که من بی شك و شبهه پیغمبرم فرستادهٔ ایزد داورم
اگر راست باشد دلت با زبان بر آید مراد تو در یك زمان
وگر با زبان دل مخالف بود همه رنج ما جمله ضایع شود
شهنشاه پذرفت و اقرار داد که هرگز نپیچم سر از دین وداد
بدین حجت از تو قناعت کنم بفرمانت بر کار و طاعت کنم[15]

زرتشت به نیایش آغاز کرد وسپس :

چو یك چند نالید ایزد پرست　　بیامد بمالید بر اسب دست
برون آمدآن‌اسب را دست راست　　چنان‌هم که گشتاسب‌ازوی بخواست[۱۶]

درخواست دوم زرتشت آن بود که اسفندیار متعهد شود که همواره :

کمر بندد از بهر دین خدای　　نیاردش فرمان دین زیر پای[۱۷]

درخواستهای دیگرزرتشت بهمین شیوه مبتنی بردفاع وترویج‌از ازدین نوبنیاد اوبود و چون پذیرفته شد دعای وی برای تندرستی اسب سیاه مقبول افتاد وبدینوسیله آئین زرتشت آئین رسمی کشورشدومنکران زرتشت مغلوب شدند .

اما آندره‌ژید همین‌تمثیل را باردیگردرقصهٔ «پرومتهٔسست‌زنجیر» بنحوی دیگر بکارمی گیرد ومی‌نویسد :

سرگذشت عقاب

«پرنده‌ای که ازدور بسیارتنومند جلوه می کندو ازنزدیك بهیچوجه چنین نیست لحظه‌ای‌آسمان‌خیابان پردرخت را تیره می کند وهمچون گردبادی‌بسوی‌کافه فرودمی‌آید، شیشهٔ‌کافه را می‌شکند وبال برهم‌می‌کوبد وبه‌ضربهٔ یك بال خود چشم کوکلس را می‌ترکاند و با جیر جیر ملایم اما پر هیمنه خود را به پهلوی راست پرومته می‌کوبد[۱۸].»

پرومته بی‌درنگ جلیقهٔ خودرا بازوتکه‌ای‌ازجگرخودرا به‌پرنده تسلیم می کند .

ژید بعنوان نتیجهٔ این داستان اززبان پرومته می‌گوید :

«من انسان‌را دوست ندارم ، آنچه اورا می بلعد
دوست دارم [۱۹] .»

زیرا عاقلانه‌تراست که :

«عقابی را که‌ازانسان تغذیه می کند ترجیح دهیم [۲۰] .»

البته دراین تمثیل عقاب کنایه از آگاهی است که دشمن آرامش آدمی خواهد شد .

اما ژید اگر عقاب پرومته را دوست میدارد در عوض اسب سیاه تصوف را به‌پس میراند :

« همین اسب سیاهست که تفسیر کنندگان عمر
[خیام] و حافظ آنرا «روح عرفانی شاعران فارسی»
می‌نامند . زیرا اثبات می کنندکه چنین روحی وجود
دارد[۲۱] .»

مگرنه اینکه ژید این نکتهٔ‌گوته را دربارهٔ شعرفارسی‌خوانده‌بود:

«برای شاعر شرقی هیچ خرجی برنمیدارد که
ما را اززمین بسوی آسمان بالا ببرد تا دو باره ما را
بشتاب بزمین بازگرداند [۲۲] .»

اما ژید مصمم شد برای همیشه آئینی را که در نظرش «برکناری عقل را می‌طلبد[۲۳]» به‌پس براند بنابراین می‌نویسد :

«من که‌این گردش هوائی وبخصوص نیمه‌کوری
پس ازآنراکم می‌پسندم وزیرکتراز سومین «صعلوك»

هستم ، در ممنوع شده را نمی گشایم و ترجیح میدهم بازهم در بوستانها و باغها وقفسها درنگ کنم . من در این جاها چنان لذت شهوت آلود شدیدی می‌یابم که همان برای فرو نشاندن عطش هوسها و فروخوابانند اندیشه‌ام بس است [۲۴].»

آندره‌ژید پیش ازاین نیز درمائده‌های زمینی ، بی‌درنگ پس از «سرود دلایل زیبای وجود خداوند» که در آن به لحنی نیمه عارفانه و نیمه طنزآلود سخن می گوید این عبارت را نوشته است :

«البته غالباً خوشم‌آمده است که یك‌آئین وحتی یك‌شیوهٔ رسا ومنظم فکری‌اعمالم را برای خودم‌درست جلوه دهد اما گاه آنرا پناهگاهی دانسته‌ام برای کامجوئی خود [۲۵].»

باردیگر به کلمهٔ «کامجوئی» که ژید تعریف آنرا به‌شیوهٔ خود داده بود برمی‌خوریم .

بنابراین ژید ازپذیرفتن تفسیرمفسران خیام وحافظ دربارهٔ «روح عرفانی» شعرآنان سر، بازمیزند وپژوهشهای پنجاه سالهٔ اخیرکاملا حق را باومیدهد .

*

* *

هرگاه سخن ازدادوستد ادبی میان ایران وکشورهای غربی پیش آید بی‌درنگ بحث از خاورشناسان و ترجمه‌های آثار فارسی بزبانهای بیگانه‌نیزبه‌پیش کشیده میشود. خاصه اکنون هنگامی است که‌بصراحت گفته شود مرکزارزیابی‌وپژوهش دربارهٔ زبان وادبیات فارسی‌باید‌تهران باشد نه رم وپاریس ولندن وهرجای دیگر...

روزگاری بود که بعلت کمبود نسخه‌های خطی معتبر و اسناد ادبی دقیق و چاپهای انتقادی تقریباً همهٔ شاعران فارسی‌زبان و از آن جمله خیام و حافظ را صوفی می‌شناختند. در بخش نخست دربارهٔ سیمای ادبی خیام، تا آنجا که مقدور بود اثبات شد که گویندهٔ هنرمند رباعیات که مورد انتقاد شدید صوفیان نیز قرار گرفته است ممکن نیست صوفی بوده باشد. اینک سخن از حافظ بمیان می‌آید اما گفتگو و نتیجه‌گیری دربارهٔ حافظ بعلت گسترش فضای تخیل و احساس این نوازشگر اعصاب و روانها دشوارتر می‌نماید. با اینهمه بررسی دقیق دیوان حافظ با توجه به اوضاع تاریخی و فکری زمان وی بهتر از تفسیر دیگران چهرهٔ معنوی او را می‌نمایاند زیرا در بررسی دیوان، یعنی شاهکاری که «به لفظ اندك و معنی بسیار» دقیق‌ترین حالات عاطفی و دغدغه‌های فکری انسان را بیان و تفسیر می‌کند بخوبی می‌بینیم که حافظ بسوی همهٔ آئین‌های فکری زمان خود شتافته اما سرانجام به انزوای درونی و تنهائی و بیخبری پناه برده است:

«در میخانه‌ام بگشا که هیچ از خانقه نگشود[۲۶]»

حافظ در راه‌پیمائی فکری خود به قله‌ای از اندیشه‌های بلند میرسد که نمی‌تواند تعبیرها و تفسیرهای صوفیان و روحانی نمایان ریاکار را بپذیرد و شاید در هیچ دیوان شعر فارسی اینهمه مبارزه با ریاکاریهای مذهبی و اجتماعی محسوس نباشد و بهمین دلیل در هر جامعه‌ای که تنها یکتن ریاکار وجود داشته باشد شعرهای ضد ریاکاری حافظ وزن و قدرت و اعتبار خاص خود را همواره حفظ خواهد کرد.

حافظ هنرمندیست کامجو که از اوج اندیشه‌های خود به اختلافات فکری و مسلکی معاصران با پوزخند می‌نگرد. وی در این رهگذر تا مرز رندی پیش میرود و کلمهٔ رند را با مفاهیم چندگانهٔ آن (زیرك، دیرباور،

خوش‌گذران ، بد نام ، هرزه ، رازدان) برازندهٔ خود می‌شمارد و فریاد برمیدارد :

جنگ هفتادو دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند[۲۷]

درهمینجاست که آندره ژید با اوهمسفرمیشود ومی‌نویسد :

«چون ملحدی درمیان ملحدان ، همواره‌عقاید دورافتاده ، آخرین حد انحراف افکارواختلاف‌نظرها مرا بسوی خود کشیده‌است[۲۸].»

ژید ازجائی آغازمی کندکه نقطهٔ پایان راه‌پیمائی حافظ است اما پس‌ازاین عبارات، بی‌درنگ به‌جمله‌ای برمی‌خوریم که سرآغاز فلسفهٔ معروف ژید بعنوان « کاربی‌دلیل » است و ژید را به ملامتیان و قلندران نزدیك می کند :

« کارکردن بی‌قضاوت اینکه کارخوبیست یا بد.
دوست داشتن بی‌واهمهٔ نیکی یا بدی‌آن[۲۹].»

هستهٔ اصلی اینگونه اندیشه‌ها را به آسانی در حافظ می‌توان بازشناخت زیرا حافظ نیزدردورانی‌ازعمربه‌این شیوهٔ فکری‌نزدیك شده است :

گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن
شیخ‌صنعان‌خرقه‌رهن‌خانهٔ‌خمارداشت[۳۰]

نظیر اینگونه تأملات ملامتی وارحافظ را به‌گفتن چنین سخنانی برمی‌انگیزد :

از ننگ چه پرسی که مرا نام ز ننگست
وز نام چه گوئی که مرا ننگ زنامست[۳۱]

درجائی دیگراز نوشته‌های ژید به‌این عبارت برمی‌خوریم :

«من‌هرگزجز آن نیستم که می‌پندارم هستم و آن «من» همواره در تغییر است[۳۲].»

ومیدانیم که شناخت «من» و مبارزه با آن بنیادکار و برنامهٔ اصلی صوفیانست و از همین‌رو در تذکرة‌الاولیاءِ عطار به این عبارت مشابه برمی‌خوریم که اززبان یوسف‌بن حسین رازی نقل شده است :

«عزیزترین چیزی دردنیا اخلاص است که هر چند جهدکنم تا ریا از دل خویش بیرون‌کنم به لونی دیگرازدل من بروید[۳۳].»

روشن‌ترین تعریف دربارهٔ ملامتیان اینست که :

«ملامتی کسی است که اعمال نیک خود راپنهان واعمال‌زشت خود را برای‌جلب ملامت دیگران آشکار می‌کند وبی‌اعتنائی به‌قضاوت این وآن درذات‌اوست.»

پیداست نسبت دادن‌کارهای نکرده بخویش نیزازاین شماربیرون نیست‌ودرسر آغازمائده‌ها به‌اینگونه اندیشه‌ها برمی‌خوریم آنجاکه ژید می‌نویسد :

«من خود را بی‌هیچ ریا وشرمی دراین کتاب نمایانده‌ام واگر گاهی در آن از سرزمین‌هائی سخن

می گویم که هر گز ندیده‌ام و از عطرهائی که هر گز نبوئیده‌ام واز کارهائی که هر گز نکرده‌ام ــ یا ازتو ، ناتانائل من ، که هنوزت ندیده‌ام ــ سخن می گویم هیچ ازسر ریاکاری نیست[۳۴].»

وبازبا همین نحوهٔ اندیشه است که می نویسد :

«آنجا که نتوانی گفت : «چه بهتر از این» ، بگو : «هر چه باداباد» . وعده‌های بزرگ نیکبختی دراین گفته نهفته است[۳۵].»

این گفتهٔ ژید درجوهراصلی اندیشه همانندی دارد باآن شعرعمیق حافظ که گفت :

در خلاف آمد ایام طلب کام که من
کسب جمعیت‌ازآن زلف‌پریشان کردم[۳۶]

ژیدکه درجوانی ازحوزهٔ نفوذ اندیشهٔ حافظ بیرون‌نمیرود نه‌تنها به‌ملامتیان بلکه به‌قلندران نیزنزدیك میشود ومیدانیم که قلندران دسته‌ای بودندکه ازمیان ملامتیان برخاستند اما درمبارزه با ریاکاریهای اجتماعی ازملامتیان تندروتروبی‌باك‌تربودند . قلندران در جامعه‌ای که فضیلت را تنها پرداختن به‌ظواهرجامه وصورت می‌پنداشت حتی به تراشیدن موی ابرووصورت می‌پرداختندودرچشم ظاهربینان البته این‌گناهی‌نبخشودنی بود نه‌آنچه ازبیداد برسرمردمان ستمدیده می گرفت .

اما قلندر و همسفر او رند در باباطاهر عریان با این چهره هویدا میشود :

مو آن رندم که نومم بی قلندر
نه خان دیرم نه مان دیرم نه لنگر
چو روز آید بگردم گرد کویت
چو شو آیه بخشتان وانهم سر[۳۷]

قلندر یا رند دردیوان خواجهٔ شیراز کسی است که مانند منالك‌در مائده‌های زمینی «درروی زمین به‌چیزی دل نبندد[۳۸]» ومانند وی :

«ازخانه‌وخانواده و هرآنجا که بشر آسایشی می‌جوید ، ازمهربانی‌های پایدار ووفاداریهای‌عاشقانه و دلبستگی به اندیشه‌ها و هر آنچه عدالت را بد نام سازد .»[۳۹] بیزاراست .

تأملات‌قلندرانه وذوق ماجرا طلبی درژید به‌نگارش «کوریدون» سرانجام می‌یابد .

برای‌آنکه این‌گفتاررنگ قضاوت یك جانبهٔ یك پژوهندهٔ ایرانی را بخود نپذیردوپشتوانه‌ای ازتأمل‌وقضاوت غربیان نیزداشته باشدبه‌نقل گفتاری از استاد ژان دوله عضو فرهنگستان فرانسه ، استاد برجستهٔ دانشکدهٔ پزشکی‌پاریس، متخصص مشهوربیماریهای اعصاب و نویسندهٔ نامدارفرانسوی می‌پردازیم که در کتاب «جوانی آندره‌ژید» می‌نویسد :

«قبول و حتی طلب ماجرا ، توجه بسوی یك زندگی گستاخانه که‌ازتحقیرونفرت‌دیگران برخوردار باشد ، هستهٔ همهٔ این مضامین مهم‌آثارژید، درنامه‌ای که وی دربیست وشش سالگی برای مادرش نوشته‌است دیده میشود[۴۰] .»

درهمین کتاب درجلد دوم صفحهٔ (۶۰۶) می‌خوانیم :

«اگر ژید آئین فلسفی منالك را برای رسیدن به زندگی سعادت آمیز آوارگی و خانه بدوشی با شیوه‌ای شخصی و خاص خود در نمی‌آمیخت، روش خانه بدوشی اوچیزی تازه‌تر ازشیوهٔ «کلبی» باستانی نداشت[۴۱].»

اما بنظرمیرسد که ژید نه‌تنها در آثار خودبلکه درزندگی شخصی نیزشیوهٔ ملامتی را سرمشق خویش قرارداده است، و دراینجا از گفتار دوتن ازبرجستگان پهنهٔ بارآور ادبیات فرانسه مثال می آوریم: نخست ازاستاد ات‌یامبل استاد ادبیات تطبیقی دردانشگاه پاریس که با ژید انس والفت دیرینه داشته ودرسالهای پس ازجنگ دوم با وی در کشور مصر همسفر بوده‌است. استاد ات‌یامبل درشمارهٔ مخصوص مجلهٔ جدیدفرانسوی N.R.F. که هجده سال پیش بمناسبت مرگ ژید انتشار یافت در مقاله‌ای بعنوان «با ژید درمصر» می‌نویسد:

« بسیاری از مردم در بارهٔ فشرده دستی ژید غرولندمی کنند. اما ازسخاوت او ـ درجائی که‌ارزش داشته باشد ـ کمترچیزی میدانند. مردی که‌نمی‌تواند يك‌شیشه شامپانی تعارف کند وآنرا به‌رخ‌دیگران نکشد آنجاکه ضرورت اقتضا می کند صدهزارفرانك در راه نجات يك نویسنده اهدا می‌کند. بنظر من این روش بسیار به‌شیوهٔ اخلاقی وژیدی نزدیك است.[۴۲]»

ظاهراً اشارهٔ استاد ات یامبل به چاپ نخستین مجموعهٔ شعر فرانسیس‌ژام شاعرهم‌نسل آندره‌ژید است که به هزینهٔ ژید بچاپ رسید.

لویی مارتن‌شوفیه نویسندهٔ هفتادوسه سالهٔ فرانسوی که در دورهٔ اشغال فرانسه بوسیلهٔ سربازان آلمان، مانند بیشترنویسندگان‌وطن‌پرست

فرانسوی تلخی اسارت وزندان وتبعید را چشیده است دو سال پیش در مقاله‌ای که در روزنامهٔ «فیگاروی ادبی» انتشار داده است در بارهٔ ژید می‌نویسد:

«من دروجود ژید، نویسنده‌ای را دوست‌داشتم که دوستی دقیق و سخاوتمند و پاکدل بود و شخصیت واقعی‌وجود خود را درپس یك موجود چندگانه‌پنهان می‌کرد. آنانکه ازاو بیزار بودنددروجوداودوگانگی، حسابگری، فریب وتیره دلی میدیدند. وانگهی ژید همهٔ‌تلاش خودرا بکارمی‌بست تاآنان دراین‌خطابمانند وبا خدعه و حتی شیطنت می‌کوشید بهمان اندازه که دیگران با سوءنیت وپیشداوری با اوروبرومیشوند او نیزمورد نفرت‌آنان قرارگیرد. ژید دربرابر کسانی که دوزخ را به او نشان میدادند چهرهٔ شیطانی بخود می‌گرفت[۴۳].»

اینك دوباره به‌گفتگوی حافظ وژید بازگردیم. چهره‌ای که ژید ازحافظ می‌شناسدچهرهٔ یك‌صوفی‌نیست واگرحافظ دردورانی‌اززندگی وسیرمعنوی خود با این‌آئین نزدیکی نشان داده باشد از نظر ژید نشانهٔ یکنوع جستجوست نه بیشتر.

ژید یعنی نویسنده‌ای که درشعرفارسی «نوعی‌کامجوئی»می‌جوید که برای «خواباندن اندیشه»اش بس است یکی ازغزلهای حافظ را که خاصه رنگ تند اندیشهٔ خیام بر آن پاشیده شده است ترجمه می کند: این‌گزینش نمایانندهٔ برداشت ژید ازشعرواندیشهٔ حافظ است یعنی ژید آن سیمای حافظ را می‌پسندد که تعلیمات شدید نخستین مذهبی اورا از بهره‌یابی وکامجوئی اززندگی بدورنگاه نمیدارد.

ژید می‌نویسد :

«بجای آنکه من نیز بنوبهٔ خود با شما از آن [دیوان حافظ] سخن بگویم بگذارید یکی ازغزلهای کوتاه[۴۴] وی را برای شما بنویسم. اینهم تمامی غزل :

ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می
طامات تا بچندو خرافات تا بکی
بگذر زکبر و ناز که دیده‌ست روزگار
چین قبای قیصر و طرف کلاه کی
هشیار شو که مرغ چمن مست گشت هان
بیدارشو که خواب عدم درپی است هی
خوش نازکانه می‌چمی ای شاخ نوبهار
کاشفتگی مبادت از آشوب باددی
بر مهر چرخ و شیوهٔ او اعتماد نیست
ای وای بر کسی که شد ایمن زمکر وی
فردا شراب کوثروحور از برای ماست
و امروز نیز ساقی مهروی و جام می
حشمت مبین و سلطنت گل که بسپرد
فراش باد هر ورقش را بزیر پی
باد صبا ز عهد صبی یاد میدهد
جان داروئی که غم ببرد درده‌ای صبی
زان می که داد حسن ولطافت به‌ارغوان
بیرون فکند لطف مزاج ازرخش به‌خوی
مسند به باغ بر که بخدمت چو بندگان
استاده است سرو و کمر بسته است نی
حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید
تا حدمصروچین‌وبه اطراف روم وری[۴۵]

ژید پس ازترجمهٔ این غزل می‌نویسد :

«مسلماً بسیار مضحك است ترجمه‌ای را ترجمه کردن اما وقتی شما آلمانی نمیدانید و یا من فارسی نمیدانم[۴۶]؟» [چه باید کرد؟]

اما ترجمهٔ غزل حافظ بوسیلهٔ ژید علاوه بر ستایش عمیق وی نسبت به نابغهٔ شیراز انگیزه‌ای دیگر نیز داشته‌است و آن، تشویق ایرانشناسان غربی به ترجمهٔ حافظ بزبان فرانسه بوده است زیرا بسال ۱۸۹۹ میلادی یعنی هفتاد سال پیش که ژید غزل حافظ را ترجمه می کرد درزبان فرانسه جز ترجمهٔ چند غزل وجود نداشت وافسوس که اکنون نیزاین نسبت از ترجمهٔ ثلث غزلها بزبان فرانسه تجاوزنکرده است و این شاهکار ذوق و اندیشهٔ بشری ازدسترس شناخت مستقیم جویندگان و مشتاقان فرانسوی بدورمانده است والبته‌گروهی‌مرکب ازچند ایرانشناس فرانسوی وچند شاعرفرانسه‌دان ایرانی‌خواهدتوانست‌این اثررا چنانکه درخور آنست‌به فرانسویان بشناساند و ارزش‌شعر کم‌نظیر کهنسال‌فارسی را بهتربنمایاند.

اما تنها این‌بار نیست که ژید از ندانستن زبان فارسی بطور ضمنی اظهاردلتنگی می کند ومی‌نویسد :

«برمن ببخشائید که جرئت می کنم ازادبیاتی که با وجود همهٔ عشقم نسبت به آن ، آنرا کم می‌شناسم چنین سخن بگویم . من این ادبیات را کم می‌شناسم اما آنرا بسیاردوست میدارم ، وکاش این‌نکته‌عذرخواه من باشد . وانگهی من برای‌کسی می‌نویسم که آنرا بازهم کمترازمن می‌شناسد[۴۷] .»

ژیددردیباچهٔ کتاب «بی‌اخلاق» که پنج‌سال‌پس‌ازمائده‌های‌زمینی انتشارداده است، درخیال ، دانستن زبان فارسی را ازمیان زبانهای‌دیگر بخود نسبت میدهد وازز بان میشل قهرمان اول داستان که جز خود ژید

کسی دیگر نیست می‌نویسد :

«من زبانهای لاتین ویونانی را خوب‌می‌دانستم
و با آن بسرعت زبان عبری و سانسکریت و بالاخره
«فارسی» وعربی راآموختم[۴۸] .»

پیداست که در این رهگذر همواره گوته ژید را بسوی حافظ و زبان فارسی کشانده است . ژید در طی یك سخنرانی که بسال ۱۹۰۰ میلادی درانجمن«استه‌تیك آزاد» در بروکسل ایراد کرده‌است به « تأثیر نیرومند» حافظ درگوته اشاره می کند . وی دراین سخنرانی می گوید :

« بنظر میرسد که زندگی‌نامهٔ گوته سر گذشت
تأثیرپذیریهای‌اوباشد [...] درپایان زندگی‌نیز تأثیر
شرقی ازخلال دیوان حافظ که هامر به تازگی ترجمه
کرده‌بود در گوته محسوس‌است.تأثیری چنان‌نیرومند
که گوته در سنی بیش از هفتاد ، فارسی می‌آموزد و
خود نیزدیوانی می‌نگارد[۴۹] .»

*

* *

به حافظ باز گردیم : غزل برگزیدهٔ حافظ بوسیلهٔ ژید نمایانندهٔ خوبیست برای نشان دادن شیوهٔ برداشت حافظ اززندگی و آنچه بدان پیوند دارد . حافظ در این غزل مائده‌های زمینی را می‌ستاید و اندیشهٔ خود را درباره زندگی و مرگ بروشنی بیان می کند : شاعری مذهبی ، آزرده از آن مباحث ساقی را می‌طلبد . بهار، طبیعت ، زندگی‌زودگذر او را بر آن میدارند که سهم خود را از خوبیهای هستی هر چه زودتر برگیرد وهرلحظه آمادهٔ برخورداری ازلذتها باشد و«برمهرچرخ وشیوهٔ اواعتماد» نکند . اما مضامین اصلی‌غزل حافظ در کتاب مائده‌های‌زمینی

همه جا پراکنده است و البته ژید آنچه را از جای دیگر بوام می‌گیرد بشیوهٔ خود می‌پیراید ومی‌آراید .

*

* *

یکی ازاندیشه‌های مشترکی که دردیوان حافظ ومائده‌های‌زمینی هر دو محسوس است اندیشهٔ گناهست که تا دیر زمانی ذهن حافظ را برمی‌آشفت اما غزلهای دیوان نشان میدهد که حافظ چگونه توانسته است دوموجود آشتی‌ناپذیر «مذهبی» و«کام‌طلب» را با هم آشتی دهد . به‌این ابیات حافظ توجه کنیم :

سهو و خطای بنده گرش اعتبار هست
معنی عفو و رحمت پروردگار چیست ؟

*

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ
تو درطریق ادب باش و گو گناه منست

*

قدم دریغ مدار از جنازهٔ حافظ
که گرچه غرق گناهست میرود به بهشت

*

نصیب ماست بهشت ای خدا شناس برو
که مستحق کرامت گناهکارانند

*

عفو خدا بیشتر از جرم ماست
نکتهٔ سر بسته چه گوئی ؟ خموش

هر چند غرق بحر گناهم ز شش جهت
تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمتم

*

از دل تنگ گنهکار بر آرم آهی
کاتش اندر گنه آدم و حوا فکنم

*

بهشت اگر چه نه جای گناهکارانست
بیار باده که مستظهرم به همت او

دریك رباعی منسوب به خیام نیز به اینگونه اندیشه‌ها برمی‌خوریم:

ناکرده گناه در جهان کیست بگو
آنکس که گنه نکرد چون زیست بگو؟

وژید چنانکه گوئی میخواهد از گفته‌های حافظ وخیام نتیجه گیری کند می‌گوید :

«من از گناه نکردن مطمئن نمیشدم
مگر آنکه هیچ کاری نمی‌کردم .[50]»

وچند سطر بعد :

«ناتانائل ، من دیگر به گناه اعتقاد ندارم[51]»

اما عشق از نظر حافظ قلم عفو بر همهٔ گناهان عاشقانه و جنسی می کشدو آدمی را درخور بخشایش خداوندی می‌سازد .

یادآوری این نکته ضروریست که دیوان حافظ بکلی از تأثیر اندیشهٔ صوفیان بر کنار نیست و چند غزلی که زادهٔ الهام صوفیانه باشد در دیوان می‌توان جست اما پیداست که حافظ در این مرحله درنگ نورزیده و شمارهٔ این غزلها به نسبت غزلهای دیگر بسیار اندك است و

بعکس غزلهای‌دیگری دردیوان وجود دارد که در آنها حافظ به‌این‌دستهٔ متشکل همانگونه تاخته است که به‌زاهدان ریاکار :

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با فلك حقه‌باز کرد

بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان
آمد دگر بجلوه و آغاز ناز کرد

ایدل بیا که ما به پناه خدا رویم
زانچ آستین کوته و دست دراز کرد

ودرجای دیگر:

کجاست صوفی دجال فعل ملحد کیش
بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

*

نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

*

* *

فرانسیس دومیوماندر از سخن سنجان ارزندهٔ فرانسوی چهرهٔ دوگانهٔ حافظ کامجووعارف را چنین ترسیم می کند :

«امروزه هنوز این بحث بیهوده در میانست که بدانیم آیا حافظ شاعری کام‌طلب بوده است یا عارفی که اندیشهٔ‌خودرا درپس‌هزاران پردهٔ موجدارشهوانی‌فرو پیچیده‌است وهیچکس توجه‌ندارد که درذهن یك شاعر واقعی‌این‌دوتمایل بهیچوجه متناقض‌نیست وهردو دریك حالت، که همان«شور» باشد حل می گردد . به‌نویسندهٔ

«مائده‌های زمینی» همان خواهد رسید که به گویندهٔ «دیوان» رسیده است زیرا هردوازیك خانوادهٔ روحی هستند[۵۲].»

حالت «شور» وشوق که از خامهٔ فرانسیس دومیوماندر تراویده در دیوان خواجه‌ازهر غزل برمی‌خیزد. اینك نمونه‌هائی که کلمهٔ شوق مستقیماً در آنها آمده است:

تا مطربان ز «شوق» منت آگهی دهند
قول و غزل به ساز و نوا می‌فرستمت

*

بیان «شوق» چه حاجت که سوز آتش‌دل
توان شناخت زسوزی که در سخن باشد

*

بازار «شوق» گرم شدآن‌سروقد کجاست
تا جان خود بر آتش رویش کنم سپند

*

حافظ از«شوق» رخ مهرفروغ‌تو بسوخت
کامگارا نظری کن سوی ناکامی چند

*

چشمم آندم که ز«شوق» تو نهدسر به‌لحد
تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود

*

دربیابان گر به «شوق» کعبه‌خواهی‌زدقدم
سرزنش‌ها گر کند خارمغیلان غم‌مخور

*

به«شوق» چشمهٔ نوشت‌چه‌قطره‌ها که‌فشاندم
زلعل باده فروشت چه‌عشوه‌ها که خریدم

*

به‌خاك حافظ اگر یار بگذرد چون باد
ز «شوق» در دل آن تنگنا کفن بدرم

*

دلم ربودهٔ لولی و شیست «شورانگیز»
دروغ وعده و قتال وضع و رنگ‌آمیز

اما کلمهٔ‌شوروشوق‌درسراسر کتاب‌اول مائده‌های زمینی‌تکیه‌کلام ژید است وغالباً بصورت این جمله تکرارمیشود :

«ناتانائل من بتوشورمی‌آموزم[۵۳]»

ستایش حافظ‌ازقرآن در دیوان ، ژید را به‌سوی آن رهبری کرده وازهمین‌رو قسمتی‌از آیهٔ بیست ودوم سورهٔ «بقره» درصدر کتاب‌مائده‌ها قرارگرفته است . از آن گذشته در جاهای دیگر «مائده‌ها» به‌اندیشه‌های مأخوذ ازقرآن نیزبرمی‌خوریم که فرصتی دیگربرای گفتگو می‌طلبد .

اما ژید در این رهگذر نیز خود را با حافظ همراه میدیده است زیرا اوهم درکودکی وآغاز جوانی تعلیمات مذهبی شدیدی پذیرفته و به‌کتاب مقدس مسیحیان تا دیرزمانی عشق ورزیده است وچون خودرا ازچنگ‌ریاکاریهای‌مسیحیت رهانده درراه‌با همدردی بنام حافظ‌برخورد کرده واورا نمونه‌ای درخوردنباله‌روی یافته است .

آندره ژید در وجود حافظ ، هنرمندی خیام وار میدیده که با ریاکاریهاو کوته‌نظری‌ها وتعصبات درجدال‌بوده است ومیدانیم که‌حافظ درجهان‌بینی‌خودازخیام تأثیربسیارپذیرفته‌است یعنی این دونابغهٔ‌آریائی نژادسرنوشت بی سرانجام آدمی را برروی‌کرهٔ زمین یکسان می‌بینند اما درمسألهٔ مبداءِ ومعاد با یکدیگروحدت نظرندارند . ناپایداری جهان واعتراف به‌ناتوانی ذهن بشر دربرابر راز آفرینش که پیش از این در رباعی‌های خیام با ظرافت هنرمندانه‌ای بیان شده است در شعر حافظ طنین تازه‌ای می گیرد . «آمادگی» برای بهره‌برداری از بیشترین‌لذتی که هرلحظه برای ما می‌آورد اندرزی بودکه خیام بزیبائی وگیرائی‌برزبان

آورد وحافظ آنرا شنید وبکاربست :

وقتی نابغهٔ شیرازمی گوید :

حافظا تکیه بر ایام چو سهوست و خطا
من چرا عشرت امروز بفردا فکنم ؟

نویسندهٔ هشیارفرانسوی با اوهم آوازمیشود ومی گوید :

«ناتانائل ، هرگز گذشته را در آینده جستجو مکن. ازهرلحظه تنوع بی‌مانندآنرا دریاب‌وشادیهای خود را ازپیش‌آماده مساز[۵۴].»

خدای حافظ خدائیست مهربان که هرگزما را بخاطربهره‌برداری ازنعمت‌هائی که آفریده‌است کیفرنخواهد داد . پیوندآفریده و آفریدگار در شعر حافظ پیوند فرزندیست پاك طینت اما عاصی در برابر پدری پرگذشت و با حوصله که شوخ طبعی فرزند را براو مجاز می‌شمارد و روا میداند که گفته شود :

پیاله در کفنم بند تا سحرگه حشر
به می ز دل ببرم هول روز رستاخیز

این پدر و فرزند صمیمانه به‌یکدیگر عشق می‌ورزند و حرمت یکدیگررا سخت پاس میدارند . ازهمین روست که فرزند می گوید :

گناه اگر چه نبود اختیار ما حافظ
تو در طریق ادب باش و گو گناه منست

ویا درجای دیگر:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاك خطا پوشش باد

اما فرزند عاصی و آزرده دل ـ یعنی حافظ ـ ریاکاری و تعصب را خطاهای نبخشودنی می‌شمارد و عقیده دارد که هر کس در گزینش شیوهٔ زندگی خود باید آزاد باشد بشرط آنکه موجب آزار دیگران نگردد :

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
که درشریعت ما غیرازاین گناهی نیست

نگرانی حافظ دربرابرریاکاران ، بسیارشدید است :

حافظا می‌خورورندی کن وخوش‌باش، ولی
دام تزویر منه چون دگران قرآن را

نظیر همین روش ، آندره ژید را به مبارزه با ریاکاران اجتماعی برمی‌انگیزد و کتاب معروف «سکه سازان» یا به تعبیردیگر«ریاکاران»را پدید می آورد .

گفتیم دیوان حافظ آئینهٔ مبارزه با ریاکاریهاست ومیدانیم که پیام اصلی کتاب «دغل سکه‌سازان» رمان برجستهٔ ژید همان مبارزه‌باریاکاری فردی واجتماعی وجستجوی صداقت ویکرنگی است .

بنظرمیرسد که حتی بهنگام گزینش نام وموضوع این کتاب، ذهن ژید ازیاد شعرهائی ازحافظ فارغ نبوده وبه دومفهوم دورونزدیك «سکهٔ قلب» درشعرحافظ توجه داشته است واصولا درکجا جزدردیوان حافظ ژید می‌توانسته است بااینهمه مبارزهٔ بی‌امان برضد ریاکاری‌روبروشود:

ما نه رندان ریائیم و حریفان نفاق ...

بادہ نوشی که درو روی و ریائی نبود
بهتراز زهد فروشی که دروروی‌وریاست

*

روی تو مگر آینهٔ لطف الهیست
حقا که چنین‌است ودرین‌روی وریا نیست

*

غلام همت آن نازنینم
که کار خیر بی روی و ریا کرد

*

بشارت بر بکوی می فروشان
که حافظ توبه از زهد ریا کرد

*

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل
ما را خدا ز زهد ریا بی نیاز کرد

*

زخانقاه به میخانه میرود حافظ
مگر زمستی زهد ریا بهوش آمد

*

می‌خور که صد گناه زاغیار در حجاب
بهتر ز طاعتی که بروی و ریا کنند

*

در میخانه ببستند خدایا مپسند
که در خانهٔ تزویر و ریا بگشایند

*

گرچه برواعظ‌شهراین سخن‌آسان‌نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

*

اگر ببادهٔ مشکین دلم کشد شاید
که بوی خیر ز زهد ریا نمی‌آید

*

خوش می کنم به بادهٔ مشکین مشام جان
کز دلق‌پوش صومعه بوی ریا شنید

*

من و هم صحبتی اهل ریا دورم باد

*

بدور گل قدحی گیرو بی ریا می‌باش

*

مست ریاست محتسب باده بخواه ولا تخف

*

... جام می گیرم‌واز اهل ریا دورشوم...

*

روی و ریای خلق به یکسو نهاده‌ایم

*

چاك خواهم زدن این دلق ریائی چکنم

*

دلق ریا به آب خرابات برکشیم

*

گرچه با دلق ملمع می گلگون‌عیب‌است
مکنم عیب کزو رنگ ریا میشویم

*

آتش‌زهد ریا خرمن دین خواهدسوخت...

*

می صوفی افکن کجا می فروشند
که در تابم از دست زهد ریائی

«سکهٔ قلب» بمفهوم کنائی آن نیزدرحافظ بسیار آمده است (و در سعدی نیز گهگاه) :

«قلب» اندودهٔ حافظ براو خرج‌نشد...

*

... بر«قلب» ما ببخش که نقدیست کم‌عیار

*

دل دادمش بمژده و خجلت همی برم
زین نقد«قلب» خویش که کردم نثاردوست

*

آنچه زر میشود ازپرتو آن «قلب» سیاه
کیمیائیست که در صحبت درویشانست

*

گفت‌وخوش گفت بروخرقه بسوزان‌حافظ
یارب این «قلب» شناسی‌زکه آموخته‌بود

*

«نقد»ها را بود آیا که عیاری گیرند
تا همه صومعه‌داران پی کاری گیرند

*

گوئیا باور نمیدارند روز داوری
کاینهمه «قلب»ودغل‌در کارداورمی کنند

وسرانجام :

خموش حافظ‌واین‌نکته‌های‌چون‌زرسرخ
نگاهدار که قلاب شهر صرافست

بیت اخیر بحق می‌توانست درصدر کتاب سکه سازان قرار گیرد زیرا دراین کتاب است که ژید می‌گوید :

« تقریباً همهٔ کسانی که من شناخته‌ام
صدای سکهٔ قلب میدهند[55] ...»

ذهن خوانندگان فارسی‌زبان‌آثارژید گاه خود بخود به شعرهای حافظ راه می‌برد بی‌آنکه ژید در این باره توجه خواننده را برانگیخته باشد . چنین است گزینش مصراعی از حافظ در صدر ترجمهٔ فارسی

تنگ» ازطرف مترجمان ایرانی آن :

جریده‌رو که گذرگاه عافیت تنگ است

*

* *

درغزلهای حافظ مانند رباعیات خیام ، باده اهمیت بسیاردارد و حافظ درمرحلهٔ اول ، فراموشی اندوه را ازآن می‌طلبد :

اگر نه باده غم دل زیاد ما ببرد
نهیب حادثه بنیاد ما ز جا ببرد

اگر نه عقل به‌مستی فرو کشد لنگر
چگونه کشتی ازین ورطهٔ بلا ببرد

از یك نظر گوئی دیوان حافظ بیانیهٔ مستی و کامجوئی است و جنبه‌های‌گوناگون مستی در آن بوصف درآمده است اما گریز از مستی نیزدردیوان نمونه‌های بسیاردارد زیرا ذهن متعادل وروشن بین حافظ با هرگونه افراط که به تباه کردن جوهر وجودآدمی بینجامد مخالف است وگرچه می گوید :

بیاو کشتی ما در شط شراب انداز
غریو و ولوله درجان شیخ وشاب انداز

درجای دیگرهشدارمیدهد که :

صوفی ازباده به‌اندازه خورد نوشش باد
ورنه اندیشهٔ این کار فراموشش باد

آنکه یك جرعه می ازدست تواند دادن
دست با شاهد مقصود در آغوشش باد

حافظ حتی وقت میخوراگی را مشخص می کند:

روزدر کسب هنر کوش که می‌خوردن‌روز
دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد[۵۶]
آن زمان وقت می صبح فروغست که شب
گرد خرگاه افق پردهٔ شام اندازد

درجای دیگرعروس دلربای تاك راگهگاه درخورطلاق می‌داند:

عروس دلکشی ای دختر رز
ولی گه‌گه سزاوار طلاقی

گوئی اندیشهٔ حافظ با این رباعی منسوب به‌خیام هماهنگی دارد که :

گر باده خوری تو با خردمندان خور
یا با صنمی لاله رخ و خندان خور
بسیار مخور ، فاش مکن ، ورد مساز
اندك خورو گهگاه خورو پنهان خور

وحافظ می گوید :

کرده‌ام توبه بدست صنمی باده فروش
که دگر می نخورم بی رخ بزم آرائی

حافظ می خواری و باده نوشی را وسیله‌ای برای گریز از «من» خودستای حاضرودست‌یابی به‌وجود باطن‌کامل آدمی میداند :

بیا ساقی آن می که حال آورد
کرامت فزاید کمال آورد

بمن ده که بس بیدل افتاده‌ام
وزین هر دو بی حاصل افتاده‌ام

ودرجای دیگر:

رندی آموز و کرم کن که نه چندان هنر ست
حیوانی که ننوشد می و انسان نشود

اما حافظ هشیار و رند که در وجود همراهان سیاه مست خود بزرگواری دلخواه را نمی‌بیند ازمرحلهٔ مستی با می، به‌مستی بی‌می قدم پیش می‌نهد و حتی نرگس را می‌بیند که از عشوه‌های چشم یار مستی آموخته است.

پیداست اینگونه مستی، بی خمار و پایدارتر از مستی بیاری وسایل خارجی است وهمین کمال آرزوی حافظ است و در این مرحله است که می‌گوید:

شرابی بی خمارم بخش یا رب
که با وی هیچ درد سر نباشد

*

ازبس که چشم مست دراین شهر دیده‌ام
حقا که می نمی‌خورم اکنون وسرخوشم

وتا بدان حد پیش میرود که ازتماشای کاسهٔ لاله مست میشود واز یافتن این حالت بخود می‌بالد:

می چشیم از قدح لاله شرابی موهوم
چشم بد دور که بی‌مطرب و می‌مدهوشیم

گوئی حتی تکرار حرف «میم» که ازیکسو حرف اول کلمهٔ «می» است و از سوی دیگر بهنگام تلفظ لبان را عاشقانه بهم نزدیک می کند

برای حافظ یادآور لب پاك كردن پس از می چشیدن است زیرا غالباً هرجا کلمهٔ می در بیتی می‌آید کلمات دیگری نیز که با حرف میم آغاز میشود دیده میشود . در بیت قبل نه حرف میم بگوش میرسید و اینك پنج‌بارمیم می‌شنویم :

جام مینائی می سد ره تنگدلیست
منه از دست که سیل غمت از جا ببرد

ودراین بیت شش‌بار :

زین دایرهٔ مینا خونین جگرم می ده
تا حل کنم این مشکل درساغر مینائی

وصف مستی در مائده‌های زمینی مانند دیوان حافظ بسیارست و این مستی ، همچنانکه درشعرخواجه ، چهره‌های گوناگون دارد . اینك بدنبال این دونابغهٔ ایران وفرانسه روانه میشویم وزمزمه‌های مستانهٔ آنان را ازنزدیك می‌شنویم :

«ناتانائل ، باید که هر هیجانی بتواند در تو به‌مستی بدل گردد. اگر آنچه میخوری ترامست نمی کند ازاینست که باندازهٔ لازم گرسنه نبوده‌ای[۵۷] .»

بایدتوجه داشت که درزبان ژیدگرسنگی‌وتشنگی هردویك‌حالت است که بمستی می‌انجامد .

ژید درنامه‌ای به‌مادرش می‌نویسد :

«من زود دریافتم که مستی بی‌می‌چیزی‌جزحالت عاشقانه نیست ولحظهٔ مبارکی که در این گونه هیجان فرومیرفتم خدای شراب بدیدارم می‌آمد[۵۸] .»

وحافظ پیش از این گفته است :

ما را ز خیال تو چه پروای شرابست
خم گوسر خود گیر که خمخانه خرابست

ژید در کتاب پنجم مائده‌های زمینی ، بشیوهٔ حافظ در ساقی‌نامه، مستی های گوناگون را برمی‌شمرد و سنجش این دو قسمت با هم نشان میدهد که چگونه نویسندهٔ غربی با وجود پیش چشم داشتن ساقی نامه کوشیده است خودرا ازحوزهٔ تقلید ازحافظ بدورنگاهدارد ومستی‌های خود را بسراید .

پیداست مستی انسانهائی از نوع حافظ و ژید که آزار موری را روا نمیدارند بقصد عربده‌جوئی و آزار دیگران نیست .

اینك زمزمه‌های مستی خیالی یا واقعی حافظ وژید را دربرابرهم میخوانیم :

بیا ساقی آن می که حال آورد
کرامت فزاید کمال آورد
بمن ده که بس بیدل افتاده‌ام
وزین هر دو بی حاصل افتاده‌ام

بیا ساقی آن می که عکسش ز جام
به کیخسرو و جم فرستد پیام
بده تا بگویم به آواز نی
که جمشید کی بود و کاووس کی

بیا ساقی آن کیمیای فتوح
که با گنج قارون دهد عمر نوح
بده تا بروی‌ت گشایند باز
در کامرانی و عمر دراز

« . . . با سومین ساغر نوشابه « کیرش » خون گرمتری در زیر جمجمه‌ام به‌جریان درآمد .

با چهارمین ساغر اندك اندك مستی خفیفی حس کردم که اشیاء را بهم نزدیك می کرد ودردسترسم‌قرار میداد . با پنجمین ، تالاری که در آن بودم ، ومردمی که درآن بودند گوئی بُعدهای پرشکوهتری بخود گرفتند و روح بلند من آزادانه‌تر، دگرگونی می‌یافت .

با ششمین‌ساغرچون اندکی‌خسته شده بودم ، بخواب رفتم .

بیا ساقی آن بکر مستور مست
که اندر خرابات دارد نشست

بمن ده که بد نام خواهم شدن
خراب می و جام خواهم شدن

بیا ساقی آن آب اندیشه سوز
که گر شیر نوشد شود بیشه سوز

بده تا روم بر فلك شیر گر
بهم بر زنم دام این گرگ پیر

بده ساقی آن می که شاهی دهد
به پاکی او دل گواهی دهد

میم ده مگر گردم از عیب پاك
بر آرم به عشرت سری زین مغاك

چو شد باغ روحانیان مسکنم
در اینجا چرا تخته بند تنم

شرابم ده و روی دولت ببین
خرابم کن وگنج حکمت ببین

من آنم که چون جام گیرم بدست
ببینم در آن آینه هر چه هست

بمستی دم پادشائی زنم
دم خسروی در گدائی زنم

بمستی توان در اسرار سفت
که در بیخودی راز نتوان نهفت

که حافظ چو مستانه سازد سرود
ز چرخش دهد زهره آواز رود

شراب سنگین مسافرخانه ها را شناخته‌ام که‌طعمی چون‌طعم گل‌بنفشه دارد وخواب‌سنگین نیمروزرا فراهم می کند. مستی شامگاه‌را شناخته‌ام، آنگاه که گوئی سراسرزمین در زیر فشاراندیشهٔ نیرومندآدمی می‌لرزد.

ناتانائل ، با تو از مستی سخن خواهم گفت :
ناتانائل ، غالباً ساده‌ترین‌رضامندی خاطر برای من همچون مستی بوده است ، از بس که ، پیش از آن رضامندی ، از هوس آن سر مست بوده‌ام. وآنچه در جاده‌ها می‌جستم آنقدر که گرسنگی‌ام بود، مسافرخانه نبود .

مستی‌ها ـ مستی ناشتائی ، آنگاه که ازصبح بسیارزود راه‌پیموده‌ایم و گرسنگی دیگر اشتها نیست بلکه سرگیجه‌ایست . مستی از عطش ، آنگاه که تا شامگاه راه پیموده‌ایم .
ساده‌ترین غذا درآن‌هنگام برایم زیاد وهمچون عیاشی بود ومن لذت احساس عمیق هستی‌خود را شاعرانه می‌چشیدم. سپس، سهم‌شهوانی‌حواس من ، هرچه را باآن تماس می‌یافت بخوشبختی قابل لمس برای من تبدیل می کرد .
من آنگونه مستی‌را شناخته‌ام که شکل‌اندیشه‌ها را اندکی‌تباه‌می کند. روزی را بیاد دارم که اندیشه‌هایم

مغنی کجائی بگلبانگ رود
بیاد آور آن خسروانی سرود

که تا وجد را کار سازی کنم
برقص آیم و خرقه بازی کنم

فریب جهان قصهٔ روشن است
ببین تا چه زاید شب آبستن است

مغنی ملولم دو تائی بزن
به‌یکتائی او که تائی بزن

درین خونفشان عرصهٔ رستخیز
تو خون صراحی و ساغر بریز

به مستان نوید سرودی فرست
به یاران رفته درودی فرست

چون لوله‌های تو در توی دوربین ، کوچك میشد ؛ اندیشهٔ یکی مانده بآخر ، همیشه ظریفتر جلوه می کرد وسپس ، ازهمان اندیشه ، اندیشه‌ای بازهم ظریفتر بیرون می‌آمد. روزی را بیاد دارم که اندیشه‌هایم چنان مدور میشد که براستی کم مانده بود که بگذارم روی زمین بغلتد. روزی را بیاد دارم که اندیشه‌هایم چنان کش‌دارشده بودکه هریك پی‌درپی، شکل همه‌را بخودمی گرفت. بارهای دیگردواندیشه بودند که موازی هم گوئی‌می‌خواستندتااعماق جاودانگی نشوونما کنند .

من آن‌مستی‌را شناخته‌ام که‌آدمی راوامیداردکه‌خودرا بهتر، بزرگتر، احترام انگیزتر ، پرهیزکارتر و غنی‌تر، ازآنچه هست وغیره ... ـ بپندارد[59] .

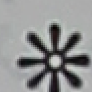
آه! ساغرزرین خودرا شکسته‌ام- از خواب برمی‌خیزم . مستی جز جانشین‌یافتن برای‌خوشبختی‌چیزی نیست[60] .

ژید در کتاب «ضداخلاق» نیز ازز بان منالك می نویسد :

«من درمستی بیشتر درجستجوی تحرك وشورزندگی هستم نه کاهش دادن آن[61].»

و حافظ گفته است :

میم ده مگر گردم از عیب پاك
بر آرم به عشرت سری زین مغاك



باغ وبوستان همواره اهمیت اساسی درزندگی و درشعر ایرانیان داشته است وحتی نام شاهکارهای شعرونثرفارسی گواه این مدعاست.

بلبل خوشگوی شیراز سعدی دو اثر برجستهٔ خود را بوستان و گلستان نام‌نهاده‌است ودنباله روان‌اوازجمله مجدخوافی وجامی بترتیب نامهای روضهٔ خلد وبهارستان را برای آثارخود برگزیده‌اند.

بانام گلشن‌راز و گلشن‌صبا ازدیرباز آشناهستیم. نامهای روضة‌الصفا، فردوس المرشدیه، حدیقة‌الحقیقه، حدائق‌السحر، روضات‌الجنات، روضة‌الانوار، ریاض‌العارفین و «روضه»‌های بسیاردیگربا وجودنام‌عربی خود نشانهٔ توجه ذهنی نویسندگان ایرانی به‌باغ وباغچه است.

نامهای‌زیبا وعطرآگین دختران‌ایرانی‌نیز ازاین‌شمار بیرون‌نیست اما دریغ که این‌نامهای‌زیبا دیریست که از شهرهای غرب‌گرا بروستاها رخت‌کشیده‌اند وازاین پس مگر درروستاهای ایران که‌کمابیش پاسدار سادگی وزیبائی‌های تباه نشدهٔ دیرینند این نامهای دلاویزدخترانهٔ فارسی را بشنویم: گل‌افروز، گل‌افشان، گل‌بهار، گل‌جهان، گلچین، گلناز، گلنار، گلندام، گلچهره، گلرخ، گل‌بو، گل‌خانم، گل‌بانو، گلی و....

گذشته ازنامهای ترکیبی‌گل در روستاها و شهرها، نام‌اصلی‌گلها نیز بردختران نهاده‌شده است ازجمله: نسرین، نسترن، یاسمن، نرگس، لاله، سوسن، همچنین ریحان و صنوبر نیز در همین رده بندی قرار میگیرد.

حتی نام اسب شیرین نیزگلگون بوده است و درشعرنظامی باین اشاره برمیخوریم:

نبود آنروزگلگون در وثاقش
بر اسبی دیگر افتاد اتفاقش

اهمیت دادن بگل و باغ از دیرگاه غربیان را متوجه ظرافت ذوقی ما ساخته تا آنجاکه پنجاه وهفت سال پیش ازاین (در سال ۱۹۱۲ میلادی) کتابی بعنوان «اهمیت گل سرخ درشعر فارسی» بقلم وات‌لن در فرانسه انتشاریافته است.

ازسوی دیگرجون‌پاین یکی از مترجمان بی‌شمار رباعیات خیام بانگلیسی درمقدمهٔ ترجمهٔ هفتادسال‌پیش خود شرحی درهمین‌باره‌نوشته که برای ما نیزجالب است.

اینك قسمتی ازنوشتهٔ او:

«تماشا و عطر گل سرخ‌های تازه گوئی تأثیری خاص درتحریك نیروی‌تخیل شرقی دارد. بخاطردارم درآثار یك نویسندهٔ عرب قصه‌ای در بارهٔ یك پینه‌دوز بغدادی خوانده‌ام‌که در هر بهار همینکه گلهای سرخ آغاز شکفتن میکردند وی نیز تحت تأثیر جاذبه‌ای مقاومت‌ناپذیرد که خود را می‌بست وبا شیشه‌ای شراب وجامی و گلدانی از گلهای سرخ‌کنار شاهراهی منزل میکرد وتا آخرفصل گل سرخ درآنجا میماند.

در سراسر این مدت از هر گونه کاری دست می‌ششست وبا صدای بلند سرودهای مستانه‌ای‌میخواند که همواره بیك ترجیع‌بند پایان می‌یافت:

درفصل گل سرخ شراب بنوشید زیرا فصل گل میگذرد[۶۲].»

یاد بهارپایدارباد که درعزلتگاه‌اجباری‌اصفهان سروده بود:

فصل گل می گذرد همنفسان بهر خدا
بنشینید بباغی و مرا یاد کنید

وصف گل و باغ خاصه باغهای شیراز گذشته ازمقدمهٔ سحر آمیز و مستی بخش گلستان دردیوان بی‌رقیب حافظ نیزما را درخیال بآن بهشت روی زمین میکشاند. پس با حافظ بتماشای آن باغها بشتابیم:

بده ساقی‌می باقی که‌درجنت نخواهی‌یافت
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را

*

رونق عهد شبابست دگر بستان را
میرسد مژدهٔ گل بلبل خوش الحان را
ای صبا گر به جوانان چمن بازرسی
خدمت ما برسان سرووگل وریحان را

*

ای باد اگر به گلشن احباب بگذری
زنهار عرضه ده بر جانان پیام ما

*

می‌وزد از چمن نسیم بهشت
هان بنوشید دم بدم می ناب
تخت زمرد زدست گل بچمن
راح چون روح آتشین دریاب

*

به بزمگاه چمن دوش مست بگذشتم
چو از دهان توام غنچه‌درگمان‌انداخت
بنفشه طرهٔ مفتول خود گره میزد
صبا حکایت زلف تو در میان انداخت
زشرم آنکه بروی تو نسبتش کردم
سمن بدست صبا خاك دردهان انداخت

*

در چمن باد بهاری زکنار گل و سرو
بهوا داری آن عارض و قامت برخاست

*

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست
صلای سر خوشی‌ای صوفیان باده پرست
اساس توبه که درمحکمی‌چوسنگ نمود
ببین که جام زجاجی‌چه‌طرفه‌اش بشکست

*

سبزست در و دشت بیا تا نگذاریم
دست از سر آبی که جهان جمله‌سرا بست

*

شیرازوآب رکنی واین باد خوش نسیم
عیبش مکن که خال رخ هفت‌کشور است
فرقست زآب خضر که‌ظلمات جای‌اوست
تا آب ما که منبعش الله اکبر است

*

کنون که در کف گل جام بادهٔ صافست
بصد هزار زبان بلبلش در او صافست
بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر
چه جای مدرسه و بحث‌کشف کشافست

*

بهاروگل طرب‌انگیز گشت وتوبه‌شکن
بشادی رخ گل بیخ غم ز دل بر کن
رسید باد صبا ، غنچه در هوا داری
زخود برون شد و برخوددرید پیراهن
طریق صدق بیاموز از آب صافی دل
براستی طلب آزادگی ز سرو چمن

آندره ژید نیز در مائده‌های زمینی مانند سعدی و حافظ بوصف گل وباغ می‌پردازد وچنانکه خواهیم دید ازیادآوری نام‌گرامی و شعر حافظ نیزغافل نمیماند :

«ناتانائل ، با تواززیباترین باغهائی که‌دیده‌ام
سخن خواهم گفت .
درفلورانس گل‌سرخ میفروختند. برخی‌ازروزها
شهریکسره عطرآگین بود .
درشهرسویل نزدیك‌جرالده صحن‌قدیمی‌مسجدی
هست. درختان نارنج جابجا بقرینه درآن روئیده‌است.
باقی صحن سنگفرش است . روزهای بسیارآفتابی جز
سایه‌ای کوتاه ومحدود درآن پیدا نیست .
صحن‌چهارگوش‌است ودیوارها برگردش بسیار
زیباست ومن نمیتوانم شرح دهم چرا. بیرون شهر در
باغ پهناوری محصور با نرده‌های آهنین بسیاری از
درختان گرمسیری میروید .
من‌باین‌باغ نرفته‌ام ولی ازخلال نرده‌ها نگاهش
کرده‌ام ومرغان شاخداری دیده‌ام که میدوند و گمان
میکنم‌حیوانات‌بسیاری‌را درآنجا نگاه داشته‌بودند[۶۳].»

اما آندره‌ژید ازدیدار آثارشرقی ومسجد و کاخ و باغهای اسپانیا بیاد گمشدهٔ دیرین خود یعنی باغهای ایران و شعر فارسی می‌افتد و مینویسد :

«با تو از القصرچه بگویم ؟ باغی است همانند
عجایب ایران. فکرمیکنم اکنون‌که با توازآن سخن
میگویم آنرا برهمه باغهای دیگرترجیح میدهم .
هنگامی که شعر حافظ را میخوانم بیاد آن
می‌افتم :
بیار باده که رنگین کنیم جامهٔ زرق
که مست جام غروریم‌ونام هشیاریست[۶۴]

ژید چند سطرپس ازذکراین بیت حافظ کلمهٔ بلبل را عیناً با تلفظ فارسی‌آن میاورد ومینویسد :

«ته باغ درخت تنومندیست که گوئی «بلبلی» بدان دوخته‌اند[۶۵].»

میدانیم بلبل درشعرفارسی بطور کلی و درشعر حافظ بخصوص عاشق جاویدان گل است و اصطلاح کشور«گل‌وبلبل» که امروزه برای ما مفهوم تحقیر آمیزی پیدا کرده است در آغازرواج خود ازواقعیتی شاعرانه برخوردار بوده است.

اما حاصل وام گرفتن کلمهٔ فارسی بلبل ازطرف ژید در مائده‌های زمینی چیست؟ شاید جلب توجه خواننده بغرابت وغیر بومی بودن این کلمه یا آهنگ آن. اما نظرژید هرچه باشداین کلمه جزیکبار اززیرخامهٔ وی بیرون‌نیامده‌است.

باردیگر بوصف باغهائی بازگردیم که ژید درمائده‌های زمینی ما را بگردش درآنها فرامیخواند:

«بهاری بود ومن درباغهای سلطنتی مونیخ درپس آن بودم که ازسرمای آمیخته با سبزه‌های اردیبهشتی تمتعی گیرم. موسیقی نظامی سمجی نواخته میشد و مردمی بدلباس اما دوستدارموسیقی حاضر بودند.
شب مفتون نغمه پرشور بلبلان شده بود. نوای بلبلان همچون شعرآلمانی مرا دررخوت فرومیبرد.
برخی لذتهای شدید هست که آدمی بدشواری‌میتواند ازآنها درگذرد واشك نریزد. حتی‌لذت این‌باغها هم کمابیش مرا بطور دردناکی دراین اندیشه می‌برد که ممکن بود جای دیگری جز آنجا باشم.
درهمین‌تابستان بود که من آموختم چگونه‌بطور خاصی از آب و هواهای گوناگون لذت ببرم.
در غرناطه ایوانهای جن‌الریف که خرزهره درآن میکارند بهنگام دیدارمن هنور نشکفته بود.

باغهای رم را درزیباترین فصلها تماشاکرده‌ام . بعداز ظهرهای توانفرسا مردم برای هوای خنك بدانجا میآمدند .
چون درهمان حوالی‌خانه داشتم هرروزدر آن بگردش میپرداختم . بیمار بودم و نمی‌توانستم‌در اندیشهٔ چیزی باشم. طبیعت دروجودمن راه می‌یافت و بر اثر آشفتگی اعصابم گاهی مرزی‌برای جسم خوداحساس‌نمیکردم . جسمم دور ازمن ادامه می‌یافت یا آنکه گاهی همچون تکه‌ای قندبالذت‌پر خلل وفرج میشد ومن‌حل میشدم . ازفراز نیمکت سنگی که بر آن نشسته‌بودم‌دیگر تماشای رم‌که مرا ازدست میبرد ممکن نمیشد . بر باغهای «برگز» مشرف‌بودم ونگاهم‌ازبلندی ، نوك بلندترین کاخهای دوردست را همترازپاهای من میساخت .
ای‌ایوانها ، ایوانهائی‌که فضا از شماآغاز میشد ، ای آسمان گردی‌ها!
شهرهای‌بسیار کوچکی‌هست‌که باغهای‌دلفریبی دارد . شهرازیاد میرود ونام‌آن ازیاد میرود. آرزوی دیدار دوبارهٔ باغ پابرجاست‌اما دیگر بازگشت بدان مقدور نیست [۶۶].»

دراینجا ژید یکباردیگربیاد باغهائی که میافتدکه وصفشان را در شعرفارسی خوانده است ومی‌نویسد :

«من آرزوی باغهای موصل‌را دارم. بمن گفته‌اند پر از گل سرخ است . باغهای نیشابور را عمر خیام ستوده‌است وحافظ باغهای شیرازرا. ما هرگز باغهای نیشابوررا نخواهیم دید [۶۷] ...»

میدانیم که کلمهٔ بلبل اززبان فارسی بزبان عربی راه یافته است و این پرندهٔ آوازه‌خوان که‌دل‌ازدست‌سعدی‌وحافظ برده است‌در کشورهای

عربی نیز عاشق بی آرام گل بشمار میرود تا بدانجا که لامارتین که یکصدو چهل سال قبل (۱۸۳۲م) به بیروت سفر کرده است در شعری بعنوان «سرود درختان سدر لبنان» صدای چهچهٔ بلبل فارسی را بگوش ما میرساند. اما البته پژوهندگان غربی این کلمه را عربی قلمداد کرده اند.

آندره ژید که براثر واقع بینی عمیق تنها بتماشای یك روی آئینهٔ حوادث خرسند نمیشود و اگر جلوهٔ منفی و غم انگیز امور را می بینند از دیدار جلوهٔ مثبت آنها نیز غافل نیست تعبیر زیبای دیگری از خصوصیت بلبل برمیشمارد و مینویسد:

«بلبل نابینا بهتر آواز میخواند نه از روی حسرت بلکه از سر اشتیاق»

بازدرجای دیگرمینویسد:

«آیا سرمستی بلبل ازشراب است ومستی عقاب ازشیریا مستی باسترك‌ها از نوشابهٔ سرو کوهی ؟ عقاب ازپروازخود سرمست میگردد. بلبل ازشبهای تابستان مست میشود ۶۸.»

اما ژید اگر بیش ازیکبار کلمهٔ بلبل را بشکل فارسی آن بکار نمیبرد درعوض کلمات دیگر فارسی بطور وسوسه انگیزی توجه اورا برمیانگیزند.

از همین رو آهنگ دلنواز کلمهٔ ساقی در اندیشهٔ ژید بر معادل فرانسوی آن ترجیح داده میشود واین دستیار باده نوشان که درشعر خیام و حافظ آنهمه مورد خطاب است بصورت یکی از اشخاص نمایشنامهٔ شائول بقلم وی ظاهرمیشود وهمان وظیفه‌ای را برعهده دارد که همکاران او درشعر خیام و حافظ داشته اند یعنی باده نوشاندن. ژیدچندسال پس از نوشتن این نمایشنامه دردفتریادداشتهای روزانه‌اش اشاره به نگارش کتابی

بنام ساقی میکندکه البته این وعده بانجام نرسیده‌است . وی مینویسد:

«مسلماً من روزی کتاب ساقی را خواهم‌نوشت.
نمیدانم چرا همواره از ساقی موجودی غول آسا و
دلال صفت ساخته‌اند . هرآنچه ما برای آن استعداد
داشته باشیم خوبست. من دراندیشهٔ نگارش درام‌بسیار
جالبی در بارهٔ یوسف هستم .بخصوص صحنهٔ زندان .
آنجاکه یوسف درمیان مرد نانوا وساقی قرار گرفته
است[۶۹].»

سرگذشت یوسف‌که نظرژید را بخودجلب‌کرده است درموارد گوناگون مورد اشارهٔ حافظ درغزلهاست اما حافظ تنها یکبار از زلیخا نام‌میبردومیدانیم که درقرآن کلمه‌زلیخانیامده است‌گرچه‌وصف‌عشقبازی ناکام اوبا یوسف سراسریك سوره را بخود اختصاص داده‌است. حافظ میگوید :

من ازآن حسن روزافزون‌که یوسف داشت دانستم
که عشق از پردهٔ عصمت بدر آرد زلیخا را

ژید نیزدرسراسرمائده‌های زمینی تنها یکبارمانند حافظ اززلیخا در«چکامهٔ نامدارترین عاشقان» نام میبرد :

«ای زلیخا من بخاطرشما ، درنوشیدن شرابی
که ساقی برایم میریخت درنگ‌کردم[۷۰].»

بطوریکه توجه داریم ساقی دراینجا ازیاد نرفته است .

شمارهٔ واژه‌های فارسی که بکشور فرانسه سفرکرده‌اند و در آن سرزمین اقامت‌گزیده‌اند تا یکصدوبیست سال پیش صدوسی واژه بوده

است وازآن پس این شماره براثر ترجمهٔ آثار فارسی افزایش یافته است.

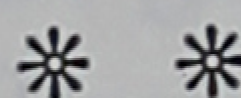
کلمات «کاروان» و «بازار» با همین تلفظ فارسی بارها ازخامهٔ ژید تراویده‌اند. کلمهٔ قلندر که درآینده بدان خواهیم پرداخت در گوش ژید طنین خاصی داشته است.

گرچه نرگس ایرانی از پشتوانهٔ اساطیری غرب برخوردار نیست با وجود این زیبائی چشمان معشوقه درشعر فارسی به نرگس تشبیه میشود ودردیوان حافظ نمونه‌های بسیاری ازاینگونه میتوان برشمرد:

شوخی نرگس نگر که پیش تو بشکفت
چشم دریده ادب نگاه ندارد

اما «نرگس» در آثار ژید نام خود را بنوشته‌ای بسیار زیبا وفشرده داده است که شاعر است ودر آرزوی بهشت بسر میبرد.





درسفر ژید بالجزایر عثمان بوی میآموخت که باغ بزبان عربی «جنان» نامیده میشود واگر پر گل وگیاه باشد «بوستان» نام دارد.

اگر ژید نمیدانست که واژهٔ بوستان فارسی است که درمیان لغت‌های عربی جا باز کرده است بی‌شك میدانست که عنوان یکی ازدو اثر بسیار مشهور سعدی است.

ژید درنامه‌ای بمدیر مجلهٔ «ارمیتاژ» باو مینویسد:

«دربسکری بابوش بخرید زیرا جای دیگر بآن خوبی نمی‌سازند[۷۱].»

وچند سطر بعد میافزاید:

«عثمان نوع آنرا خوب میشناسد و میداند که بابوش یعنی چه [۷۲].»

البته واژه‌ای که دراین نامه آمده همان پاپوش فارسی است که در زبان عربی بصورت بابوج نیزبکارمیرود وجمع آن «بوابیج» میشود.

این کلمه درزبانهای عربی وفرانسه بمعنی نوعی کفش راحتی و سرپائی‌است که باکلمه‌پای‌افزارفارسی‌خویشاوندی دارد. یکصدوبیست سال قبل‌پی‌هان درکتاب «مجموعهٔ واژه‌هائی که زبان فرانسه ازعربی وفارسی وترکی بوام‌گرفته است» ضمن اشاره بریشهٔ فارسی این‌لغت، پیشنهادمیکردکه آنراپاپوش‌بنویسند زیرا مرکب‌است‌ازکلمهٔ‌پا،وپوش. البته این لغت درفارسی امروزه تغییرمعنا داده است که میدانیم.

چهرهٔ حافظ برای آخرین بار در «مائده‌های زمینی» با قلم ژید اینگونه تصویرمیشود:

«و من ای میخانهٔ کوچك شیراز در اندیشهٔ تو هستم، میخانه‌ای که حافظ می‌ستود. حافظ مست از شراب ساقی وعشق، خاموش، برایوانی که گلهای سرخ برآن سرمی‌سایند، حافظ، درکنارساقی‌خفته، شعر گویان در انتظار است، همهٔ شب در انتظار روز است [۷۲].»

ژید بی‌درنگ پس ازاشاره به‌حافظ، عبارتهای زیر را می‌افزاید که تعریف شاعر را به‌عقیدهٔ او بدست میدهد و با توجه به‌غزلی که از حافظ ترجمه کرده‌است برحافظ می‌تواند منطبق شود:

«دلم‌میخواست درروزگاری بدنیاآمده باشم که شاعربرای شعر سرودن جز شمارش اشیاء کاری دیگر نمیداشت. درآنحال، تحسین من پیاپی متوجه‌هریك

میشد وستایش اوآنرا تأیید می کرد وهمین‌علت برای شاعربس می‌بود [۷۳].»

حافظ همواره ساغربدست در«ضد اخلاق» هویدا میشود :

« اگر برای شام‌آمده بودید با شراب شیراز از شما پذیرائی می کردم ، با شرابی که حافظ‌آنرا می‌ستود [۷۴].»

شراب شیرازهمواره روی میز آماده است :

«وما شراب شیراز خواهیم نوشید [۷۵].»

دراین کتاب بخصوص بشیوهٔ ایرانیها می گساری می کنند :

« میشل عزیز ، برای خودتان شراب شیراز بریزید زیرا همه جا مزهٔ آنرا نخواهیدچشید. همچنین ازاین تنقلات برداریدکه ایرانیها باآن می‌خورند [۷۶].»

منالك که تقریباً هرگز شراب نمی‌نوشد و « کم خوارگی را نیرومندترین‌مستی» بشمارمی آوردچراکه روشن‌بینی خودرانگهمیدارد، هوس باده‌نوشی می کند ومی گوید :

«امشب دلم‌میخواهدباشما می بنوشم وفراموش کنم‌که فردا حرکت خواهم‌کرد، وگپ‌بزنم انگارکه امشب‌شب‌درازیست ...آیا میدانید چرا شعروبخصوص فلسفه‌امروزه ادبیات مرده‌ای‌بشمارمی آید ؟ زیرااینها اززندگی جدا شده‌اند [۷۷].»

این‌صحنهٔ باده‌گساری بخوبی‌یادآورصحنهٔ باده‌گساری‌صاحبدلان

ایرانیست : باده نوشی وسخن ازشعر گفتن . گوئی ژید این بیت حافظ را بیاد داشته است :

«مجلس انس و بهار و بحث شعر اندرمیان
نستدن جام می‌ازجانان گرانجانی بود»

برای حافظ وهمچنین برای ژید مستی رازگشای هستی است :

«راز درون پرده ز رندان مست پرس
کاین حال نیست زاهد عالی مقام را»

حافظ تنها شاعرشراب نیست بلکه شاعرعشق نیزهست و سراسر زندگی خود را نثارعشق ودوستی کرده است :

«ساقی ومطرب ومی جمله مهیاست ولی
عیش بی‌یارمهنا نشود ، یار کجاست ؟»

درسخن حافظ برای کلمهٔ «عشق» می‌توان تفسیرهای گوناگونی عرضه داشت . عشق درديوان حافظ ، همچنانکه در مائده‌های زمینی ، ازهوس جسمی آغازمیشود وتا سرحد منزه‌ترین دوستی‌ها پیش میرود .

آلبرسامن ، در نامه‌ای در بارهٔ مائده‌های زمینی به آندره ژید می‌نویسد :

«عشق ! عشق ! این کله می‌جوشد، می‌درخشد، به‌لرزه درمی‌آید ، چون نهری جاری میشود و چون سفره‌های گسترده ، پهن می گردد و چون قطره‌های کوچك غم‌انگیز وخاموش جریان‌می‌یابد. اگر کیمیاگری می‌توانست کتاب را دربوتهٔ خود بگدازد عشق ، چون زرناب ودرخشان درته بوته یافته میشد ...»[۷۸]

گوئی وصف دیوان حافظ است که در آن ، بتقریب ، درهر غزل کلمهٔ عشق یا وصف حالتی عاشقانه محسوس است و سفارش ژید :

«ناتانائل ، علاقه نه ، عشق[۷۹]»

با تعلیمات حافظ بخوبی هماهنگ است زیرا برای حافظ نیز مانند ژید عشق سرچشمهٔ والاترین هیجان‌هاست . به این نمونه‌ها توجه کنیم :

حافظ :

مرا از تست هر دم تازه عشقی
ترا هر ساعتی حسنی دگر باد

*

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که دراین گنبد دوار بماند

*

حریم عشق رادرگه بسی بالاتر ازعقل است
کسی آن آستان بوسد که جان در آستین [دارد

*

خرد هر چند نقد کائنات است
چه ارزد پیش عشق کیمیاکار
(منسوب به‌حافظ)

*

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست
رهروی باید جهانسوزی نه‌خامی بی‌غمی

ژید :

کاش در برابر من همه چیز به رنگین کمانی جلوه‌گر شود و هر زیبائی در جامهٔ عشق من به‌چند رنگ در آید[۸۰].

آن به که همهٔ سخنان ما ازعشق باشد[۸۱] .

فرزانگی در عقل نیست بلکه در عشق است[۸۲].

آوخ که من تا به‌امروز به‌احتیاط زیسته‌ام . ای رهائی ! ای‌آزادی ! تاآنجاکه هوس من بتواند گسترش یابد پیش خواهم رفت[۸۳].

*

* *

گذشته از ناتانائل و نویسنده ، در مائده‌های زمینی به شخصیت سومی برمیخوریم که در کتاب «ضد اخلاق» نیزجلوه‌گر میشود و منالك

نام دارد . منالك شخصیتی است عجیب ودرعین‌حال کنائی وزنده . در وجود منالك «مجموعه‌ئی ازشخصیت نیچه و اسکار وایلد و خود ژید و ماورای ژید ووایلد[۸۴]» را بازشناخته‌اند .

شیوهٔ تازهٔ اخلاقی ژید درمائده‌های زمینی وهمچنین در «ضداخلاق» درشخص منالك سخنگوی خودرا یافته است .

بر خلاف ناتانائل (= ساقی) که خاموش میماند ، منالك « نه فرزانگی ،بلکه عشق » می آموزد. وی «خطرناك است ، فرزانگان را به راندن خودوامیدارد اماکودکان را به‌هراس ازخویش برنمی‌انگیزد[۸۵].»

چهره‌ای که منالك درمائده‌های زمینی وضداخلاق ترسیم می کند همانندی بسیار با «پیر» حافظ دارد که رندیست راستین . زیرا پیر حافظ با رهبرمعنوی‌صوفیان جزنام شباهت دیگری ندارد . وی نیزمانندمنالك «خطرناك» است وبیشتراغواگراست تا «راهبر» :

به‌می‌سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید
که سالك بی خبر نبود زراه و رسم منزلها

ازگناه باکی ندارد :

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما

حافظ همهٔ اندیشه‌های گستاخانه‌ای را که با عقاید جاری زمانش ناهماهنگ است به‌پیر نسبت میدهد . پیرحافظ درتأملات ماورای طبیعی خود دورترازمنالك میرود . وی حتی به کارگاه آفرینش اعتراض وارد می‌سازد اما با لحنی طنزآمیزودوپهلو که معنی آن برعوام پوشیده‌میماند:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاك خطا پوشش باد

پیر مانند منالك در کتاب ضد اخلاق بی آنکه خود چندان بنوشد دیگران را به‌باده‌نوشی برمی‌انگیزد واین دیگر تصادفی نیست اگر منالك به‌میهمان‌خودشراب شیراز عرضه می کندو آنرا بشیوهٔ ایرانیان‌می‌نوشند.

یادبود مطالعهٔ حافظ بهنگام نگارش ضد اخلاق هنوز درذهن ژید بیدار بوده‌است .

گذشته‌ازنقل‌قولها و ترجمهٔ یك غزل‌حافظ بوسیلهٔ ژید ، همانندی میان برخی ازقسمتهای مائده‌های زمینی وبیت‌هائی ازدیوان روشن‌است اما ژید درنقل وبهره‌برداری ازعبارات دیگران آزادی عمل زیادی برای خود روا میداند و می کوشدآوای فردی واستقلال هنری‌خود را بگوش برساند .

حافظ :

بیدلی درهمه احوال خدا با او بود
اونمیدیدش وازدور خدا را می کرد

*

دراندرون من خسته دل ندانم کیست
که من‌خموشم‌واودرفغان‌ودرغوغاست

*

دورست سرآب از این بادیه هشدار
تا غول بیابان نفریبد به سرابت

*

بیماری اندرین ره خوشترزتندرستی

ژید :

آخرچگونه ناتانائل ، توخدارا داری وازاین نکته بی‌خبری ! خدا داشتن یعنی او را دیدن ؛ اما به او نمی‌نگرند[۸۶].

*

و اینك بازهم چه بگویم ؟ چون لبم خاموش است گمان می‌برید که دلم‌آرام است[۸۷]؟

*

راهیست درسرزمینی ناشناخته از هرسو[...] بیشه‌های پرسایه‌وسراب چشمه‌های نخوشیده ما را بخود می کشد[۸۸].

*

بیماریهای شگفت‌انگیزی هست
که همان خواستن چیزیست که آدمی ندارد[۸۹].

*

قدروقت ارنشناسد دل و کاری نکند
بس خجالت که از این حاصل اوقات بریم

*

اگر آن ترک شیرازی به چنگ آرد دل ما را
به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

*

درچمن هرورقی دفتر حالی دگراست
حیف باشد که زحال همه غافل باشی

*

یادآور حافظ :
گر به کاشانهٔ رندان قدمی خواهی زد
نقل شعر شکرین و می بی‌غش دارم

*

مکن در این چمنم سرزنش بخودروئی
چنانکه پرورشم میدهند می‌رویم
و
در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم

*

بلبل زشاخ سرو به گلبانگ پهلوی
می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

*

به نحو هراس انگیزی تنگی ساعات را درمی‌یافتم واین نکته را نیز که زمان جز یك بعد ندارد[۹۰].

*

ژید حافظوار می بخشد :
درونیز بازن هرجائی بسیار زیبائی آشنا شدم . [...] بهمین زن بود که کشتی خود را فروختم یا بخشیدم[۹۱].

*

نه ! من هنوز همهٔ ستارگانی را که آسمان داراست [...] نشمرده‌ام . و نیز نه زمزمه‌های برگها را[۹۲] ...
ناتانائل ، ما هنوز برگها را باهم تماشا نکرده‌ایم . همهٔ پیچ و خم برگها را[۹۳] ...

*

مریم می آمد. سراپایش درچادر سفید بزرگ و ژنده‌ای پیچیده بود ودر کریاس درشیشه‌ای آنرا خنده‌زنان برزمین رها می کرد . دراتاق من، نقل و نبات درانتظارش بود[۹۴].

*

... گمان می کنم راهی که در پیش گرفته‌ام راه «من» است و من آنرا چنانکه باید دنبال می کنم[۹۵].

*

براین درخت پرندگانی می‌خوانند.
آه! قوی‌تر از آنچه من گمان می کردم

یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
تا از درخت نکتهٔ توحید بشنوی
مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گوی
تا خواجه می خورد به‌غزلهای پهلوی

*

کاروان رفت و تودرخواب و بیابان درپیش
کی‌روی ، ره زکه پرسی، چه کنی، چون باشی؟

*

ایدل‌شباب‌رفت و نچیدی گلی‌زعیش...

*

بوسیدن لب یار اول ز دست مگذار
کاخرملول گردی‌ازدست‌ولب گزیدن

*

توبه کردم که نبوسم لب ساقی‌و کنون
می گزم لب که‌چرا گوش به‌نادان کردم

*

بنشین برلب جوی و گذر عمر ببین
کاین‌اشارت زجهان گذران مارا بس

*

عالمی دیگر بباید ساخت وزنو آدمی

پرندگان بتوانند بخوانند . گوئی که درخت خود فریاد کشید ـ باهمهٔ برگهایش فریاد کشید ، ـ زیرا پرندگان‌دیده نمیشدند.فکرمی کردم: پرندگان ازاینکارخواهند مردزیرا مشغله‌ای بسیارشدیدست . ولی‌امشب آنها را چه میشود [۹۶]؟

*

کاروانها ! ـ کاروانهائی شب رسیده و صبح براه افتاده . . . کاروانهائی بی‌اندازه خسته‌وسرمست ازسرابهاواینك نومید! ای کاروانها! چرا نمی‌توانم با شما همسفر باشم ای ، کاروانها [۹۷] !

*

آری بی‌شك ! جوانی‌من‌تیره‌وتار بود من ازآن پشیمانم [۹۸] .

*

آه ! ناتانائل ، شادی خود را ، آنگاه که جانت برآن لبخند میزند وهوس عاشقانهٔ خود را ، آنگاه که هنوزلبانت برای بوسیدن زیباست و آنگاه که شادمانه می‌توانی درآغوش بفشاری ، سیراب گردان [۹۹] .

*

ای جلوه‌های لذت من، شما نیز چون‌آب در گذر [۱۰۰].

*

آدم نو، این منم که امروزچنین نام می گیرم[۱۰۱] .

و

تنها جهان نیست که بایدتغییرپذیرد بلکه انسان نیز باید تغییریابد[۱۰۲] .

*

آخرالامر گل کوزه گران خواهی‌شد
حالیا فکرسبو کن که پراز باده کنی

*

باغ فردوس لطیفست ولیکن زنهار
تو غنیمت شمر این‌سایهٔ بیدولب کشت

*

در بزم عیش یك دوقدح در کش‌وبرو
یعنی طمع مدار وصال دوام را

*

نشاط‌وعیش‌وجوانی‌چو گل‌غنیمت‌دان

*

فکر خودورای خوددرعالم‌رندی‌نیست
کفرست در این مذهب خود بینی و خودرائی

*

در کوی ما شکسته دلی‌می‌خرندو بس
بازارخودفروشی ازآن‌راه‌دیگراست

و

در کوی‌عشق شوکت شاهی‌نمی‌خرند
اقرار بندگی کن و اظهار چاکری

*

... باری به‌غلط‌صرف‌شد ایام‌شبابت

و

ایدل‌شباب رفت‌ونچیدی گلی‌زعیش...

*

اگرجسم توبا روح توباید نابود گردد هر چه زودتر شادی خود را فراهم ساز[۱۰۳].

*

آیا این سرزمین دلپذیررا که از آن‌می گذری برای آن‌خوارمی‌شماری وازلذتهای‌فریبنده‌اش می‌پرهیزی که بزودی آنرااز‌توبازخواهندستاند[۱۰۳].

*

هرچه عبورتوتندتراست بایدنگاه توآزمندتر باشد و گریز تو هرچه شتابزده‌تراست درآغوش کشیدن تو بایدناگهانی‌ترباشد[۱۰۳]!
زیباترین گل هرچه زودتر نیز پژمرده خواهد شد. زود برفراز عطرآن خم‌شو[۱۰۳].

*

فرد هرگز، جز به‌اندازه‌ای که خودرافراموش‌می‌کنداثبات‌نمیشود. آنکه در اندیشهٔ خویش است مانع پیشرفت خود میشود[۱۰۴].

*

من‌هرگززیبائی زنی‌رانمی‌ستایم مگرآنگاه‌که نداند زیباست[۱۰۴].

*

من‌این‌پشیمانی‌را دارم که‌جوانی خود را تیره ساخته‌ام وگمان را بر واقعیت برترشمرده‌ام واززندگی‌رو

گردانده‌ام [۱۰۵].
حسرت کارهای ناکرده است که ذهنم را بر می‌آشوبد. حسرت کارهائی که در دوران جوانی می‌توانستم کرد و بایستی می کردم و اصول اخلاقی شما مرا از آن بازداشته است [۱۰۶].

یکی از مضمونهای اصلی مائده‌های زمینی اینست که ژید حاصل تجربهٔ شخصی را بر تعلیمات خشك کتابها برتر می‌شمارد. در اینمورد نیز وی به حافظ می‌پیوندد:

حافظ:
بشوی اوراق اگر همدرس مائی
که علم عشق در دفتر نباشد

*

ایکه در دفتر عقل آیت عشق آموزی
ترسم این نکته به تحقیق نخواهی دانست

ژید:
آه! دلم میخواست بچشمانم دید تازه‌ای بخشم و آنها را از آلودگی کتابها بشویم [۱۰۷].

ژید نیز همچون حافظ میخواهد راز هستی را مستقیماً از طبیعت بیاموزد نه از لابلای کتابها:

حافظ:
چون صبا مجموعهٔ گل را به آب لطف شست
کج دلم خوان گر نظر بر صفحهٔ دفتر کنم

ژید:
برای من بس نیست که بخوانم شنهای ساحل نرم است، من میخواهم که پاهای برهنه‌ام این نرمی را حس کند... هر شناسائی که احساس بر آن پیشی نجسته باشد برای من بیهوده است [۱۰۸].

*
* *

شیوهٔ نگارش و تلفیق مائده‌های زمینی تادیرزمانی نقادان ادبی را سرگردان وخشمگین کرده بود. سی سال پس ازنخستین چاپ مائده‌ها، بسال ۱۹۲۸ میلادی گاستون‌راژو[۱۰۹] ضمن یك سخنرانی گفت:

«اثریست توصیف‌ناپذیر، ازنوعی که نه به‌شعر شبیه است، نه به‌رمان ونه به‌تحقیق[۱۱۰].»

اما پیش از آن، درهمان سال انتشارمائده‌ها، هانری‌گئون با این عبارات ازکتاب ژید دفاع کرده بود:

«سرانجام به‌کتابی رسیده‌ام‌که نه شعر است و نه رمان وقضاوتی را بعنوان یك جلوهٔ هنری مجرد و یکتا می‌طلبد. منظورم مائده‌های زمینی است[۱۱۱].»

ژید با توجه به‌این عقاید متضاد است‌که بعدها می‌نویسد:

«بایداهمیت‌این‌کتاب‌را اعتراف‌کنم. رویهمرفته آنچنانست‌که بایستی می‌بود یعنی‌به‌توفیق‌پیوسته. حتی خوب تلفیق شده و هرگونه بریدگی میان عبارات اجتناب‌ناپذیرولازم بوده است.
دیوانگی بود که چنین کتابی را با فرزانگی بیشتری بنویسم[۱۱۲].»

وبازهم دربارهٔ همین کتاب:

«هیچیك از پیچ و خم جمله‌های من نیست که پاسخگوی یك نیازدرونی من نباشد[۱۱۲].»

حافظ نیز هدف خرده‌گیری‌هائی از اینگونه قرار گرفته و پاسخ کوتاه اما واقع بینانهٔ او بر آن بحث‌ها مهر باطل زده است :

«گویند که روزی شاه شجاع بزبان اعتراض خواجه حافظرا مخاطب ساخته گفت هیچیك‌ازغزلیات شما ازمطلع تا مقطع بریك منوال واقع نشده بلکه از هرغزلی سه چهاربیت در تعریف شراب است و دو سه بیت درتصوف ویك دوبیت درصفت محبوب و تلون در یك غزل خلاف طریقت بلغاست . خواجه‌حافظ فرمود که آنچه‌برزبان شاه می گذرد عین صدق ومحض‌صواب است اما معذلك شعرحافظ درآفاق اشتهار یافته و نظم دیگر حریفان پای از دروازهٔ شیراز بیرون نمی‌نهد بنابراین‌کنایت شاه شجاع درمقام ایذای خواجه‌حافظ برآمده [۱۱۳] ...»

حافظ‌با شناخت دقیق‌ترین رازهای هنرخویش توانسته است‌رمز تلفیق بظاهر آشفته‌ای را به‌ژید بیاموزد که درعین‌حال در اندیشهٔ هنرمند پیرو یك‌منطق ذهنی است:

شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفتست

آیا این مصراع حافظ برقسمتهای بسیاری از مائده‌ها تطبیق‌پذیر نیست ؟

*

* *

درمیان شاعران‌ایرانی که مورد بررسی‌وستایش ژید واقع‌شده‌اند حافظ محبوبیت خاصی دارد و استناد واشاره به‌او درآثار ژید بیش از دیگرانست .

درمیان ژید و حافظ پیوندهای بسیاری می‌توان یافت . اضطراب وحتی دلهرهٔ حافظ دربرابرمسائل مذهبی با پرورش نخستین ژید بسیار هماهنگی دارد . جهان شاعرانهٔ حافظ که‌گسترده‌تر از دنیای خیام است در روح خیال پرست ژید کشش بیشتری نسبت بخود برمی‌انگیخت . دست‌یابی برشادی ، مبارزه برضد ریاکاریهای مذهبی و جستجوی عشق خطوط برجستهٔ اندیشهٔ حافظ بشمارمیرود که توجه ژید را بسوی خود کشیده‌است . ژید دروجودحافظ هنرمند بزرگی‌میدید که‌باومی آموخت ازهرلحظهٔ‌زندگی‌کام‌بگیرد‌بی آنکه‌فرصت‌کمال‌بخشیدن وبار آورساختن وجود خویش را ازدست بدهد . شوری که ازهرغزل حافظ برمی‌خیزد رازنوعی مستی بی‌می‌را برژید هویدا ساخت که تاپایان زندگی ترکش نکرد وقسمت بیشترمائده‌ها بیان این حالت روحیست .

یادداشتها

۱ ـ آندره ژید ، ژورنال ج ۱ چاپ پله‌یاد ، ص ۸۸ .
۲ ـ حافظ ، چاپ قزوینی .
۳ ـ مائده‌های زمینی، چاپ دوم ترجمهٔ دکتر حسن هنرمندی، ص۱۲۸.
۴ ـ حافظ ، چاپ قزوینی . همهٔ نمونه‌هائی که ازحافظ ازاین پس نقل میشود ازچاپ قزوینی‌است مگرنمونه‌هائی که درآن چاپ نباشد ودرجای خود اشاره خواهد شد .
۵ ـ مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ترجمهٔ نگارنده ، ص ۶۳ .
۶ ـ همان ، ص ۶۴ .
۷ ـ همان صفحه .
۸ ـ افزوده‌ها دیده شود ونیز مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۴۹ .
۹ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ← افزوده‌ها .
۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ـ زراتشت نامه از زرتشت بهرام پژدو بکوشش دکترمحمد دبیرسیاقی ، تهران ، ۱۳۳۸ ،ازص ۶۲ ببعد .
۱۸ ـ آندره‌ژید : رمانها ، چاپ پله‌یاد ، ص ۳۱۴ .
۱۹ ، ۲۰ ـ همان، ص ۳۲۲ .
۲۱ ← افزوده‌ها ، ونیزمائده‌های زمینی ، چاپ دوم ص ۴۹ .
۲۲ ـ دیوان شرقی ، ترجمه فرانسوی لیشتن‌برگر ، پاریس ۱۹۴۹ ، ص ۳۵۶ .
۲۳ ـ ژید : ژورنال ج ۱ ، پله‌یاد ، ص ۸۶۰ .
۲۴ ← افزوده‌ها .

۲۵ ـ مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۱۰۲ .

۲۶ ـ حافظ ، چاپ قزوینی .

۲۷ ـ همان کتاب .

۲۸ ـ مائده‌های زمینی ، ص ۷۵-۷۶

۲۹ ـ همان، ص ۷۶ .

گوبینو در «قصه‌های آسیائی» چاپ «پوور» ۱۹۶۰ ص ۸ می نویسد :
«در همهٔ آسیائی‌ها ، اهمالی بی‌نظیر و استیلای مطلق
اولین جهش مسلط است خواه خوب باشد وخواه بد»
و مولوی گفته : پس بد مطلق نباشد درجهان .

۳۰ ، ۳۱ ـ حافظ ، چاپ قزوینی .

۳۲ ـ مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۱۷ .

۳۳ ـ عطار: تذکرةالاولیاء بکوشش دکترمحمد استعلامی، ص ۳۸۸ .

۳۴ ـ مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۶۳ .

۳۵ ـ همان کتاب، ص۹۹ .

۳۶ ـ حافظ چاپ قزوینی .

۳۷ ـ دیوان بابا طاهرعریان . همهٔ چاپها.

۳۸ ـ مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۱۲۸ . حافظ :

بر در میکده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی

۳۹ ـ همان ص

۴۰ ـ جوانی آندره‌ژید ، ج ۲ ، ص ۸۶ ـ ۴۸۵ .

۴۱ ـ همان ، ج ۲ ص ۶۰۶ .

«مشایخ وشاعران صوفی برای افرادی ازجنس خودکه ازنظر زیبائی یا هنرممتاز باشند دلبستگی شدیدی البته روحانی نشان میدهند و تأکید می کنند که درتحسین از آنان ، اثر (جسمی یا روحی) خالق را می‌ستایند و بر خود می بالندکه عشق ایشان برخلاف عشق نسبت بموجودی ازجنس مخالف، دستخوش تمایلات شهوی جسمی نیست بلکه بسیارمنزه است .»

کلنل کلارك در بارهٔ عوارف المعارف سهروردی
نقل در مقدمهٔ گلستان سعدی ، ترجمهٔ فرانسه بوسیلهٔ
عمرعلیشاه ، آلبن‌میشل ، پاریس ۱۹۶۶ ص ۱۶ .

۴۲ ـ اتیامبل : با ژید در مصر، مجلهٔ N R.F بیاد بود ژید، نوامبر ۱۹۵۱، ص ۳۰۵ .

۴۳ ـ لویی‌مارتن شوفیه، فیگاروی ادبی، چاپ پاریس، شمارهٔ ۱۰۸۹، دوم مارس ۱۹۶۷، ص ۴ .

۴۴ ـ اتفاقاً این غزل بلند است .

۴۵ـ رمون‌طحان دربارهٔ این‌غزل می‌نویسد: «ژید... بطورناخودآگاه یك غزل صوفیانه را ترجمه می‌کند» . «آندره ژید وشرق» ص ۲۱۸ . امایك بررسی‌ساده نشان میدهد که این‌غزل آفریدهٔ ذهن صوفیانه‌ای نیست که‌ازلذتهای زمینی روی برتابد وبا وجود زود گذربودن زندگی نخواهد ازآن‌کام گیرد .

۴۶ ، ۴۷ ← افزوده‌ها .

۴۸ ـ ژید، رمان، پله‌یاد، ص ۳۷۳ .

۴۹ ← افزوده‌ها .

۵۰ ـ مائده‌ها، چاپ دوم، ص ۱۰۳ .

۵۱ ـ همان‌کتاب، ص ۱۰۴ .

کلمهٔ «عشق» در قرآن نیامده است و این کلمه که از ابزار مهم شعر عاشقانهٔ فارسی بشمار میرود بوسیلهٔ حسین منصور حلاج در بارهٔ خداوند بکاررفته است .

۵۲←افزوده‌ها .

۵۳ ـ مائده‌ها، ص ۷۶، ۷۸، ۱۰۴ و...

۵۴ ـ مائده‌ها، ص ۹۸ .

۵۵ ـ سکه‌سازان، ترجمهٔ نگارنده، چاپ‌اول، ص ۱۹۵ . یادآوراین شعرحافظ:

می‌خورکه شیخ وحافظ ومفتی محتسب چون نیك بنگری همه تزویرمی‌کنند

۵۶ ـ ایرج گفته است :

آه ازآنروز که بی‌کسب هنر شام شود وای‌ازآن شام که‌بی‌باده وساغر گذرد

۵۷ ـ مائده‌ها، ص ۹۷

۵۸ ـ ژان‌دوله : «جوانی آندره‌ژید» ج ۲ ص ۳۵۸

۵۹ ـ مائده‌ها، چاپ دوم، ص ۱۷۲ تا ۱۷۴

۶۰ ـ همان‌کتاب، ص ۱۵۸

۶۱ ـ ژید: رمان، ضداخلاق، پله‌یاد، ص ۴۲۶ .

۶۲ ـ رباعیات خیام ، ترجمهٔ گرول‌لو ، ص ۱۱۹ .

۶۳ ـ مائده‌ها ص ۱۱۴ .

۶۴ ـ همان کتاب ص ۱۱۴ و ۱۱۵ .

۶۵ ـ همان ص ۱۱۵ .

۶۶ ـ همان ، ص ۱۱۵تا ۱۱۷

۶۷ ـ همان ، ص ۱۱۷

۶۸ ـ همان ، ص۹۷

۶۹ ـ ژید : ژورنال، ج ۱ پله‌یاد، ص ۱۲۶ (۴ فوریه ۱۹۰۲)

۷۰ ـ مائده‌ها ، ص ۱۴۹ . نکتهٔ جالبی‌است که ژید در مائده‌ها تلفظ عربی ـ ایرانی سلیمان را برتلفظ غربی‌آن (سالوموددیوان گوته ، سالومون درنوشتهٔ فرانسویان)ترجیح میدهداین نام هجده باربرخامهٔ حافظ گذشته‌است.

۷۱ـ نامهٔژیدبه دوکوته .N.R.F ، اول ژوئن ۱۹۶۴ ، سال دوازدهم، شمارهٔ ۱۳۸ ، ص ۱۱۴۷ .

۷۲ ـ مائده‌ها ، ص ۲۰۶ .

۷۳ ـ همان کتاب ، همان صفحه .

۷۴ ـ ژید : رمان ، ضداخلاق ، پله‌یاد ، ص ۴۲۶ .

۷۵ ـ همان ، ص ۴۳۳ .

۷۶ ـ همان ، ص۴۳۵ .

۷۷ ـ همان ، ص ۴۳۶.

۷۸ ـ ایوون داوه : «دربارهٔ مائده‌های زمینی» ص ۱۲۴

۷۹ ـ مائده‌ها ، ص ۷۶، ۷۸ .

۸۰ ـ همان،ص ۹۲.

۸۱ ـ همان ، ص ۱۱۸ .

۸۲ ـ همان ، ص ۲۶۴ .

۸۳ ـ همان صفحه .

۸۴ ـ پی‌یرلافی : «آندره‌ژید رمان‌نویس» ص ۱۲ ، ژید در بارهٔ واید می‌نویسد : « برخی او را به باکوس آسیائی تشبیه می‌کردند » « بهانه‌ها » ص ۱۲۶

۸۵ ـ همان ، ص ۷۹ .

۸۶ ـ » ، ص ۸۷ .

۸۷ – » ، ص ۱۹۶ .

۸۸ – » ، ص ۷۴ .

۸۹ – » ، ص ۹۷ .

۹۰ – » ، ص ۱۲۵.

۹۱ – » ، ص ۱۳۷.

۹۲ – » ، ص ۱۹۶.

۹۳ – » ، ص ۲۰۶. این جمله بی درنگ پس از وصف حافظ و شیراز آمده است .

۹۴ – » ، ص ۲۰۳

۹۵ – » ، ص ۲۱۸.

۹۶ – » ، ص ۲۲۱. در مائده‌ها نیز بشیوهٔ شعر فارسی گفت و شنود درخت با انسان چشمگیر است ← ص ۱۰۲ مائده‌ها ، چاپ دوم .

۹۷ – » ، ص ۲۲۶.

۹۸ – » ، ص ۲۳۷.

۹۹ – » همان صفحه .

۱۰۰ – » ، ص ۲۳۸. بنظر میرسد که شعر «پل میرابو» مانند سخن ژید از شعر حافظ تأثیر پذیرفته باشد .

۱۰۱ – مائده‌ها ، ص ۲۶۳ .

۱۰۲ – » ، ص ۳۳۷ .

۱۰۳ – » ، ص ۲۶۷ .

۱۰۴ – » ، ص ۲۷۳ .

۱۰۵ – » ، ص ۳۲۸ .

۱۰۶ – » ، ص ۳۲۷ .

۱۰۷ – » ، ص ۸۴ .

۱۰۸ – » ، ص ۹۱.

۱۰۹ – این نویسنده در کتاب «زیبائی» چاپ سال ۱۹۴۳ پاریس (پلون) در صفحات ۵۵ تا ۵۷ به‌تحلیل رباعیات خیام پرداخته است .

۱۱۰ – مائده‌ها ، مقدمهٔ چاپ دوم ، ص ۶۱ ،

۱۱۱ – مائده‌ها ، چاپ دوم ، ص ۶۰ .

۱۱۲ – » » ، ص ۶۱ .

۱۱۳ – تاریخ حبیب‌السیر. ج ۳ .

ژید دربرابر کاخ زرین
«هزارویکشب»

می‌توان کتاب مقدس را دوست داشت و نفهمید ، می‌توان هزارویکشب‌را دوست داشت ونفهمید[1].

آندره ژید

سه مقالهٔ مفصل ژید بمناسبت انتشار ترجمهٔ هزار و یکشب بقلم دکترماردروس که بقول نویسندهٔ مائده‌ها «هم شرقی ، هم مسیحی ، هم عربی‌دان از کودکی و هم‌ادیب مسلم فرانسوی[2]» است ، ستایش ژید را نسبت به‌این مجموعهٔ قصه که بنیاد ایرانی دارد نشان میدهد :

«شما ازستایش من نسبت به‌این کتاب آگاهید . پدرم نیز که آنرامی‌ستودازخرد سالی آنرا در دسترس من نهاد و تصور می‌کنم همزمان با کتاب مقدس ، اولین کتابی باشدکه خوانده‌ام[3].»

بنابراین ژید از کودکی مشتاق هزارویکشب بود. وی ساعتهای درازدرباغ لوکزامبورگ دربرابریك منظرهٔ شرقی اثر تورن‌مین درنگ

می کرد ودر کنسرتی که درهمان باغ برپا بود ازشنیدن قطعهٔ «صحرا» اثر فلیسین داوید خسته نمیشد و این نکته‌ها را در کتاب «اگر دانه نمیرد» به‌تفصیل شرح میدهد. پیداست که ژید ازدیر بازمانندگوته و شاعران و هنرمندان بسیاردیگر، درشرق حافظ «ارض موعود» را می‌جست.

«سفراوری‌ین – ۱۸۹۳ م» گرچه تأثیرات گوناگون غربی‌را بخود پذیرفته است با اینهمه در بیشتر قسمتهای خود، نشانی از تأثیر هزار و یکشب دارد و آنچه در این کتاب به شرق مربوط میشود مستقیماً از «سفرهای سندباد» مایه می‌گیرد. حکایت اسیرشدن و آزادی «اوری‌ین» همانند قصهٔ سندباد است و در مجموع، این کتاب آمیخته‌ایست از خیالپردازی و واقع بینی، اما حقیقت اصلی در آن آسیبی نمی‌بیند و «سفراوری‌ین» اقتباس غربی ازیك قصهٔ شرقی بشمارمیرود.

از میان بیست و یکتن همراهان اوری‌ین، نام یکی «بحوردین» است. ازسوی‌دیگرنام حیات‌النفوس که یك‌شاهدخت شرقیست‌وشوهر اوقمرالزمان،از«سرگذشت عشقهای قمرالزمان، سلطان جزیرهٔ خالدان‌و بدورشاهزاده خانم چینی» مایه‌گرفته است.

پس ازمرگ قمرالزمان، حیات‌النفوس بر شهری از زنان بنام: «باختریان» (بلخ)فرمانروائی می کند. این شهر اقامتگاه دیرینهٔ ایرانیان است که با قلم ژید چنین وصف میشود:

«مابرشهردریغ می‌خوریم که باکامجوئی‌هایش،
آنهمه زیباست... کاخ حیات‌النفوس با ایوانهائی
که ما را بهنگام گردش درآن می‌هراساند بسیار زیبا
بود و چندان مطمئن نمی‌نمود!– ایوانها! ایوانهای
بخشایشگر باختریان در زیر آفتاب نـو دمیده!
باغهای معلق، باغهائی که ازآنها دریا دیده میشود!
کاخی که ما دیگر نخواهیم دید و همواره آرزوی
دیدارشان را خواهیم داشت[۴].»

بعدها در مائده‌های زمینی ژید همین اندوه حسرت زا را دربارهٔ نیشابور زادگاه خیام نشان میدهد. مگر نه اینکه بلخ و نیشابور هردو جزئی ازخراسان بزرگ را تشکیل میداده‌اند؟

هفت‌منزلگاه نخستین‌مرحلهٔ بزرگ‌سفر اوری‌ین مارا بیادسفرهای سندبادمی‌اندازد که‌شمارهٔ آنها نیزهفت‌است (این عدد ما را بیادهفتخوان رستم، قهرمان ملی ایرانیان درشاهنامه می‌اندازد اما شباهت این‌دو تنها بهمین شماره محدود میشود).

سفر اوری‌ین پیام‌آور مائده‌های زمینی والحج است زیرا اگردر این کتاب چهرهٔ ظاهری و افسانه‌ای شرق وصف میشود در مائده‌ها و «الحج» است که افسون شاعرانه وجلوهٔ معنوی شرق وبخصوص ایران ستایش ما را برمی‌انگیزد.

آغاز داستان هزار و یکشب واقعاً ناپیداست زیرا دربارهٔ بنیاد و مبداءِ آن هنوز درمیان پژوهندگان بحث است اما این کتاب در صورت کنونی خود اززندگی ایرانیان و هندیان و مصریان هر سه نشانه دارد و چنانکه میدانیم قسمتی ازآن شرح دوران خلافت هارون‌الرشید است و خوشگذرانیهای او. البته ابونواس شاعرنیمه ایرانی هم دراین مجالس حضوردارد.

میدانیم که ابونواس ازمادری ایرانی بنام گلناردراهوازچشم‌بدنیا گشوده‌است. پدروی‌عرب‌بود اما اگرسهم‌مادرومیراث شیروخون را در پرورش هر فرد مؤثر بدانیم نمی‌توانیم ازتأثیراین عامل دربررسی حال ابونواس غفلت کنیم. ضمناً باید توجه داشت که ابونواس را بخاطر نوآوریهایش درزبان‌عرب «فرزند نااهل شعرعربی» وهمپایهٔ رمبودرآن زبان شمرده‌اند. وی با متنبی و ابوالعلای معری سه ستون استوار شعر کهن عربی را تشکیل میدهد.

نزدیك به هزار سال پیش ابن‌الندیم در کتاب الفهرست چنین می‌نویسد:

«ایرانیان درشمار اولین ملتهائی بودند که به قصه سرائی پرداختند. این نوع ادبی دردورهٔ ساسانیان درایران بسیاررواج یافت. عربها پس ازشکست‌ایران قصه‌های‌ایرانی‌رابزبان‌خودبازگرداندندونویسندگان بسبار فصیح و سخنور آنان به آرایش و پیرایش آنها پرداختند و حتی بهمان شیوه قصه نگاشتند. نخستین کتابی که از این نوع بزبان عربی در آمد کتاب **هزارافسان** بود.»

چندسال پس ازاومسعودی در کتاب «مروج‌الذهب» یا «چمنزاران زرین» کتاب هزارویکشب‌را دراصل‌ایرانی‌میداند. وجود نامهای‌ایرانی ازجمله شهرزاد وشهریارودینارزاد این نظررا مسلم میدارد اماهمچنانکه اشاره شد کتاب درترکیب فعلی خود نشان دهندهٔ مشخصات زندگی‌همهٔ مردم شرق نزدیك (به‌تعبیر اروپائیان) است.

متن عربی هزارویکشب نخستین‌بارقریب یکصدوپنجاه‌سال پیش درکلکته و سپس بیست سال پس از آن در بولاق مصر بچاپ رسید اما فرانسویان یکصد سال پیش از آن ترجمهٔ چاپ شدهٔ کتاب را در اختیار داشتند واین ترجمه بقلم آنتوان‌گالان فرانسوی است.

آشنائی به‌بخشی اززندگی‌گالان یعنی آن قسمت که با کارشرق شناسی وی پیوند دارد البته ضروریست واکنون بآن اشاره می کنیم:

گالان در بیست و چهار سالگی یعنی بسال ۱۶۷۰ میلادی بعنوان منشی‌سفیرفرانسه دردربارعثمانی به‌شهراستانبول کنونی سفرکرد. دراین شهرزبان ترکی وعربی را فراگرفت وبا زبان فارسی آشنائی یافت. با

شاردن مؤلف سیاحتنامهٔ مشهور درهمین شهر دیدار کرد و تصمیم گرفت با او روانهٔ ایران گردد و البته این سفر انجام نپذیرفت . اما در یادداشتهای روزانهٔ وی دراین باره اشاره‌هائی هست . پنج سال پس از آن گالان به فرانسه بازگشت و دو سال بعد بعنوان خرید سکه و اشیاء نادر دیگر برای دربار فرانسه به‌شهر ازمیر عزیمت کرد و از آن پس دوره‌ای دراز ازطرف «شرکت هند شرقی» در کشورهای شرقی مقیم شد وطبیعی‌است که با اوضاع واحوال این مناطق آگاهی‌های خاصی پیدا کرد !

گالان درچهل ودوسالگی به‌فرانسه بازگشت و در کتابخانهٔ دربار فرانسه به تحقیقات ادبی پرداخت . ده سال بعد اثر مهم «دربلو» را بنام «کتابخانهٔ شرقی» انتشارداد. این‌اثر که شامل تاریخ‌وجغرافیا وادبیات و مذاهب ملت‌های شرقیست منبعی شد برای بهره برداری فیلسوفان ، قصه پردازان و شاعرانی نظیر گوته آلمانی ، بایرون انگلیسی ، ولتر و نروال فرانسوی.

گالان پنجاه‌وهشت‌ساله بود که نخستین جلد ترجمهٔ‌هزارویکشب را انتشاردادوچاپ دورهٔ‌کامل‌دوازده‌جلدی آن سیزده سال بطول‌انجامید.

تحلیل هزارویکشب بصورتی که از دویست و پنجاه سال قبل در دسترس‌فرانسویان وفرانسه خوانان‌قراردارد ازآنروضروریست که بنیاد قضاوتهای‌درست‌ونادرست بسیاردربارهٔ شرق وخاصه کشورماشده‌است. غربیان کشورما را به کنایه « کشور گل وبلبل» و«کشور هزار و یکشب» لقب داده‌اند. مراد از« کشور گل‌وبلبل» جنبهٔ‌شاعرانهٔ مبالغه‌آمیزسرزمین ماست ومراد از«هزارویکشب» جنبهٔ افسانه‌ای وغیر واقعی آن .

میدانیم‌تاهمین‌قرن، رفت وآمدورابطه میان کشورها خاصه میان شرق‌وغرب محدود بوده است وبنیاد قضاوتهای بیشترمردم سرزمین‌های دورازهم را همان‌سفرنامه‌ها وقصه‌ها تشکیل‌میداده است وپیداست کتابی

نظیر هزارویکشب با آنهمه خیالپردازی چه تأثیر شگرفی درذهنهای غریب پسندغربی می‌توانست داشته باشد.

پیش از این گفتیم که هزارویکشب به‌یك معنی نشان دهندۀ زندگی واختصاصات قومی هندیان وایرانیان واعراب است و درکنار قصه‌های خیالی ، صحنه‌هائی کمابیش تاریخی از دوران هارون‌الرشید و وزیر ایرانی اوجعفر برمکی وشاعرنیمه ایرانی ابونواس نیزوصف میشود .

آندره‌ژید که از نویسندگان هشیارو روشن‌بین این قرن است ودر شناخت وستایش آثارذوقی ملت‌های دورونزدیك مرزی نمی‌شناسد ودر دیدگاه بلند اوهرچه زیباست ستودنی است خواه از شرق باشد و خواه ازغرب دربارۀ کتاب هزارویکشب به‌لحنی عاشقانه سخن می گوید ، و شرح میدهد که‌چگونه از ترجمۀ آزادگالان‌روی گردانده و به‌ترجمۀ آلمانی هزارویکشب بقلم «ویل» مراجعه کرده‌است. وی سپس به‌انتقاداز ترجمۀ گالان ودفاع از کارمار دروس می‌پردازد واز نظر رعایت امانت ادبی البته انتقاد ژیدوارد بنظرمیرسد زیرا گالان‌دراقتباس آزادانۀ خود کوشیده‌است ترجمه را پسند طبع دستگاههای رسمی و مردم زمان خود قرار دهد و بخصوص ترجمۀ اشعار را در کتاب خود حذف کرده است واین‌بنظرژید گناهی نبخشودنی است .

با اینحال ترجمۀ گالان چون قدمت تاریخی دارد و تأثیربسیار در ذهن و ذوق کنجکاوان غربی نهاده است درخور بررسی و اهمیت است زیرا این ترجمه به‌همان صورتی که اشاره شد بی‌درنگ شهرت یافت و به‌ترتیب بزبانهای انگلیسی ، آلمانی، ایتالیائی ، وهلندی وروسی ترجمه شد و تقلید از آن رواج گرفت و در همان آغاز ترجمه ، کتاب هزار و یکروز (الف النهار) بقلم یکی ازدوستان گالان بنام پتیس دولاکروآ منتشر گشت .

اما علت رواج وقبول عام هزارویکشب درفرانسه نیزدرخورتأمل است زیرا درآغازقرن‌هجدهم میلادی‌بعلت‌حساسیتی جدید مردمی که از کهنه پسندی‌های شیوهٔ کلاسیك خسته شده بودند به جهان افسانه رغبت بیشتر نشان میدادندوازجهان واقع و نفوذعقل می گریختند.ازسوی دیگر آثاری که موضوعشان کشمکش اعراب اندلس ومسیحیان اسپانیا بودبر کنجکاوی فرانسویان در بارهٔ سرگذشت اعراب اسپانیا دامن میزد و مادموازل دواسکودری ومادام دولافایت باآثارخود فرانسویان راعادت داده بودندکه بقول بارس در تمدن مسلمانان «خون و شهوت و مرگ» ببینند. هزارویکشب درست‌بهنگامی انتشاریافت که مردم، مشتاق آگاهی تازه درباره اسراردنیای مسلمانان بودند . یکی از روشن‌بینان آن دوره نکتهٔ ساده اما بسیارمهم ودقیقی را یادآوری میکند ومی‌نویسد :

«تا اندکی پیش ، چنین بنظرمیرسیدکه تاریخ تنها برای یونانیان وورومیان ساخته شده است‌امادانش زبانهای شرقی وسفرهائی که درروزگارما انجام یافته بما آموخته است که ارزشهای معنوی و ادب وتربیت درهمه‌جا وجود دارد[5].»

بنابراین زمینه مساعد بود و گالان توانست از آن بهره برداری کند .

بر ترجمهٔ‌گالان انتقادهائی وارد شمرده‌اند از جمله آنکه مثالهای شعری‌هزارویکشب‌را درترجمه حذف کرده‌است ودر کتاب‌وی‌پادشاهان شرقی به‌زبان درباریان «ورسای» سخن می گویند .

درآغازقرن‌هجدهم‌میلادی‌شیوهٔ کلاسیك‌درسرازیری تقلیدوتکرار وابتذال‌افتاده بود وازهمین‌رو کتابی‌مانند هزارویکشب که درآن‌هرگونه

پیوند منطقی بین حوادث گسیخته است برای فرانسویان سخت دلپسند جلوه میکرد و برای خیال کنجکاو آنان که ازحکومت عقل ومنطق درپهنهٔ ادبیات و اندیشه خسته شده بودند سفر به سرزمینهای وهمی را فراهم می‌ساخت. حوادثی که برای قهرمانان کتاب هزارویکشب روی داده است باردیگرسهم فعالانهٔ تقدیر کوروکررا درزندگی آنان نشان میدهد. گوئی حوادثی بظاهرمضحک بنیاد تغییرمسیر کلی درشیوهٔ زندگی افراد میشود وارادهٔ فرد درتکوین حوادث کمترین تأثیری‌ندارد. فیلسوفان فرانسوی قرن هجدهم ازاین تقدیرشوخ و بی‌منطق درسهای تازه‌ای آموختند. در هزارویکشب انسان ازدنیای دکارت که آدمی را آزاد ومسئول سرنوشت خویشتن نشان میدهد بسیار بدوراست. هزارویکشب‌همچنانکه بعدها در کتاب صادق‌و«ساده دل» اثرولترنیزمی‌بینیم یادآوربی‌منطقی‌وعبث‌بودن جهان هستی‌است. اثرمعکوس‌هزارویکشب دراندیشهٔ منتسکیو وولتر و دیده‌رو بنیادگذاران تحول فکری فرانسویان، آن بودکه برخلاف آنچه در علوم الهی تعلیم داده میشد اینان تقدیر را سامان دهندهٔ آگاه و هشیار جهان هستی نمی‌دانستند.

باری کتاب‌هزارویکشب مردم کوچه وبازارشرقی‌را بی‌هیچگونه آرایش‌وپیرایش به‌غربیان نشان میداد تاآنجاکه بعدهاگوبینو پس‌ازیک اقامت طولانی درایران می‌نویسد:

> «هرگامی که درآسیا برمیداریم بهتر می‌فهمیم که حقیقی‌ترین ودرست‌ترین وکامل‌ترین کتاب‌دربارهٔ این‌قسمت ازجهان کتاب هزارویکشب است[۶].»

بنابراین، این کتاب‌مجال‌وسیعی برای تخیل‌خوانندگان غربی‌فراهم میکرد. علت‌این‌امرآنست که شاعران‌فرانسوی آن دوره که بیشترناظمانی

بیش نبودند نمی‌توانستند نیاز روحی خوانندگان را بر آورند . دربیشتر قصه‌های هزارویکشب‌فرانسویان باقدرت‌وزبردستی وحتی‌گستاخی‌زنان روبرومیشدند وبا این کتاب دید تازه‌ای دربارهٔ عشق به‌فرانسویان عرضه میشد و جای خود را در اندیشه‌ها باز می کرد و در زندگی عاطفی مردم تحولی پدید می آورد .

مثلا در آثار کرنی یا دکارت عشق فضیلتی بشمار میرفت و برای قهرمان حوادث عاشقانه شناخت خوب وبد موجبی برای تحرك و عمل بود ودرآثار راسین عشق ، ضعف قلمداد میشد . اما درهزار ویکشب ، عشق سرچشمهٔ‌کامجوئی‌است وقوانین طبیعی که برترازهرنوع ممنوعیت ومحرومیت قراردادیست به‌انسان حکم میکند که سهم خود را به‌تمامی از آن بازگیرد . قصه‌های هزارویکشب درفضائی سرشارازلذات جسمی ادامه‌می‌یابد. عشق که اززیبائی‌جسمی‌مایه می گیرد با پرستش‌خوشبختی آنی ولذت بی‌سرزنش درمی آمیزد .

توجه عامهٔ فرانسویان به کتاب هزار و یکشب در عین‌حال ملال آنها را اززندگی ودورهٔ خود نیزنشان میدهد و آنها را در خیال بسوی بهشت مسلمانان روانه می‌سازد . اگرممکن بود روحیهٔ یك نسل‌را مورد بررسی‌های روانکاوی طبق‌تمایلات آنها بسوی مطالب پسندروز قرارداد زمینهٔ مطالعه‌بخوبی نشان میداد که ازچه‌می گریزند وبه‌چه‌روی‌می آورند وفرانسویان‌درچنین احوالی‌بسرمی‌بردند . تا زمان‌گالان، غربیان ، شرق را سرزمین لقمان حکیم یا بید پای می‌شناختند که درافسانه‌های لافونتن خوانده بودند اما پس از هزارویکشب ، شرق سرزمین افسانه‌ای جلوه کرد که درآن لذات جسمی حکومت میکند .

ماکه‌دراین‌گوشهٔ‌جهان‌زیست‌کرده وچشم‌به‌شناخت‌محیط‌پیرامون خودگشوده‌ایم خوب میدانیم که این هردو نظر در بارهٔ شرق مبالغه‌آمیز

است. بلکه شرق مانند هرسرزمین متحرك دیگرچه درگذشته چه درحال آمیخته‌ای بوده‌است ازاین‌هردوخصوصیت. همچنانکه قضاوت عمومی ما در بارهٔ غرب و غربیان بی‌شباهت به‌همان قضاوت فرانسویان دو قرن پیش دربارهٔ ما نیست چراکه ازدهها سال پیش ما عادت کرده‌ایم‌غرب‌را جائی بشناسیم که در آن آزادیهای جنسی کامل وجود داردودراین‌قضاوت چشم به‌آثارادبی درجهٔ اول غرب فروبسته‌ایم که اگرواقعاً چنین آزادی که زادهٔ پندارد ورنگرو آرزومند ماست وجود میداشت دیگر آنهمه ماجراهای دردناك عاطفی در کتابها و رمانهای غربی موج نمیزد. شك نیست که نظرما نیزدربارهٔ غرب بعلت رفت وآمدهای فراوان این‌قرن و خبرهای تازه‌تر و دقیق‌تر که بما میرسد تصحیح خواهد شد. این نکته البته‌گفتنی است که روابط عمومی افراد درغرب باآزادی وصراحت‌در گفتارورفتارهمراهست اما درآنچه مربوط به‌پیوندهای عاطفی و زندگی خاص وخصوصی‌افراداست خبرهائی که غرب شناسان برای‌مامی‌آورند باشایعاتی که ازسالهاپیش دراذهان پراکنده است بسیارفرق دارد وچنین بنظر میرسد که اکنون هنگام آنست که غربیان و شرقیان از دو سو در قضاوتهائی که بربنیاد کتابهای کهن یا سفرنامه‌های قدیم استوارشده است تجدیدنظر کنندو باواقع‌بینی اموررا مورد بررسی قراردهند.این‌شناخت هرچه زودترانجام‌پذیرد بسود هردودسته ودرنتیجه بسود پیشرفت‌جامعهٔ انسانی‌است.

غربیانی که با مقیاس هزارویکشب شرق را می‌سنجند ازیك‌نکته غافل مانده‌اند و آن ضرورت داستان‌پردازی در قصه‌های شرقی است که گرچه بامهارت ذوقی در آمیخته‌است جنبهٔ خیالبافی آن‌برواقع‌بینی غلبه دارد و صحنه‌هائی که زادهٔ خیال صحنه‌آرای قصه پرداز است در واقع آرزوی‌اوست برای‌دست‌یابی‌به‌صحنه‌هائی که وصف میکندنه‌صحنه‌هائی

که‌درجهان‌خارج وجود دارد. اما غربیان براین نکته چشم فروبسته‌بودند وجنبهٔ‌تمثیلی این قصه‌هارا بصورت واقعیتی مسلم می‌پنداشتند. قصه‌های مربوط به‌حرمسرا وخواجگان وچند همسری چنان برای غربیان جالب بود که می‌پنداشتند شرق سرزمین خوشبختی جنسی است وهرمردی یك حرمسرا وزنان‌گوناگون‌دارد آنچنانکه درهزارویکشب ونیزدرهفت‌پیکر نظامی وصف شده است. اندکی‌بعد ولتر که خود از ستایشگران هزار و یکشب‌است‌وبانگارش کتاب‌صادق یا سرنوشت‌خواسته است‌صحنه‌هائی بقرینهٔ هزارویکشب بیافریند درکتاب «بررسی دربارهٔ آداب و عادات» براین توهمات‌وخیالپردازیها حمله می‌برد. ولی تأثیرشدید هزارویکشب باین سادگیها فراموش شدنی‌نبوده و تا زمان بودلروونروال ادامه داشته است تا آنجاکه داستان‌پرداز واقع‌بین ودقیق قرن نوزدهم یعنی‌استاندال می‌نویسد:

«هزارو یکشب که من می‌پرستمش بیش از یك چهارم ذهن مرا بخود مشغول کرده است.»

بدینگونه است که درمائده‌های زمینی بازتاب دورنخستین‌قرائت «هزارویکشب عزیز» را بگفتهٔ ژید، بازمی‌یابیم. قسمتی که نقل میشود لحن وشیوهٔ نگارش وفضای احساسی هزارویکشب را بیاد می‌آورد:

«ای زبیده، من همان برده‌ام که صبحگاهان، درکوچه‌ای که به‌میدان‌عمومی ره‌می‌بردباوبرخوردید. من سبدی تهی برسرخویش می‌بردم ودرهمان‌حال که بهمراه شما می‌آمدم دستور دادید سبد را برایم از بادرنگ ولیموو‌خیار و ادویه و تنقلات گوناگون پر کنند. سپس چون ازمن خوشتان‌آمد ومن ازخستگی

خود شکوه کردم، خواستید تا مرا شب پیش‌دوخواهر
خود وسه شاهزادهٔ «قلندر» نگاه دارید. وما هریك،
بنوبهٔ خود به‌شنیدن سرگذشت دیگران که هر کدام از
ما نقل می‌کرد پرداختیم. چون نوبت نقل بمن رسید
گفتم: ای زبیده، پیش از آنکه با شما دیدار کنم
سرگذشتی درزندگی نداشتم واکنون چگونه‌ممکنست
داستانی داشته باشم. مگرشما همهٔ زندگی‌من نیستید؟
و باربر بهنگام گفتن این سخنان شکم از میوه‌ها
می‌انباشت[۷].»

ژید بی‌درنگ خود مأخذ این تخیلات را نشان میدهد:

«بیاددارم که‌در کودکی‌خواب حلواهای‌خشکی
را میدیدم که آنهمه در **هزارو یکشب** از آن سخن
گفته‌اند. از آن پس، از این حلواها که با گلاب
می‌سازند خورده‌ام ودوستی، ازمرباهائی با من‌سخن
گفت که با «لیچی» ساخته میشود[۷].»

چنانکه می بینیم ژید در اینجا خود را به سندباد تشبیه می کند
وقصهٔ سه قلندر بخصوص بیشتردراواثرمی گذارد. (پیش ازاین دربخش
مربوط به‌حافظ دربارهٔ کلمهٔ قلندر و فرقهٔ قلندریه سخن گفته‌ایم.) ژید
بیشتراوقات، وقتی‌فرصت مناسب دست میدهد به‌این طایفه بازمی‌گردد
وترجمهٔ ماردروس یکی ازآن فرصت‌های مناسب است.

دکتر ماردوس «تمامی» ترجمهٔ خود را با این عبارت به یاد بود
مالارمه اهدا کرده است:

«تمامی‌این‌اثر، پیشکش به‌یادبود استفان‌مالارمهٔ
اندیشمند، که‌آنرا دوست میداشت[۸].»

سپس هریك ازشانزده جلد به‌یکی ازشخصیت‌های ادبی یا یکی ازدوستان مترجم اهدا شده است که مشهورترین آنها عبارتند از:

پل‌والری (ج۱) ، ژوزه‌ماریا دوهردیا (ج۳) ، موریس مترلینك (ج ۶) هانری دورن‌یه (ج ۷) پی‌یرلوئیس (ج ۸) . یعنی گروهی از نویسندگانی جوان که بعدها درپهنهٔ ادبیات‌فرانسه درخشیدند واز آنمیان والری و هانری دورن‌یه و پی‌یرلوئیس بخصوص اشاره‌ها و شعرها و مقاله‌هائی دربارهٔ ادبیات فارسی وتاریخ ایران دارندکه در کتاب«سفری درر‌کاب اندیشه» بدانها خواهیم پرداخت .

جلدچهارم ترجمهٔ هزارویکشب بقلم دکترماردروس بااین‌عبارت به‌ژید اهداءِ شده است :

[بدوستم آندره‌ژید «تومی گفتی...»]

ماردروس دراینجا به آغاز پنجمین کتاب مائده‌های زمینی اشاره می کندکه در آن سخن ازسفر با دلیجان ، کاروانسراها ، مستی و مزرعه درمیانست و آخرین درخانهٔ دهقان بسوی دشت‌گشوده میشود یعنی‌بطور خلاصه صحنه‌هائی شرقی ...

ژید ترجمهٔ ماردروس‌را تصحیح می کرد وخرسند بودکه مترجم نظرهای اصلاحی او را بکار می‌بندد . وی در نامه‌ای به پل‌والری چنین می‌نویسد :

[با علاقهٔ بسیارهزارویکشب ماردروس را میخوانم وبا لذت می‌بینم‌که اوتصحیحات مرا مراعات کرده‌است .
به‌این ترتیب عبارت :
«با اشارهٔ چشم یکدیگر را متقابلا بهمخوابگی دعوت کردند» ازمنست . قصهٔ سه قلندربسیارعالی است[۹] .]

اماژید با آنکه ترجمهٔ ماردروس را بر ترجمهٔ گالان برتر می‌شمارد گوئی کلمهٔ فارسی قلندر چنان مجذوبش کرده است که گزینش ماردروس را در مورد کلمهٔ عربی صعلوك (گدا ودزد) بجای قلندر نمی‌پذیرد و در مقالهٔ خود می نویسد :

[قلندر، (در این کتاب (ترجمهٔ ماردروس) صعلوك بکار رفته است)[۱۰] ...]

زیرا روش گستاخانهٔ قلندران بطور کلی نمی‌توانسته است اعتنای ژیدرا برنینگیزد واین کلمه که غالباً بوسیلهٔ شاعران فارسی‌زبان‌وازجمله حافظ بکار رفته است در ذهن او خصوصیاتی را بیاد می آورد که کلمهٔ صعلوك دارای آن خصوصیات نیست . این اشاره بجاست که قلندران برخلاف صوفیان موی سروریش را می‌تراشیدند تا در چشم خلق کمتر مورد احترام قرارگیرند وشائول نیز در نمایشنامهٔ ژید چنین می کند :

شائول ـ ... (سلمانی خود راآماده نشان میدهد)
ترا احضار کرده‌ام که ریشم را بتراشی .
سلمانی ـ (با تعجب فراوان) تراشیدن ریش !
شائول ـ بله، ریش. این ریش‌ها مرا پیر نشان‌میداد.
حالا وقتش رسیده که من حالت جوانتری بخود بگیرم...
چراکه اینکارمرا جوان خواهدکرد، نه؟
سلمانی ـ بی‌تردید! اما درآنصورت کمتراحترام‌انگیز جلوه خواهیدکرد .
شائول ـ اهمیتی نمیدهم که زیاد احترام‌انگیز جلوه کنم . یالله ، حاضری ؟ منتظرتوام !
سلمانی ـ نه! راستی، آیاآنچه سلطان‌می گویدجدیست؟
شائول ـ عجب، مگرچهرهٔ‌شوخی‌آمیزی‌بخود گرفته‌ام!
(میخندند) . بله ، اما خواهی دید که بی‌داشتن ریش

چه بهترشوخی خواهم کرد . یالله ! بطورجدی، ریشم را بتراش .
سلمانی-(شروع به‌تراشیدن‌می کند) - چه‌ریش‌قشنگی! واقعاً حیف است .
شائول - به ، ریش چهرهٔ مرا پنهان می کرد . باید بتوانیم ناگهان درهر کاری تصمیم بگیریم [۱۱]»

پل والری درنامه‌ای به ژید می‌نویسد :

«سلمانی‌بنظرمن عرب‌می‌آید ودوست داشتنی‌است.[۱۲]»

ژید درموارد بسیاردیگر ازیادآوری تأثیرقصهٔ سه‌قلندردرادبیات غربی غافل نمی‌ماند ونمونهٔ زیریکی ازآن موارد است :

«قصه‌های آلمانی[...] که‌غالباً طرح بندی‌ظاهری‌ندارند، نیرومند ، پرخون و سرشار اززندگی جلوه می کنند نه ازروشنفکرمآبی. قصه‌هائی هست لطیف وگیرامانند «مارین‌کایند» که‌بازتابی‌است غربی ومسیحی‌ازحکایت یکی از سه‌قلندر هزارویکشب . مترلینک در مجموعهٔ گریم هستهٔ اصلی «شاهدخت مالن» رایافته‌است [۱۳]».

گرچه قصهٔ‌سه‌قلندر درکتاب «پله‌یاد» گوبینو جز درعنوان‌پیوندی با هزار ویکشب ندارد ژید بااین عبارت خبر ازیك سرقت ادبی میدهد که درپس تبلیغات شدید فرو پوشانده شده‌است. وی می‌نویسد :

«بنابه‌سفارش برنارفای، کتاب‌پله‌یاد گوبینورامیخوانم. ضمن داوری در بارهٔ کتاب «کنت ارژل [اثر رادیگه] ممکن نیست قصهٔ سه قلندر را در نظرنگرفت . تأثیر گوبینو دررادیگه انکار ناپذیر است . (پله یادکتاب

بالین او بود) و حتی می‌توان گفت که تفاوت میان دو
کتاب نامحسوس است. اما هیاهوی ناشر کاری‌می کند
که رادیگه را بیشتر خواهند خواند تا گوبینورا ، تا
بدانجاکه تقلید نامحسوس خواهد ماند [۱۴].»

شباهت سادهٔ یك عنوان باهزارویکشب توجه ژیدرابسوی نویسندهٔ آن می کشد واورا وامیداردبادلبستگی بیشتری درباره‌اش سخن بگوید:

«من نسبت به‌استونسن ستایش بی‌اندازه‌ای قائل نیستم
اما نویسندهٔ ممتازیست [...] در کتاب «هزار ویکشب
جدید» او ابداعات شگفت‌آوری وجود دارد [۱۵].»

سرانجام هزار و یکشب برای ژید معیاری میشود برای سنجش زیبائی یك‌اثر:

«بالذت‌بسیارزیادکتاب «کی راکی‌رالینا» اثرایستراتی
را خواندم که طعمی‌بسیارمخصوص داردویادآور برخی
ازقصه‌های هزارویکشب است [۱۶].»

ازمیان‌اشخاص کتاب هزارویکشب ژیدبیش‌ازهمه‌به‌سندبادبحری دلبستگی نشان میدهد ومی‌نویسد :

«ازمیان همهٔ‌اشخاص هزارویکشب چهرهٔ پیری سندباد
محبوب‌تراست [۱۷].»

حتی کلمهٔ سندباد که کلمه‌ایست فارسی درگوش او طنینی خاص دارد . (ذوق عمومی سندباد بری یا هندباد را قرینهٔ سندباد بحری قرار داده است که ماجراهای سندبادنخستین برایش بازگومیشود.)

ژید ضمن سفر کنگو (۱۹۲۶م) یکی‌ازهمسفران خودراکه‌مترجم

اوست سندباد لقب میدهد. در جزیره‌ای به دهکده‌ای نزدیك میشوند و صحنهٔ ذیل پیش می آید :

« سه مرد همینکه می‌بینند ما نزدیك میشویم در میان بوته‌های خارپنهان میشوند. ما به‌یاری دومترجم، یکی آدم ودیگری یك همسفر عضلانی هر کول آسا، باچهره‌ای بسیارظریف ، که‌نامش ادریس است و ما او را سندباد می‌نامیم ، با بقیه‌که پنج زن وسه پسر بچه هستندحرف میزنیم [۱۸].»

سپس درنوشتهٔ ژید کلمهٔ دوقلوی «ادریس-سندباد» نمایانندهٔ یك شخص میشود :

«دهکده دورنیست ومابا آدم و «ادریس-سندباد»همراه با راهنمای خودمان‌که یك فانوس بهمراه دارد بسوی آن پیش میرویم [۱۹].»

سرانجام سندباد نام قطعی ادریس میشود :

«باشتاب زیاد سندباد را به تعقیب شاکیان فرستادیم و آنهارا به‌بازگشت دعوت کردیم [۲۰].»

درجای دیگرژید سندباد را به اولیس تشبیه می کند :

«سندباد مانند اولیس هیچ زنی ، فرزندی، سگی‌ندارد که منتظرش باشند [۲۱].»

و درمقالهٔ : «ملاحظاتی دربارهٔ اساطیریونان» می‌نویسد :

«دروجود اولیس کمی ازشخصیت سندباد وجود دارد و

من خوب میدانم که او برای اینکه متأسف است ... اما او بعلت یک بد اقبالی مانند سندباد شتاب زده است سندباد تازه نیز وارد شهری نشده بود که روبراه می نهاد [۲۲].»



چهرهٔ یک شاعر عجیب بخصوص توجه ژید را در هزارویکشب بسوی خود می کشد و می‌نویسد :

«... در اینجا برای نخستین‌بار ، چهرهٔ ابونواس، این شاعر فوق‌العاده، بصورت‌مردی مست، ... هرزه‌وعیاش ، دیوانهٔ هارون الرشید هویدا میشود که بخاطر بذله گوئیها و مسخرگیهایش ، ونیز بخاطر اشعاری مشهور است که سرگذشتهای خطرناک وعامیانهٔ آنرا کودکان تونس درد که‌های کتابفروشی به‌بهای دو«سو» می‌خرند همچنانکه کودکان مؤدب اینجا قصه‌های«دو ـ گس کلن» یا«بایار»را می‌خرند. همین‌ابونواس بود که‌وقتی‌هارون از اوخواست کمی در بارهٔ مستی سخن بگوید ، اوکه چنان خوب عمر بمستی می گذراند ، گفت :

ـ یا امیر، چه می‌توانم کرد . من ازمستی خود خبر ندارم و از مستی دیگران همچنین زیرا در میخانه همیشه اولین و آخرین مستی هستم که وارد و خارج میشوم [۲۳].»



هزارویکشب تا چه اندازه درژید مؤثر واقع شده است ؟ به این پرسش، ژان پولان نویسنده وعضودرگذشتهٔ فرهنگستان فرانسه پیش‌از این پاسخی داده است. وی درمقاله‌ای که‌بمناسبت درگذشت ژید انتشار داده نوشته است :

«کسی که نوشته‌های ژید را می‌خواند بیش از اولیس (که کمابیش پای‌بند یك زن ویك فرزند ویك‌سگ‌ بود) بیاد سندباد بحری می‌افتد... وانگهی خودژید مانند سندباد توجه بسیار دارد که مارا دقیقاً اززندگی خود مطلع سازد [۲۴].»

وچند سطر بعد:

«به‌کسی که نسبت به رفتارحیله‌آمیز وپر بیچ وخم ژید به اوپرخاش می کند ژید پاسخ بسیار خوبی میدهد که دریانورد نیزدر برابر بادمخالف، تغییرمسیر میدهد [۲۴].»

بدینگونه ژید نه‌تنها در آثاربلکه درزندگی خود نسبت‌به‌نخستین مطالعهٔ هزارویکشب حساسیت نشان میداده است.



جادارد سخنی نیز دربارهٔ عنوان هزارویکشب گفته شود:

باآنکه ژید همه‌جاازترجمهٔ ماردروس دربرابر ترجمهٔ‌گالان دفاع می کند ازعنوانی که ماردروس برگزیده است خرسند بنظرنمیرسد ودر همان نخستین مقاله‌اش دربارهٔ ترجمهٔ کتاب می نویسد:

«اینك کتاب هزار و یکشب که دکتر ماردروس تازه ترجمه‌اش کرده‌است وباطعمی ازعربی‌مآبی آنرا هزار شب ویکشب نام نهاده است [۲۵].»

اما عنوان‌انتخابی ماردروس ژید توجه ژیدرا چندان بسوی‌خود نکشید ووی غالباً همان عنوان قدیمی را بکارمی‌برد که در زبان فرانسه معادل عنوان فارسی کتابست: هزارویکشب.

*

* *

هزارویکشب هم اکنون در کشورهای اروپائی هرچند سال یکبار تجدید چاپ میشود و گذشته از نویسندگان و شاعران ، الهام بخش آهنگسازانی نظیر ریمسکی کورساکف ودیگران شده است .

در ادبیات زبانهای اروپائی عنوانهائی مانند هزارویکشب جدید وشهرزاد وغیره درهمین سالهای اخیرنیز درمیان کتابها بچشم می‌خورد وازمیان‌نویسندگان وشاعران‌فرانسوی‌نامهای میشل‌بوتوروسیمون‌بالازار را می‌توان برشمرد که باین کتاب توجه‌نشان میدهند .

بر آنچه گفته شد یك نکته را باید افزود و آن اینست که قرنها پیش‌ازترجمهٔ‌گالان نیز کتاب هزارویکشب تأثیرپذیری خودرا درادبیات فرانسه آغاز کرده بود. از جمله درآثار کره‌تی‌ین دوتروآ این تأثیرات محسوس است ومیدانیم این کتاب از آثارقرن دوازدهم میلادیست یعنی قرنها پیش‌ازآنکه رفت وآمدوداد و ستد فکری وفرهنگی میان شرق و غرب وایران وفرانسه‌گسترش یابد .

نکتهٔ تأسف‌آوراینست که این کتاب درخاستگاه خود یعنی ایران نتوانسته است درقرنهای‌اخیرمایهٔ الهام شاعران ونویسندگان‌گردد. گمان نمیرودبتوان علت‌این بی‌اعتنائی‌راتنهانوجوئی وگریز ازگذشته‌دانست. الهام ناپذیری نثر وشعرفارسی چند قرن اخیررا ازهزارویکشب ، نتیجهٔ گمنامی این کتاب در ذهن سخنوران ایرانی دوره‌های اخیر باید دانست چراکه شیوهٔ بهره‌برداری وتأثیرپذیری ازاین‌کتاب عظیم مجهول مانده است وبرای‌آنهاکه میدانند چگونه‌کتاب بخوانند وچگونه ازآن الهام بپذیرنداین کتاب همچنان زنده‌وآموزنده است. درهمین بیست‌سال‌پیش سوپروی‌یل با الهام از هزار ویکشب نمایشنامهٔ موفقی نوشته است بنام

شهرزاد . طبیعی است که شاعرتوانای فرانسه زبان قصهٔ مشهور شهرزاد را پایگاهی برای ارائهٔ خیالپردازیها وتأملات خود قرارداده است وتنها به رونویس‌برداری از آن اکتفانکرده است. توجه شاعرانهٔ سوپروی‌یل به‌آثارشرقی وایرانی دربرخی‌ازشعرهای وی‌نیز آشکاراست. نویسندگان مصری نیز باالهام ازهزارویکشب نمایشنامه‌های جالبی پدیدآورده‌اند و ازآنمیان می‌توان توفیق‌الحکیم رانام بردکه درفرانسه نیز شهرت کافی دارد .

یادداشت

۱ـ افزوده‌ها دیده شود .
۲ـ ← افزوده‌ها .
۳ـ ← افزوده‌ها .
۴ـ ژید : رمان ، پله‌یاد ، ص ۳۲ ـ ۳۱ .
۵ـ دولامار: دیباچهٔ هزارویکشب ترجمهٔ گالان چاپ گارنیه ـ فلاماریون پاریس ، ۱۹۶۵ ، ج اول ، ص ۱۰ .
۶ـ همان کتاب ، ص۱۳ .
۷ـ مائده های زمینی ، چاپ دوم ترجمهٔ نگارنده ، ص ۱۵۱ـ۱۵۰ خیالپردازیها وقرینه‌سازیهائی بشیوهٔ هزارویکشب اما برنگ غربی در صفحات دیگرمائده‌ها نیز بچشم می‌خورد ازجمله دراین نمونه‌ها :

«چند ماهی دریکی از کاخهای دریاچهٔ «کوم» منزل گزیدم. خوشنواترین نوازندگان درآنجا گردآمدند. زنان زیبا ورازپوش وسخن‌آدا رانیز آنجا گردآوردم وشبانگاه‌درهمان حال که نوازندگان به‌نغمه‌دل‌می‌بردند سخن می گفتیم. سپس از پلکان مرمرینی که آخرین پله‌هایش‌درآب‌فرومیرفت سرازیرمی‌شدیم‌تادرقایق‌های سرگردان ، معشوقگان خودرا به آهنگ آرام پارو بخواب بسپاریم . بازگشت های خواب‌آلودی درکار بود . قایق به ساحل رسیده ناگهان بیدار میشد و «ایدوان» درحالی که‌به‌بازوی من می‌آویخت، خاموش ازپلکان بالا میرفت .»
(مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۱۳۸ ـ ۱۳۷)

وهمین گونه است این صحنه :

«درشهری فروزان می‌زیستم. هرشب، هر گونه‌جنایتی درآن بوقوع می‌پیوست و با اینحال ، نه چندان دور ازبندر، کشتی‌های پاروئی درنوسان بود و به‌پر کردن آنها دست نمی‌یافتند . بامداد یك‌روز ، بایکی ازاین کشتی‌ها براه‌افتادم. فرماندارشهر نیروی چهل‌پاروزن را در دسترس هوس من‌نهاده‌بود. چهار روز و سه شب دریانوردی کردیم واین پاروزنان نیروی ستودنی‌خود را بکار انداختند . این خستگی یکنواخت ، نیروی پرشورشان را فرو می‌خواباند واز برهم زدن بی‌پایان موجها خسته میشدند . زیباتر وخوابناك‌ترشده بودند و یادبودهای گذشتهٔ آنان برپهنهٔ وسیع دریا ناپدید میشد. شامگاهان به‌شهری درآمدیم که از خط نهرها شیار داشت . شهری برنگ زرین یاخاکستری و از آنرو که زرین یا خرمائی رنگ بود «آمستردام» یا «ونیز» نامیده میشد. »

(مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۱۵۴–۱۵۳)

۸ ـ هزارویکشب ، ترجمهٔ ماردروس، چاپ ۱۸۹۹م، ج ۱ ص ۵ . مالارمه‌بر کتاب «واثق»،اثر«ویلیام بك‌فور»، که قصه‌ایست بشیوهٔ هزارو یکشب ، مقدمهٔ بسیار مفصلی نگاشته است وازهمین نظر به‌کتاب «سفر اوری‌ین» به‌سبب شباهت‌آن با هزارو یکشب توجه خاصی داشته است .

۹ـ مجموعهٔ نامه‌های ژید ـ والری چاپ پاریس ، گالی‌مار ۱۹۵۵م ص ۳۴۹ ، (نامهٔ ۱۱ ژوئیه ۱۸۹۹).

۱۰ـ بهانه‌ها ، چاپ پاریس ، مرکوردوفرانس ۱۹۶۳م ، ص۷۶ .

۱۱ـ ژید: شائول، پردهٔ سوم،صحنهٔ ششم،تئاتر کامل، ج،۱ص۷۸-۷۷.

۱۲ـ چندپاسخ‌ازپل‌والری، شمارهٔ‌مخصوص N.R.F. به‌یادبودژید، نوامبر ۱۹۵۱، ص ۴۱۰ .

برای پرهیز ازتکرار،منابع‌شماره‌های ۱۳ تا ۲۵ (پایان این‌بخش)در افزوده‌هاآمده است وپژوهندهٔ علاقمند می‌تواندآنهارا ازنظر بگذراند .

گلچینی از گلستان سعدی

نقل شعری بنام سعدی[1] (که در اصل از نزاری قهستانی است) در آخرین کتاب مائده‌های زمینی مارا بر آن میدارد که فکر کنیم ژید نخواسته است کتاب خودرا بی‌ذکرنام این شاعر بزرگ بپایان برساند:

آوازه درافتاد که تائب شدم از می
بهتان عظیمست من و توبه‌کجا ، کی ؟

چندسال بعد ، وقتی ژید تصمیم می‌گیرد یك‌جلد از آثار بانو دبرد ـ والمور را به ماری‌دورن‌یه (دخترهردیا، همسر هانری دورن‌یه ، که شعرهایش‌را بنام مردانهٔ ژراردوویل انتشار میداد) هدیه کند یادبود شنیدن شعر «گلهای سعدی» از زبان این شاعره در ذهنش بیدار میشود:

«بخودم وعده داده‌بودم یکجلد از آثار دبرد ـ والمر را بامید پیشکش به ماری دورن‌یه تهیه کنم . هنوز آنروزی را بیاد دارم‌که تنها با او در دفترکار پدرش [هردیا شاعر تغزلی معروف] او برایم قطعهٔ «گلهای سعدی» را خواند[2].»

اگر ترجمهٔ کامل دیوان حافظ بزبان فرانسه وجود نداشت واگر ترجمهٔ خیام بوسیلهٔ نیکلا برای ژید خرسند کننده نبود در عوض ترجمه‌های بسیاری‌از گلستان بفرانسه دردسترس دوستداران‌ادبیات‌فارسی قرار داشت . ژید در این‌باره می‌نویسد :

«شما می‌توانید «گلستان» سعدی را بزبان فرانسه بخوانید[۳].»

همانندیهای‌بسیارمیان‌گلستان ومائده‌هانشان میدهد که ژیدنتوانسته است در برابر تأثیر سعدی مقاومت ورزد . سعدی می‌نویسد :

«امعان نظر در ترتیب‌کتاب و تهذیب ابواب ، ایجاز سخن را مصلحت دید تا بر این روضهٔ غنا و حدایق غلبا چون بهشت، به‌هشت باب اتفاق افتاد».

البته تقسیم مائده‌های زمینی را به هشت «کتاب» بیاد داریم اما وسوسهٔ عددهشت ژیدرا حتی‌درپنجمین «کتاب» مائده‌هاترك نمی کند. زیرا وقتی‌با«کشاورز» از«مزرعه» سخن می‌گوید از اوچنین‌درخواست می کند :

«کلیدهایت را بردار و یك یك درها را برویم بگشا ...[۴]»

آنگاه مرد کشاورز هشت در را یك‌به‌یك برویش‌می‌گشاید.

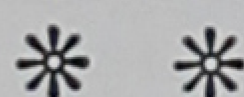
آندره‌ژید خود بعدها نسبت به این وسواس آگاهی می‌یابد و می‌نویسد:

«بی‌آنکه بهیچوجه به‌نیروی‌عرفانی ارقام معتقدباشم،

همواره و بی توقف عدد می‌شمارم . (کاریکه گاهی بسیار خسته‌کننده است) ... اعداد ۷ ، ۱۳ ، ۲۱ و ۴۳ ، ارقام برگزیدۀ من هستند و من از سالها پیش آنهارا برای شمارش برخی از تمرینهای نرمش بکار بسته‌ام[۵] .»

بنا بر این معلوم میشود که ژید در سفر اوری‌ین به عمد «هفت توقفگاه» ، «هفتمین‌روز» را برای رسیدن به‌ساحل‌پریان و «سیزدهمین‌روز» را برای گردش در صحرائی که نقش اسلام بر آن خورده‌است و «بیست‌ویکمین‌روز» را برای توقف در برابر شهرلذات برگزیده است. همراهان اوری‌ین نیز بیست ویك‌تن هستند ! بنابراین در سفر اوری‌ین رقص اعدادی را می‌بینیم که به‌دقت برگزیده شده‌اند .





«دف‌رومری» در دیباچۀ ترجمۀ گلستان بااین‌عبارات‌از این‌شاهکار فارسی سخن می گوید :

«آنچه مایۀ اصلی گیرائی گلستان است تنوع بی‌اندازه‌ایست که در این اثر غلبه دارد . همه‌چیزدر آن یافته میشود : نکته ، پندهای فلسفی ، حکایات تاریخی ، اندرز برای روش زندگی ، و همۀ اینها بصورت‌آمیخته‌ای‌ازشعرونثر . در کنار نکته‌ای‌تاریخی ، بذله‌ای می‌بینیم‌وبدنبال‌یك تمثیل ، سخنی‌حکمت‌آمیز و مؤثر که ماهرانه بیان شده است می‌شنویم .[۶]»

گوئی کمابیش در اقلیم اندیشه و احساس مائده‌های زمینی قرار دادیم و «تنوع بی‌اندازه» ای که در این کتاب دیده میشود نشان میدهد

که ژید از نمونهٔ کار سعدی برای پدیدآوردن یك اثر هنری پایدار بهره‌ـ
برداری شایسته‌ای کرده است .

از همان آغاز همانندی میان مائده‌ها و گلستان چشمگیر است:

گلستان ، چنانکه میدانیم ، با ستایشی از خدا آغاز میشود و سعدی در دیباچهٔ دراز اما دلپذیر خود پیاپی بخشایش خداوندی را یادآوری می کند . مائده‌ها نیز چنین آغاز میشود:

«ناتانائل ، آرزو مکن که خدارا جز
همه جا ، در جای دیگر بیابی[۷] . »

می‌توان گفت این عبارت فشردهٔ چندصفحهٔ سعدی در بارهٔ خداست اما ژید در سراسر کتاب اول ودوم مائده‌ها به این موضوع باز می گردد .

سنجش قسمتهای ذیل نمایشگر هنر ایجاز در ژید است:

سعدی :

عاکفان کعبهٔ جلالش به تقصیر عبادت
معترف که : ما عبدناك حق عبادتك
وواصفان حلیهٔ جمالش به تحیر منسوب
که: ما عرفناك حق معرفتك.
گر کسی وصف او ز من پرسد
بیدل از بی‌نشان چه گوید باز

ژید :

هر آفریده ، نشانی از آفریدگار
دارد اما هیچیك راز او را باز
نمی‌نماید[۸] .

دغدغهٔ مدام نزدیك‌شدن به خواننده ودرمیان‌نهادن نیت خود با او که سعدی را به بیان «سبب تألیف گلستان» واداشته است در نخستین صفحهٔ مائده‌ها همانند دارد :

سعدی :

مراد ما نصیحت بود گفتیم
حوالت با خدا کردیم و رفتیم

*

یا ناظراً فیه ...
«ای نگرنده در این نامه ، از خداوند رحمت بر نگارنده و آمرزش بردارندهٔ کتاب بخواه و از آن نصیبی برای خود بجوی .»

ژید :

ایکاش کتاب من بتو بیاموزد که بخود ، بیش از این کتاب ، دل بندی وسپس به هر چیز دیگر دلبسته‌تر شوی تا بخود[۹].

قصهٔ سفرهای بی‌شمار خیالی یا واقعی سعدی یکی از مضمون‌های مهم گلستان را تشکیل میدهد:

ندانی که من در اقالیم غربت
چرا روزگاری بکردم درنگی

سعدی همچنین در دیباچهٔ بوستان علت این سفرها را بیان میکند که چندان دور از توضیح ژید درنخستین صفحهٔ کتاب اول مائده‌ها نیست :

سعدی :

در اقصای عالم بگشتم بسی
بسر بردم ایام با هر کسی

تمتع ز هر توشه‌ای یافتم
ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم

ژید :

درهمان‌زمان که دیگران گرم کار یا انتشار کتاب بودند من سه‌سال در سفر بسر بردم تا بعکس ، آنچه را که آموخته بودم ازسر بیرون کنم. اینکار آهسته و دشوار انجام می‌یافت اما ازهر گونه آموزشی که مردمان بمن قبولانده بودند سودمندتر بود[۱۰].

سعدی :

عالم ناپرهیزگار کوریست مشعله‌دار . یهدی به وهولایهتدی .

ژید

وتو ، ای ناتانائل، همچون کسی خواهی بودکه برای رهبری خود، بدنبال نوری روانست که خودمشعل آنرا بدست دارد[11].

سعدی :

اندرون از طعام خالی‌دار
تا در او نور معرفت بینی
تهی از حکمتی به علت آنك
که پری از طعام تا بینی

سفارش کم خوارگی در گلستان بسیارست از آن جمله در باب سوم حکایت ۵ و ۶ و ۷ و ۸ وباب هشتم: «اگرجورشکم نیستی...و«حکیمان دیردیرخورند ...»

ژید :

کم‌خواری بیش از حد را خوش می‌داشتم‌وچندان کم غذا می‌خورم که سرم سبك میماند وهراحساسی برایم به‌نوعی‌مستی تبدیل میشد...

نانی راکه با خود می‌بردم گاه تا آنجا نگاه میداشتم که کما بیش از پا درمی‌آمدم آنگاه گوئی طبیعت را کمتر در بیگانگی احساس می کردم وبهتر درمن راه می‌یافت[12].

سعدی :

تخم‌خرمایی به‌یمن تربیتش نخل باسق گشته .

ژید :

ناتانائل، لذت بزرگی است که‌به سادگی بتوان تأکیدکردکه : میوهٔ نخل ، خرما نامیده میشود وخوراك گوارائی است[13].

ژید همچون سعدی مدام در جلب نظر خواننده می کوشد :

سعدی :

غالب گفتارسعدی طرب‌انگیزست و طیبت‌آمیز ... بر رأی روشن صاحبدلان که روی سخن درایشانست پوشیده‌نماناد که درموعظه‌های‌شافی، درسلك عبارت‌کشیده است و داروی

ژید :

ناتانائل، دوست میدارم آن‌شادی را بتوببخشم که هنوزهیچکس دیگر بتونبخشیده باشد ... دلم میخواهد درآن ساعتی ازشب بسراغ توآیم که کتابهای بسیاری را ، یکی پس از

تلخ نصیحت، به شهد ظرافت بر آمیخته
تا طبع ملول ایشان از دولت قبول
محروم نماند.

دیگری، گشوده و فروبسته‌ای و در هر کدام، بیش از اندازه چیزی جسته‌ای که هنوز بر تو هویدا نشده است ... آنجا که شوق تو ... به اندوه بدل میشود. من جز برای چنان ساعتی بتو نمی‌نویسم. دلم میخواهد چنان کتابی بنویسم... که تو باور کنی جز جلوهٔ شوق خود چیزی در آن نمی بینی، دلم میخواهد که بتو نزدیکتر شوم و تو دوستم بداری[۱۴].

سعدی همواره چهرهٔ آشنا یا ناشناس خواننده را در نظر دارد و می کوشد سخنش شادی‌بخش باشد نه‌ملال‌انگیز وژید نیز همین تلاش‌را بکار میبرد.

سعدی:

در اوراق سعدی نگنجد ملال
که دارد پس پرده چندین جمال
(بوستان، باب هفتم)

امید هست که روی ملال در نکشد
ازین‌سبب که گلستان نه‌جای دلتنگی
است.

ژید:

ناتانائل ازمن پرسید: چرا این قصه‌را در کتابی که به‌شادی اختصاص داده‌ای گنجانده‌ای[۱۵]؟

*

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هرورقش دفتریست معرفت کردگار

(اززبان خدا)

کمترین جوانه درحال رشد بهتر ازآنهمه استدلالات عالمان دین راز مرا بیان میدارد[۱۶].

*

اما این گلهاهدم‌من‌هستند. اینها بزبان‌خودشان حرف‌میزنندو بهتر از مردم(یاچیزی‌ازاین‌قماش)می‌توانند عظمت کردگار را حکایت کنند[۱۷].

مدام در اندیشهٔ خواننده بودن و بطور مستقیم و غیر مستقیم باو اندرز تلقین کردن از خصوصیات شیوهٔ سعدیست که باز تاب خود را در مائده‌های تازه نیز نشان میدهد :

سعدی :

بماند سالها این نظم و ترتیب
ز ما هر ذره خاك افتاده جائی
غرض نقشی است کز ما باز ماند
که هستی را نمیبینم بقائی

*

ما نصیحت بجای خود کردیم
روزگاری درین بسر بردیم

ژید :

ایکه پس ازمن ، آنگاه که دیگر هیاهوی زمین‌را نخواهم شنیدولبانم دیگر ژاله‌اش را نخواهد مکید — شاید ، نوشتهٔ مرا بخوانی — برای تست که‌این صفحات رامی‌نویسم‌زیرا شاید، آنچنانکه باید ، از زیستن به شگفت درنمی‌آئی وآنچنانکه شاید، این معجزسر گیجه‌آوررا که زندگی تست نمی‌ستائی [۱۷].

درمائده‌هاجابجابه‌نشانه‌ای‌از حاصل اندیشه‌های سعدی برمی‌خوریم که پیداکردن آنها توجه خاص می‌طلبد :

سعدی :

به هیچ یار مده خاطر و بهیچ دیار
که‌بر و بحرفراخست و آدمی‌بسیار

ژید :

دوستی‌هائی اندوختم که سعهٔصدر و نجابت مشروع بمن اجازه میداد که‌آنهارا از دیگران پنهان نکنم. این دوستی‌ها بیش از هرچیز دیگر برایم گرانبها بوداما حتی‌بدانهانیز دل نبستم [۱۸].

مگذارهیچیك از عشقهای گذشته ترا ازرفتن بازدارد [۱۹].

سعدی :

جهان بر آب نهادست وزندگی بر باد
غلام همت آنم که دل بر آن ننهاد

ژید :

ای جنبش امواج، شمائید که اندیشهٔ مرا چنین متزلزل ولرزان ساخته‌اید. تو نخواهی توانست چیزی بر فراز موج بنا کنی زیرا موج اززیر هرچیز سنگین می گریزد[۲۰].

گاه ژید در مائده‌ها بشیوهٔ سعدی قصه پردازی می کند و اینهم نمونه‌ای از آن :

سعدی :

جوانی پاکباز و پاکرو بود
که باپاکیزه‌روئی در گرو(کرو) بود

چنین خواندم که در دریای اعظم
به گردابی در افتادند با هم

چو ملاح آمدش تا دست گیرد
مبادا کاندران حالت بمیرد

همی گفت از میان موج وتشویر :
مرا بگذار و دست یار من گیر

ژید :

یکروز درفلورانس عیدبود. چه عیدی؟ نمیدانم. ازپنجره‌ام که مشرف بر کرانهٔ رودآرنو بودانبوه مردم را تماشامی کردم ومیل داشتم شامگاهان، بهنگامی که شور انبوه مردم بیشترمیشود بدانها به‌پیوندم. درهمان حال که به بالا دست رودنگاه‌می کردم همهمه‌ای برخاست. مردم‌می‌دویدند و برروی دیوارهٔ پل خم میشدند و دستهای گشوده، درآب گل آلودشط، شیئی کوچك مواجی‌را نشان‌میداد که درغرقابی پیدا وناپیدامیشد وجریان آب آنرا با خود می برد. از اتاق بیرون آمدم. ازرهگذران که‌پرسیدم بمن گفتند دختر کی در آب افتاده است. دامن پر بادش لحظه‌ای اورا برروی آب نگهداشته اما او اکنون ناپدید شده بود. قایقها ازساحل بند گشودند و تا عصر، مردانی که به دستکهای قلاب دارمجهز بودنددرآب

درین گفتن جهان بر وی برآشفت
شنیدندش که جان میداد و می گفت

حدیث عشق از آن بطال منیوش
که در سختی کند یاری فراموش

چنین کردند یاران زندگانی
ز کار افتاده، بشنو تا بدانی

که سعدی راه و رسم عشقبازی
چنان داند که در بغداد تازی

دلارامی که داری دل در و بند
دگر چشم از همه عالم فروبند

شط بیهوده کاوش کردند.

چطور؟ دراین جمع انبوه هیچکس متوجه این بچه نشده بود تا اورا ازسقوط بازدارد؟.. درهمانجائی که دخترك پرت شده بود پسرکی پانزده ساله به پرسشهای رهگذران پاسخ میداد. او حکایت می کرد که دخترك را دید که ناگهان از بالای نرده جست زد واو درپی اش خیز برداشت و بازوی او را گرفت وچندلحظه‌ای هم اورا درهوا نگهداشت. گروه مردم از پشت سر اومی گذشتند بی آنکه گمان بد بدل راه دهند. می‌خواست کسی را به یاری بطلبد زیرا به‌تنهائی زورآنرا نداشت که دخترك را بالای پل بیاورد اما دخترك باو گفته بود: «نه، بگذار بروم» واین جمله را باصدائی چنان شکوه آلود گفته بود که بدنبال آن پسرك اورا رها کرده بود. وی ضمن نقل این مطلب، هق‌هق گریه می کرد.

(خود این کودك هم یکی از این کودکان بیچاره‌ای بود که شایداگر بی‌خانمان می‌بودند کمتر بدبخت میشدند. رخت پاره‌ای به تن داشت و من پیش خود مجسم می کردم در لحظه‌ای که بازوی دخترك را نگه می‌داشت وبااو برسرمرگ بگومگو می کرد توانسته بود نومیدی دخترك رااحساس کندوشیفتهٔ عشق نومیدانه‌ای گردد واین عشق‌راآسمان بر هردو بخشیده بود. پسرك براثردلسوزی بودکه اورا رهاکرده بود [۲۱].

این دوحکایت نیز ازجهاتی باهم قابل سنجش هستند :

سعدی :

باطایفهٔدانشمندان درجامع‌دمشق بحثی همی کردم که جوانی درآمدو گفت : در این میان کسی هست که زبان پارسی بداند ؟ غالب اشارت بمن کردند. گفتمش خیرست گفت : پیری‌صدوپنجاه ساله‌درحالت نزعست وبزبان عجم‌چیزی‌همی گویدومفهوم ما نمی گردد . اگر بکرم رنجه‌شوی مزدیابی، باشدکه وصیتی همی کند. چون ببالینش فراز شدم، این همی گفت :

دمی چند گفتم برآرم بکام
دریغا که بگرفت راه نفس
دریغاکه برخوان الوان عمر
دمی خورده بودیم و گفتند بس
(باب ششم)

ژید :

برخوردها

آن مرد رنجوربمن گفت: ایکاش تنها برای یکبار، یکباربتوانم‌بگفتهٔ ویرژیل «آنکه را برایش می‌سوزم هرکه‌میخواهدباشد» درمیان بازوانم بفشارم و پس از شناختن این شادی بسیار ساده ، برآن گردن می‌نهم که شادی دیگر نداشته باشم ، و بسیار آسان تن بمرگ خواهم سپرد .

به‌او گفتم :

ـ بیچاره ، چون یکبار از این شادی چشیدی، بار دیگر بیش ازآنرا هوس خواهی کرد . هرچه هم‌شاعر باشی تخیل در اینگونه امورکمتر ازخاطرهٔ آن مایهٔ‌آزار جانست . بار دیگر گفت :

ـ گمان می‌کنی مرا اینگونه دلداری می‌توانی داد [۲۲].

ژیدگاه سعدی وار از زبان دخترکی مشتاق ، سراسر طبیعت را جلوه‌گاه حسن خداوندی نشان میدهد

سعدی :

باران رحمت بی‌حسابش همه را رسیده‌وخوان‌نعمت بی‌دریغش همه‌جا کشیده ... فراش بادصبا را گفته تا فرش زمردی‌بگستردودایهٔابر بهاری را فرموده تابنات نبات درمهدزمین

ژید :

مه سیمگونی که بامدادان برروی چمنزاران خواب آلود موج میزند پیراهن‌اوست. این‌پرتوی که‌ستایشش می‌کنید و لرزان از ستارگان فرو می‌افتد ودرتیرگی شبهاآب‌چشمه‌را

بپرورد. درختان‌را بخلعت نوروزی قبای سبز ورق دربر کرده و اطفال شاخ‌را بقدوم موسم ربیع کلاه‌شکوفه برسر نهاده ...
(گلستان ، دیباچه)

درخشان می‌سازد ودردل‌شماانعکاس می‌یابد، نگاه‌اوست . وزمزمهٔ خوش آهنگ شاخ و برگ که نسیمی ملایم بجنبشش درمی‌آورد ودردل شما راه می‌یابد صدای اوست ...
(مائده‌ها ، ص ۳۰۵)

مائده‌های زمینی و نیزمائده‌های تازه مانندگلستان باآخرین‌اندرز به خوانند، پایان می‌یابداما آنکه درمائده‌های زمینی ناتانائل نامیده‌میشد درمائده‌های‌تازه‌نامی دیگربخودمی گیرد:رفیق! که نشان دهندهٔ دلبستگی ژید به مسائل‌اجتماعی زمان‌اوست .

چنانکه دیده‌میشود مائده‌های‌زمینی ومائده‌های‌تازه چه‌ازنظرشکل بندی ظاهری (طرح، تقسیم فصل‌ها) وچه ازنظرگزینش موضوع، وام بسیاری به سعدی مدیون است .

درمیان هشت‌باب‌گلستان بخصوص باب پنجم در عشق و جوانی درآندره ژید بیشتر اثر نهاده است . ازآن‌گذشته شرح سفرهای پنداری یاحقیقی ، دواثرژید وسعدی را بهم نزدیك می کند . ژید می‌نویسد :

«اگرگاهی...ازسرزمین‌هائی‌سخن‌می گویم که‌هرگز ندیده‌ام ... هیچ ازسرریاکاری نیست .[۲۳]»

می‌توان‌گفت‌بخش مهم‌گلستان دعوت‌نامه‌ایست‌برای سفر که ژید آنرا پذیرفته و روانهٔ راه شده است . باغها وکاروانها و صحراهائی که آنهمه وصفشان درگلستان آمده است یکبار دیگرجلوهٔ سحرانگیز خود را در مائده‌ها بخامهٔ ژید نشان میدهند . حتی درکتاب آمنتاس ، قطعهٔ دراز «چشم پوشی ازسفر» نیز چه از نظرگزینش موضوع وچه از نظر لحن بیان تأثیرسعدی را نشان میدهد .



اهمیت شیطان در آثار ژید سخت چشمگیراست و ما در بخش ششم (ژید در مکتب مانی) بدان خواهیم پرداخت. اما پیش از آنکه سعدی را دراین بخش ترك گوئیم شباهت بخشی ازنمایشنامهٔ «شائول» وحکایتی از بوستان را یادآوری می کنیم :

شائول دلباختهٔ شیطانی سیاه‌پوست شده است و به او می گوید :

«شائول (شیطان درحال برهنه شدن): ـ عجب ! بمن نگفته بودی که‌اینهمه زیبا هستی .
شیطان ـ (کاملا عریان) : بله ، ولی شاید کمی سیاه باشم ...
شائول ـ بهیچوجه ، بهیچوجه .
شیطان : البته بستگی دارد به‌ذوق هر کس[۲۴].»

حکایت بسیار زیبای سعدی که از خامهٔ شاعری مسلمان و معتقد تراویده‌است وبنظرمیرسد که مایهٔ الهام‌این عبارت ژید واقع شده باشد درخوریادآوریست :

ندانم کجا دیده‌ام در کتاب
که ابلیس را دید شخصی بخواب
به بالا صنوبر بدیدار حور
چو خورشیدش ازچهره می‌تافت نور
فرا رفت و گفت ای عجب این توئی ؟
فرشته نباشد بدین نیکوئی
تو کاین روی داری به حسن قمر
چرا در جهانی بزشتی سمر
چرا نقشبندت در ایوان شاه
دژم روی کردست و زشت و تباه
ترا سهمگین روی پنداشتند
بگرمابه در ، زشت بنگاشتند

شنید این سخن بخت برگشته دیو
بزاری برآورد بانگ و غریو
که ای نیکبخت این نه شکل منست
ولیکن قلم در کف دشمنست
برانداختم بیخشان از بهشت
کنونم به کین می‌نگارند زشت

همچنانکه نشان داده شد یاد بود مطالعهٔ گلستان ژید را تا دورهٔ مائده‌های تازه (۱۹۳۵م) ترك نکرد و «برخوردها»ی پنداری یا حقیقی در این کتاب بنوبت حکایت گرشادی، اندوه و اندیشه‌های ژید بعنوان انسانی در میان انسانهای دیگر و یاد آور حکایت‌های گلستان است که همهٔ «باب»های گلستان (جز قسمتی از دیباچه و باب هشتم) بدان آراسته است.

اثر دیگری از ژید که از گلستان تأثیر پذیرفته است کتاب «الحج-۱۸۹۹م» است.

طحان در پایان نامهٔ خود «آندره ژید و شرق» می کوشد تأثیر شعر عربی را در این کتاب نشان دهد اما هنگام نتیجه‌گیری نمی‌تواند از نوشتن این عبارت خودداری ورزد:

«از این گونه شعر «غزل مذکر» کتاب هزار و یکشب بی‌بهره نیست وانگهی ژید در شعر فارسی نیز با آن آشنا شده است[۲۵].»

ازسوی دیگر بانو ایوون داوه (منشی ژید از ۱۹۴۶ تا ۱۹۵۰م) ضمن بحث دربارهٔ عقاید بانو رنه‌لان[۲۶] در مورد الحج بهمین نتیجه میرسد:

«پیش ازانکه به نووالیس بازگردیم تأثیر شعر شرقی در الحج محسوس است، ژید در آن دوره بخصوص دلباختهٔ شعر فارسی بود[۲۷].»

ژید برای آنکه این تأثیر ایرانی را درکار خود محسوس‌تر سازد درسال ۱۹۳۲م چاپ لوکسی ازالحج انتشارداد که آنرا بنام «چاپ اصفهان» موسوم ساخت. این کتاب حاوی بیست مینیاتور رنگی ایرانی اثر میرزا علی اصفهانی [۲۸] و تنها اثریست از ژید که در حیات او بوسیلهٔ یك نقاش غیرفرانسوی مصور شده است زیرا :

« صافی خطوطی که مینیاتورساز با یك گردش قلم مو برصفحهٔ عاج رسم می‌کند تا چهره‌ای بیضی شکل یا حرکت پیچاپیچ پیکری را ترسیم کند مورد خوشایند ژید است[۲۹].)

یادداشتها

۱ـ گمان‌می‌رود ژید این شعررا دریکی ازسفرنامه‌ها بنام سعدی دیده باشد .

۲ـ آندره ژید : ژورنال ج ۱ ، پله یاد ، ص ۲۰۵ . باید توجه داشت که‌هانری دورن‌یه خودبه‌آثارایران‌بسیاردلبستگی داشت: شعرهای «نیم‌تخت»، «کلاه خود»، «دسته گل» ، «شاهزادهٔ‌اسیر» درکتاب «آئینهٔ ساعات» دیده‌شود، و نیز همانندی میان شعر «نئی کوچك مرا بس بود» با آغاز مثنوی مولوی در مقاله‌ای‌بفرانسه بقلم‌نگارندهٔ‌این کتاب‌موردبررسی‌قرار گرفته‌است (← ژورنال دوتهران : مولوی وهانری دورن‌یه، شمارهٔ ۶۸۰۵ ، ۲۲ فروردین ۱۳۳۸ ، ص ۵).

پل والری مقدمهٔ «نامه‌های ایرانی» وهمچنین اعتصام زاده ترجمهٔ خیام خودرا بفرانسه به هانری دورن‌یه پیشکش کرده‌اند .

۳ـ ژیدعین کلمهٔ« گلستان»رابکارمی‌برد وباید توجه داشت که در زبان فرانسه‌ازسیصدوسی وپنجسال پیش‌تاکنون گلستان گاهی بهمین نام و گاهی بنام «باغ گلها» ومانندآن ترجمه شده است .

۴ـ مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ترجمهٔ نگارنده ، ص ۱۷۸.

۵ـ ژید: ژورنال (۴۹ ـ ۱۹۳۹م) ، ۹ فوریهٔ ۱۹۴۳ ، ص ۱۹۰.

۶ـ گلستان، ترجمهٔ دف رومری ، پاریس، ۱۸۵۸م ، صفحهٔ چهل‌ویکم مقدمه .

۷ـ مائده‌های زمینی، چاپ دوم ، ص ۷۳.

۸ـ همان کتاب ، همان صفحه .

۹ـ همان کتاب ، ص ۶۹ .
۱۰ـ مائده‌ها ، ص ۷۳.
۱۱ـ مائده‌ها ، ص ۷۵. ژید درجای دیگرمی‌نویسد : «ما درزندگی به کسانی مانندهستیم که بدنبال نوری روانه‌اندکه خودآنرابدست دارند»مجموعهٔ آثار ، ج ۲ ، ص‌نهم .

O.C.,II,P.IX.

۱۲ـ مائده‌ها ، ص ۱۳۱.
۱۳ـ مائده‌ها ، ص ۱۰۵.
۱۳ـ مائده‌ها ، ص ۷۷.
۱۵ـ مائده‌های تازه ، ص ۲۸۸.
۱۶ـ مائده‌های تازه ، ص ۳۰۰. عبارت دوم‌ازسکه سازان، چاپ دوم ص ، ۱۶۸
۱۷ـ مائده‌های تازه ، ص ۲۵۷.
۱۸ـ مائده‌ها ، ص ۱۳۵.
۱۹ـ مائده‌ها ص ۳۵۰.
۲۰ـ مائده‌ها ، ص ۲۱ـ۱۲۰.
۲۱ـ مائده‌های‌تازه ص ۸۸ـ۲۸۶.
۲۲ـ مائده‌های تازه ، ص ۳۱۵.
در مائده‌های تازه (چاپ دوم صفحهٔ ۳۳۹) نیز حکایت «پیره دختر» آزمند یادآورحکایت «بازرگان جزیرهٔ کیش» (باب سوم گلستان) است .
۲۳ـ مائده‌ها ، ص ۶۹.
۲۴ـ ژید : شائول ، پردهٔ چهارم ، صحنهٔ دوم ، مجموعهٔ کامل تئاتر ، ج ۱ ص ۱۰۴.
۲۵ـ طحان : آندره ژید وشرق، پاریس ، ۱۹۶۳م ، ص ۷۳ـ۲۷۲ .
۲۶ـ بانو رنه‌لان: آندره ژید واندیشهٔ آلمانی ، پلون ، پاریس۱۹۴۶، ص ۱۴۴.
۲۷ـ ژید : رمان ، پله یاد ، ص ۱۵۰۷ .
۲۸ـ میرزا علی‌اصفهانی نقاش کتاب ژید به احتمال بسیارهمان مشهدی علی سمیرانی‌است که‌پرده‌های نقاشی اوازطرف مجلهٔ جدید فرانسوی N.R.F. درپاریس به‌نمایش گذاشته‌شد. آندره مالرو نویسندهٔ نامدارامروزی‌درشمارهٔ آوریل

۱۹۳۲ م) همان مجله (ص ۷۳-۷۷۱) شرحی مفصل در بارهٔ اهمیت آثار او نگاشت . در کتاب «کشکول جمالی»، جلداول صفحات ۳۷-۱۳۲ نیز شرحی وتصاویری ازکارهای او بچاپ رسیده اما سرگذشتش مجهول مانده‌است . پیش ازاین (ص۵۷)اشاره شدکه ژیدیك تابلومینیاتورایرانی بقطع بزرگ‌درکتابخانهٔ خودآویخته بودکه بایستی اثرهمین نقاش بوده باشد .

۲۹- ژان‌کامبرد: بیادبود ژید (متن فرانسه)، تهران، ۱۹۵۱، ص۳۰ .

۳۰- سکه‌سازان ، چاپ دوم ، ترجمهٔ نگارنده ، ص ۴۰ .

ژید در خانقاه درویشان
بر مزار مولوی

در آثار ژید ، از مولوی شاعر صوفی بزرگ ایرانی هیچجا نام برده نشده است با اینحال ما نشانی اورا در مائده‌های زمینی باز می‌یابیم. پیش‌ازژید گوته در دیوان شرقی دربارهٔ مولوی سخن گفته و باین نتیجه رسیده بود که :

«اوهمه‌چیز را بکار می گیرد تا آئین صوفیانه‌ای را را پذیرفتنی‌جلوه دهدکه خود بروشنی مرزهای‌آنرا باز نمی‌شناسد»[1] .

با اینحال مثنوی مولوی (در ۲۶ هزار بیت) شاهکار ادبیات صوفیانهٔ جهان بشمار میرود .

پیش از این اشاره‌کرده‌ایم‌که ژید از صوفی‌گری می‌گریخت . اکنون نشان خواهیم داد که کنجکاوی وی اورا در برابر چهرهٔ عظیم مولوی بی‌اعتنا نگذاشته است .

در این‌صفحات پیداست‌که ژید اندیشهٔ مولوی را بوام گرفته و آنرا با تأملات خود در آمیخته و گاه در زبان ژیدگر سنگی برجای

تشنگی نشسته است :

مولوی:

آب کم جو تشنگی آور بدست
تا بجوشد آبت از بالا وپست

جذب آبست این عطش در جان ما
ما از آن او و او هم زان ما

تشنگان گر آب جویند از جهان
آب‌هم جوید به‌عالم تشنگان

تشنه می‌نالد که کو آب گوار
آب‌هم نالد که کو آن آب‌خوار

ژید :

چشمه‌ها بیشتر در جائی خواهند جوشید که هوس ما بطلبد[۲] .

بخود آموختم که عطش برخورداری از لذت که در برابر هر لذت پدید می آید بایستی بی‌درنگ بر تمتع از آن پیشی‌جسته باشد[۳] .

در برابر هرچشمه تشنگی در انتظارم بود، تشنگی خاص‌در برابر هرچشمه[۴] .

خوشبختی من دراین بود که هر چشمه ، عطشی بر من هویدا می‌ساخت[۵].

گرسنگی بجای تشنگی :

آنچه در جاده‌ها می‌جستم آنقدر که گرسنگی بود مسافرخانه نبود[۶] .

چشمه چندان از زمین می‌جوشد که ما عطش نداریم آنهارا بنوشیم[۷].

تعبیری دیگر ازعطش مولوی :

اگرمن بسترت را آماده کرده بودم خوابت نمی‌آمد تادر آن بخواب روی[۸].

گرچه ژید ازچشمه‌های گوناگون واقعی و مستعار برای ناتانائل قصه می‌گوید (ص ۱۹۰ تا ۱۹۲ مائده‌های زمینی ، چاپ دوم) نه‌تنها تشنگی بلکه تشنگی فرونشانده را نیز دوست میدارد « وسرود همهٔ

تشنگی‌های فرونشانده » را نیز می‌سراید (ص ۱۹۳ تا ۱۹۶ مائده‌های زمینی ، چاپ دوم) . درهمین‌سرود است که همچون ترجیع‌بندی‌تکرار می کند :

«بزرگترین لذتهای حواس من تشنگی
های فرونشانده بوده است ... [۹] »

نشانی دیگر از مولوی در کتاب چهارم مائده‌های زمینی دیده میشود :

مولوی :	ژید :
پای استدلالیان چوبین بود پای چوبین سخت بی‌تمکین بود	استدلال آدمیان را بجائی نمی‌رساند ودر برابر هراستدلال ، استدلال‌مخالفی‌می‌تواند عرض‌وجود کند[۱۰] .

ودر کتاب اول مائده‌های تازه :

مولوی:	ژید:
ازکه بگریزیم ازخود، این‌محال!	وه‌که اگر می‌توانستم از خود بگریزم[۱۱] .

*

* *

ترانهٔ «کتاب سوزان» که از مضمونهای بکر وابداعی مائده‌های زمینی بشمار میرود در ادبیات گذشتهٔ فارسی ، خاصه درآثار صوفیان ، نمونه‌های فراوان داشته است وسهم اندیشه و ذوق ایرانی را در نطفه‌بندی این‌ترانه درذهن ژید نادیده نمی‌توان‌گرفت .

مولوی:

آن یکی نحوی به کشتی در نشست
رو به کشتی‌بان نمود آن خودپرست
گفت هیچ از نحوخواندی گفت لا
گفت نیم عمر تو شد بر فنا
دل شکسته گشت کشتی‌بان ز تاب
لیك آندم گشت خاموش از جواب
باد کشتی را به گردابی فکند
گفت کشتی‌بان بدان نحوی بلند
هیچ دانی آشنا کردن بگو
گفت نی از من توسباحی مجو
گفت کل عمرت ای نحوی فناست
زانکه کشتی غرق در گردابهاست

*

دانش انوارست در جان رجال
نی زراه دفتر و نی قیل وقال
خویش‌را صافی کن از اوصاف‌خویش
تا به‌بینی ذات پاك صاف خویش
بینی اندر دل علوم انبیا
بی‌کتاب و بی‌معید و اوستا
دفتر صوفی سواد و حرف نیست
جز دل اسپید همچون برف نیست

*

برنوشته هیچ بنویسد کسی
یا نهالی کارد اندر مغرسی
کاغذی جوید که آن بنوشته نیست
تخم کارد موضعی که کشته نیست
ای برادر موضع ناکشته‌باش
کاغذ اسپید نابنوشته باش

ژید:

اگر سوار کشتی می‌بودم‌و کشتی به‌خطر می‌افتاد و برای نجات دادن ثروت خودبایستی بارهای اضافی و سنگین را بدریا می‌افکندم باکمال میل آنچه‌را که کتابها بمن آموخته‌اند بدور می‌انداختم زیرا حس می‌کنم که تجربهٔ‌زندگی‌محرم‌تر وخاص‌تر ومهم‌تراست وخدا ازورای آن بی‌مدد پیامبران با ما سخن‌می‌گوید[۱۴].

من برف‌رادوست‌ندارم. ماده‌ایست عرفانی که هنوز تصمیمی بر روی‌زمین نگرفته‌است[۱۵].

ناتانائل، کتاب مرابدورافکن. هرگز بدان خرسندمباش[۱۲].

من در لذت‌جوئی بیشتر چیز آموخته‌ام تا در کتابها و از همین روست که درکتابها، تیرگی بیشتر دیده‌ام تا روشنائی[۱۳].

اسرارالتوحید:

«در اثناء آن مجاهدات و ریاضات چون شیخ ابوسعید را آن حالات روی نمود و لذت «حالت» بیافت هرچه از کتب خوانده بود جمع کرد و جمله در زیر زمین کرد و برزبر آن دکانی ساخت و شاخی مورد بدست مبارك خویش باز کرد و بر آن دکان برزبر آن کتابها فرو برد و آن شاخ بمدتی اندك بگرفت وسبز گشت و درختی بزرگ شد با شاخهای بسیار.»
(ص۳۲)

و نیز:

«شیخ گفت به‌ابتدا که این حالت مارا روی نمود و این حدیث بر ما گشاده گشت کتابها داشتیم وجزوه‌ها داشتیم ویك‌یك می گردانیدیم و هیچ راحت نمی‌یافتیم. ازخدای عزوجل درخواستیم که یارب مارا ازخواندن این علمها گشادگی نباشد و بخواندن این از تو خداوند باز میمانم. مرا مستغنی کن به‌چیزی که در آن چیز ترا بازیابم تا ازاینهمه بیاسایم. با ما فضلی کرد و آن کتابها از پیش برگرفتیم تا به‌تفسیر حقایق رسیدیم.»
(ص۳۳ چاپ تهران)

ترانه

درستایش آنچه سوزانده‌ام

کتابهائی هست که نشسته، بر نیمکتی
کوچك،
و در برابر میز دبستان میخوانند.
کتابهائی هست که گام‌زنان میخوانند
(قطع آنها نیز علتی برای اینکار
است)
برخی مناسب جنگل وبرخی مناسب
کوهستانهای دیگراست.
وبگفتهٔ سیسرون: با مادر کوهستان
زیست می کنند.
کتابهائی هست که من در دلیجان
خوانده‌ام،
وکتابهای دیگر را، لمیده، در ته
انبار علوفه.
کتابهائی هست تا بباوراندکه آدمی
روحی دارد
وکتابهای دیگر برای نومید ساختن
آن.
کتابهائی که در آن وجود خدا را
اثبات می کنند.
وکتابهای دیگر که در آنها بدینکار
توفیق نمی‌توانند یافت.
کتابهائی هست که آنها را
جز در کتابخانه‌های شخصی نمی‌توان
پذیرفت.
کتابهائی هست که موردستایش بسیاری
ازنقادان با صلاحیت قرار گرفته.
کتابهائی هست که در آنها جز پرورش
زنبورعسل مطلبی نیست

و برخی آنها را اندکی تخصصی
میدانند .
کتابهای دیگری هست که در آنها
آنقدر ازطبیعت سخن رفته که پس‌از
مطالعهٔ آنها دیگر نیازی به گردش
رفتن نیست .
کتابهائی هست که مردم فرزانه
خوارش می‌شمارند
اما کودکان خرد را بر سر شوق
می‌آورد .
کتابهائی‌هست که‌آنهارا برگزیده‌ها
می‌نامند و در آنها بهترین گفته ها
را، دربارهٔ هرچیز، گردآورده‌اند.
کتابهائی هست که می کوشد شما را
بدوست داشتن زندگی وادارد
وکتابهای دیگری که پس‌ازنوشتن ،
نویسنده‌اش خودکشی کرده
کتابهائی هست که تخم کینه می کارد
وهمانرا که کشته می‌درود .
کتابهائی هست که وقتی خوانده
میشود
بارور از جذبه ودلپذیراز فروتنی ،
گوئی می‌درخشد .
کتابهائی هست که آنها را چون
برادرانی بی‌آلایش‌تر ازخویش
که بهترازمازیسته‌اند گرامی‌میدارم.
کتابهائی هست که با خطوطی عجیب
نوشته شده ونمیتوان‌آنها را دریافت
وگرچه در آنها بسیار غور کنند .
ناتانا ئل، کی‌همهٔ کتابها را خواهیم

سوزاند ؟

کتابهائی هست که به پشیزی نمی ارزد.
و کتابهای دیگری که بهائی گزاف
دارد .
کتابهائی هست که ازشاهان وملکه‌ها
سخن می گوید
و برخی دیگر ازمردمی بسیار تهیدست.
کتابهائی هست که گفتارشان
شیرین تراست ازهمهمهٔ برگها بهنگام
نیمروز.
کتابیست که یوحنا در پطموس چون
موشی آنرا خورد .
ولی من تمشک را بیشتر دوست میدارم.
واینکار اندرونش را از تلخی انباشت
واز آن پس کشف وشهود بسیار داشت.
ناتانائل، کمی همهٔ کتابها را خواهیم
خواهیم سوزانـد ! ؟

(مائده های زمینی ص ۹۱)

هم‌صدائی ژید با صوفیان ایران در این نمونه‌ها بخوبی پیداست. یعنی نه ژید و نه صوفیان ایران هیچیك تعلیمات کتابی را کافی برای شناخت حقیقت زندگی و راز آفرینش نمیدانند اما در آن حال که ژید همواره کتاب طبیعت را در برابرما گسترده نشان میدهد و مارا به‌بررسی آن فرامیخواند صوفیان ایران سیر دردنیای درون وریاضت را بنیادشناخت آدمی جلوه میدهند. به‌عبارت دیگر صوفیان ایران درون‌بینی را سفارش میکنند وژید بیرون‌نگری را .

*

* *

هفده سال پس‌از انتشار مائده‌های زمینی ، بسال ۱۹۱۴ میلادی ،

پیش از آغاز جنگ جهانی اول ، رؤیای دیرینهٔ سفر شرق برای ژید به حقیقت پیوست . گزارش این سفر در نوشته‌های ژید عنوان «مارش ترك» بخود گرفته است . (ویکتور هوگو نیز در کتاب « دختران شرقی » شعری بهمین نام دارد که بسال ۱۸۲۸ م سروده و بر پیشانی آن عبارت لااله‌الاالله نقش بسته است) . در این سفر ژید تا شهر قونیه ، آرامگاه مولوی ومرکز وخانقاه درویشان پیش میرود اما چون در سراسر این سفرنامه نامی از مولوی نمی برد و قونیه را به **قیروان** (در تونس) تشبیه می کند ذهن خوانندهٔ غربی ازمولوی وصوفیان ایران دورمی‌افتد. این نکته برای نخستین بار بوسیلهٔ نگارنده موردپژوهش قرارگرفته‌وهیچیك از نقادان غربی به‌آن اشاره‌ای نکرده است:

« پیش از سخن گفتن از قونیه باید بگویم که تا چه اندازه خیالم در بارهٔ این شهراوج گرفته بود . زیرا هنوز گمان می کردم (وبرایم دشواراست چنین گمان نکنم) که هرچه پیشتر بروم آن سرزمین عجیب‌تر خواهد شد [...] پیش از عزیمت عکس بناهای عالی بازمانده از دوران سلجوقیان راکه در این‌شهر بایستی میدیدم تماشاکرده بودم. از روی آن‌عکسها همهٔ‌شهر را در خیال می‌ساختم ، شهری پرشکوه و تا سرحد دلخواه شرقی . البته میدانستم که شهر درویشانست وچیزی مانند قیروان ...»[۱۶] .

کمی بعد ژید می‌افزاید :

«... گمان می کنم نه‌بیست یاپنجاه‌سال بلکه‌چندقرن باید به‌عقب بر گشت تا طعم اصیل وخاص قونیه‌را باز یافت»[۱۶] .

و سرانجام تصریح می کند .

«چشم‌انداز عمومی شهر حتی مرا برضد قسمت جزئی که از قونیهٔ قرن سیزدهم [میلادی] بازمانده است خشمگین می‌سازد»[۱۶] .

قونیهٔ قرن سیزدهم که با قلم ژیدیادآوری میشود درست هنگامی است که مولوی در آن میزیست زیرا خانوادهٔ او در سالهای آغاز قرن هفتم هجری (قرن سیزدهم میلادی) در آن شهر اقامت گزید و مولوی بسال ۶۷۲ ه پس‌از آنکه سلسلهٔ درویشان مولوی را بنیاد نهاد درهمانجا درگذشت .

مقایسه‌ای میان‌قسمتی از «سفراوری‌ین» (۱۸۹۳م) و «مارش‌ترك» (۱۹۱۴م) جالب بنظرمیرسد زیرا آنچه ژید بیست سال پیش‌تر دربارهٔ یك‌شهرمسلمان در خیال تصویر کرده بود باآنچه در واقع میدید تفاوت زیادی نداشت :

... ساعتی بعد شهر را دیدیم. شهری‌بزرگ امامرده بود. اندوهی پرشکوه ما را در برگرفت . زیرا مسجدهای روبه‌ویرانی با مناره‌های شکسته‌ودیوارهای بزرگ‌فروریخته به‌این‌شهرمنظره‌ای‌تیره اما پرشکوه میداد[۱۷] .

«سفراوری‌ین»

قونیه از همهٔ جاهائی که دیده‌ام درهم آمیخته‌تر، مبتذل‌تر وزشت‌تر است [...] قونیه‌هرسال ازسال پیش مبتذل‌تر میشود [...] بخصوص از وقتی‌که مقررات پلیس دستور داده است‌که بعلل بهداشتی‌همهٔ خانه‌هائی که بام مسطح دارند خراب و با پشت بامهای سفالین نوسازی گردد[۱۸] .

«مارش‌ترك»

پیداست که هدف ژید از سفر ترکیه دیدار قونیه و بخصوص

خانقاه درویشان و آرامگاه مولوی بوده است :

«بوسیلهٔ مترجم تأسف خودمان را از اینکه در روز مراسم دوماهانه نبودیم ابراز کردم»[۱۶].

ژید بیست‌سال پیش از آن در «سفراوری‌ین» ضمن توصیف یك شهرمسلمان ، رقص درویشان را چنین مجسم می کرد :

«کنار دیوار سرپا بلند شدیم وتوانستیم در وسط انبوه جمعیت دودرویش یا حق گورا ببینیم که سماع‌خودرا آغاز کرده‌بودند. آنها باآهنگ موسیقی، به‌نوازندگی چهارنفر مردنشسته، که براثر فریاد انبوه مردم‌شنیده نمیشد، آهسته‌می‌چرخیدند. وبنوبت، درپایان قطعه‌ای ازموسیقی، خروشی‌تند ازحلق برمی‌آوردند ومردم‌نیز با پا بزمین کوبیدن مشتاقانه بآن پاسخ می گفتند»[۱۷].

اما در قونیه بیشتر به موسیقی دلبستگی نشان میدهد تا به‌رقص :

«بیش از رقص درویشان با چرخش یکنواخت که می‌توانستیم در **بروسا** (بورسا) ببینیم من افسوس موسیقی‌آنهارا دارم. دلم میخواست قدمت این‌موسیقی را بدانم و اینکه آیا در همهٔ خانقاههای درویشان یکیست ! ابزار آنها کدامست ؟ .. یکی ازدرویشان در برابر اصرار من دو نی‌لبك بلندی آورد که انتهایشان مسدود بود ودفترچه‌ای پرحجم بمن داد . در این دفترچه بتازگی بشیوهٔ «نت» نویسی غربی آهنگ کامل دستگاههای خودرا ضبط کرده‌بودند»[۱۸].

در اینجا ژید با نگرانی یك نکتهٔ دقیق زیباشناسی را یادآور میشود ومی‌نویسد :

«من تردیددارم که شیوهٔ ترسیمی ظریف و پرنقش‌ونگار خودشان از این شیوهٔ نت‌نویسی غربی آسیب ندیده باشد و اینان برای آنکه آهنگ خود را با «گام» موسیقی ما مقید کنندآنرا تباه‌نکرده‌باشند. آیا ازاین پس بر طبق این شیوهٔ نت‌نویسی با ابزارهای خود آهنگهارا خواهند نواخت وبآواز خواهندخواند؟»[۱۸]

در این‌هنگام ژید درخواست می کند نی‌بنوازند و نتیجه برای او نومید کننده است :

«بنا بخواهش من ، با مهربانی شروع بدمیدن در نی‌لبك می کنند اما یکی از نی‌ها بسیار خشك است وبدشواری صدا میدهد؛ نی‌لبك‌دیگر که‌باآن همراهی می کند از نفس افتاده است ؛ بزودی این «کنسرت» دوستانه‌ومحبت‌آمیز که رویهمرفته بسیار عادی بود ، پایان می‌یابد»[۱۸] .

ژید در خانقاه درویشان دوست دارد بشیوهٔ شرقی بنشیند :

«آه ، چقدر دلم میخواست با پای برهنه روی این فرشها چهارزانو بشیوهٔ شرقی بنشینم همچنانکه در «مسجد سبز» چنین می کردم»[۱۸] .

اما « شیوهٔ شرقی » و «شیوهٔ ایرانی» در ذهن ژید یکیست :

«جمع درویشان‌را می بینیم که‌بشیوهٔ ایرانی، همچنانکه دریك مینیاتور دیده میشود نشسته‌اند»[۱۸] .

ژید ضمن این اشاره ، که با هنر ایرانی پیوند دارد ، در اندیشهٔ آثار مینیاتورسازان ایرانی است:

«بی‌شك این درویشان ، مردمی بسیار منزه هستند اما خشونتی اندك با آرامش بزرگ این جایگاه ، در آمیخته است واین‌فواره کمتر به دعا فرا میخواند آنچنانکه جای شگفتی نیست اگر مینیاتورساز دریك تصویر گهگاه به تفنن، اینجا و آنجا، چندرقاصهٔ هندی نیز ترسیم کرده باشد»[۱۸].

ژید همچنان، درهمه‌جای گفتگو، ازخانقاه درویشان از نام بردن مولوی خودداری می ورزد . با اینحال‌اشاره‌ای مبهم از زیرخامه‌اش می‌گریزد :

«در خانقاه ، تالاری وسیع وروشن به‌رقص و چرخش این «آقایان» اختصاص داده‌شده‌است . درجوار آن ، تالاری نه‌کوچکتر اما تاریکتر مقبرهٔ متبرك زاهدان نامدار را در بردارد» [۱۸].

البته نمی‌توان پذیرفت که ژید نام‌یکی ازاین «زاهدان‌نامدار»را که مولوی باشد نمی‌دانسته است !

*

* *

ژید ازسفر ترکیه نومید بازمی‌گردد و حتی ضمن تماشای بناهای تاریخی‌این کشورجز بازتابی‌از تمدن آلبانی‌یا«ایرانی»چیزدیگر نمی‌بیند:

«اگر ازمعماری عمارتی، یاروبنای مسجدی خوشمان بیاید متوجه‌میشویم (وشك نداریم) که اثرمردم آلبانی یا ایرانیست»[۱۸] .

ژید در میان ملت‌های گوناگون از پوشاك کردها نیز خوشش می‌آید :

«در سراسر این کشور پهناوری که زیر پا نهادیم، بندرت اینجا و آنجا پوشاکی یا چهره‌ای که نگاه بتواند لذت درنگ بر آنرا بچشد دیدیم آنهم از کولیان یا کرد یا آلبانی بود که معلوم نیست چه حادثه‌ای آنهارا به اینجا کشانده است. در مورد دیگران خواه ترک یا جهود یا ارمنی و یونانی یا بلغار، همهٔ این فینه بسرها بنظرم زشت می آیند»[۱۸].

ژید از قونیه رو به یونان بازمی گردد. آیا وی اندیشهٔ دیدار ایران و باغهای شیراز و نیشابور را که در مائده‌ها از آن سخن می گفت در سر داشته است؟ چنین حدسی مجاز است و ژان کام برد که در مصر با ژید دیدار کرده و با او در دیدار مکانهای تاریخی آن کشور همراه بوده است می نویسد:

«میدانم که او هوس پنهانی این کاررا داشته است»[۱۹].

اما ژید، این دوستدار دنیای هزار و یکشب، از این سفر چنان بیزار شده بود که جرأت و حوصلهٔ پیشتر رفتن را نداشت:

«آیا بایستی دورتر میرفتم؟ تا شط فرات؟ تا بغداد؟ نه، دیگر هوس آنرا ندارم. وسوسهٔ این کشورها که از دیرباز خیالم را آشفته می کرد، درمن مغلوب شده است؛ این کنجکاوی غدار»[۱۸].

سفر لبنان (درسال ۱۹۴۶ م) آخرین حد سفر ژید به کشورهای شرقیست.

یادداشتها

۱ـ گوته : دیوان شرقی ، ترجمهٔ لیشتن‌برگر، پاریس ، ۱۹۴۹ ، ص ۳۵۱ .

۲ـ مائده‌های زمینی ، ترجمهٔ نگارنده ، چاپ دوم ، ص۷۴ .

۳ـ همان کتاب ، ص ۱۲۸ .

۴ـ » ص ۹۲ .

۵ـ » ص ۱۲۸ .

۶ـ » ص ۱۷۳ .

۷ـ » ص ۱۹۲ .

۸ـ » ص ۲۵۱ .

۹ـ » ص ۱۹۳ ، ۱۹۶ .

۱۰ـ » ص ۱۲۸ .

۱۱ـ » ص ۲۷۱ .

۱۲ـ » ص ۲۵۱ .

۱۳ـ » ص ۳۱۳ .

۱۴ـ استادژان‌دوله ، جوانی آندره‌ژید ، ج ۲ ، گالی‌مار ، ص۴۹۳.

۱۵ـ مائده‌ها ، ص ۱۴۸ .

۱۶ـ ژید : ژورنال ، پله‌یاد ، ج ۱ ، ص ۴۱۰ ببعد . کتاب «قونیه‌یا شهر درویشان‌رقصنده» اثر کلمان‌هوآر درهمان‌سال انتشار مائده‌ها باتصاویری از این‌شهر انتشار یافته بود .

۱۷ـ ژید : رمان، پله‌یاد ، ص۲۴ .

۱۸ـ ژید : مارش‌ترك ؛ ژورنال ، پله‌یاد ، ج ۱ ، ص ۴۱۱ .

۱۹ـ کام‌برد : «بیادبودژید» ، تهران (متن فرانسه) ، ص ۲۸ .

ژید تماشاگر آسمان صوفیان

اکنون صدوپنجاه‌سال است که فرانسویان ترجمهٔ پندنامه‌اثرفرید الدین عطار را در دست دارند واز آن پس ترجمهٔ آثار دیگراو ازجمله منطق‌الطیر و تذکرةالاولیاء وهمین چند سال پیش ترجمهٔ الهی‌نامه‌بزبان فرانسوی صورت پذیرفته است. ژید ازراه ترجمه‌های آلمانی‌وانگلیسی آثارعطار نیزبه آنها دسترسی‌داشته زیرا این دوزبان را خوب می‌دانسته است.

اکنون به بررسی شباهت های دواثر ازژید وعطار می‌پردازیم:

«سرودی بجای پایان» صفحهٔ ما قبل آخرمائده‌های زمینی را تشکیل میدهد وبه مادلن دخترخاله وهمسرژید «اهدا» شده است.

مضمون این سرود نگاه تأمل آمیزیست به‌آسمان از جانب کسی که در سراسر کتاب خود همواره از زمین و مائده های آن سخن بمیان آورده است ... اما ژید دراین آئینهٔ پهناورچه می‌بیند؟ بازتاب اندیشه های خویش وجلوهٔ سرنوشت نوع انسانی.

درآن حال که عطار سراسرکائنات را ذره آسابرگرد وجود پروردگار درگردش می‌بیند، ژید، خیام‌وار انسان و ارادهٔ او را حکم

برمقدرات وی جلوه میدهد و دو بینش متضاد پیوستگی به آسمان و گسستگی از آن ، در این مقایسه بهتر بچشم میخورد . عطار و ژید هر دو از یك نقطه راه پیمائی افلاکی خود را آغاز می کنند اما در آستانهٔ هدف ازیکدیگر جدا میشوند .

نکتهٔ دیگر آنکه عطار تماشای آسمان و تأملات حاصل از آنرا به یك درویش نسبت میدهد اما نویسندهٔ غربی نظیرهٔ آنرا از زبان زنی بیان میکند .

اینك غبار آشنائی را به‌یك سومی‌زنیم و آسمان عطاررا در ریزه کاریهایش بانگاهی تازه تماشا می کنیم ومی کوشیم تاشیوهٔ بیان یا لغات دورمانده از بستر زبان جاری مارا از تماشای صحنهٔ دلاویزی که شاعر آفریده است بازندارد :

عطار :

مگر می‌کرد درویشی نگاهی
در این دریای پردر الهی
کواکب دید چون در شب افروز
که شب ازنور ایشان بود چون روز
توگفتی اختران استاده اندی
زبان با خاکیان بگشاده اندی
که هان ای غافلان هشیار باشید
برین درگه شبی بیدار باشید
رخ درویش بیدل زان نظاره
ز چشمش درفشان شد چون ستاره
خوشش آمد سپهر کوژ رفتار
زبان بگشاد چون بلبل به گفتار
که یارب بام زندانت چنین است
که گویی چون نگارستان چین است

ژید

زن ، چشم‌بسوی اختران نودمیده برگرداند و گفت :

«نام همه رامیدانم. هریك‌چندین نام‌دارد. خصوصیات‌هریك گوناگون است . گردش آنها که بچشم ماآرام می‌نمایدتند است و آنها را گدازان می‌کند . شور بی آرامشان موجب شدت رهنودی‌آنهاست و عظمت آنها نیزحاصل همین شوراست . اراده‌ای باطنی‌آنها رابه‌پیش‌میراند ورهبری می‌کند . همتی دلپذیرآنها را می‌سوزد ونابود میسازد . از اینروست که زیبا و درخشانند .

هریك بادیگری ، بارشته‌هائی‌از

ندانم بام ایوانت چسانت
که زندان بام همچون بوستانست
ولی بر بام این زندان ، ستاره
ز خلقان عمر دزدد آشکاره [1]
چون این زندان به‌عمری مزدداریم
ازآن بر بام زندان دزد داریم
که داند کاین کله داران افلاك
کمر بسته چرا گردند برخاك
که داند کاین هزاران مهر زرین
چرا گردند در نه قبه چندین
درین دریا چرا غواص گشتند
سماعی نیست چون رقاص گشتند
نه پی‌شان از طواف خود بگیرد
نه دلشان از مصاف خود بمیرد
مشعبد وار تا کی مهره بازند
درین نه حقه برهم چند تازند
هزاران بار برگشتند برهم
یکی افزون نمی‌گردد یکی کم
طریقی مشکل و کاری شگفتست
دلم ز اندیشهٔ این خون گرفتست
دمی زیشان یکی از پای ننشست
که تا خودکی دهد مقصودشان دست
دلی پرشوق می‌گردند عاجز
ز گردش می‌نیاسایند هرگز
خموشانند سر در ره نهاده
زبان ببریده و در ره فتاده
همه هستند سرگردان چوپرگار
پدید آرندهٔ خود را طلبکار [2]
در آن گردش نه مستند و نه هشیار
نه در خوابند از آن حالت نه‌بیدار

قدرت وتأثیر پیوسته‌است آنچنانکه یکی بدیگری وآن یك بهمه‌وابسته‌است. مسیر هریك پیداست وهریك راه‌خودرا می‌یابد وچون‌هریك‌وابسته بدیگری است نمی‌تواند آنرا تغییر دهد مگر آنکه دیگری را درتزلزل اندازد . و هریك راه خودرا آنچنانکه **باید** دنبال کند برمی گزیند وآنچه راکه برعهده دارد باید بخواهد ، و این راه‌که بچشم ما محتوم می‌نماید راه برگزیدهٔ هرستاره است زیرا هریك اختیارکامل دارد. عشقی خیره‌کننده رهبرآنهاست . انتخاب‌آنها قانونها راتثبیت می کند ومابدانها وابسته‌ایم و نمی‌توانیم ازآنها بگریزیم [4].

شبانروزی از آن درجست و جویند
که تا محشر بجان جویای اویند
تو شب خوش خفته و ایشان دره او
همی بوسند خاك درگه او
چه می گویی که این بت‌های زرین
ازین گشتن چه می‌جویند چندین
برو از روی بت‌ها پرده بردار
سربت را فروگردان نگونسار
چو ابراهیم بت‌ها برزمین زن
نفس از «لا احب الآفلین»[3] زن

یادداشتها

۱ـ ایرج میرزا ازاین بیت الهام گرفته است آنجاکه به همین وزن در آخرین پیام ادبی درحاشیهٔ آخرین عکس خود می گوید :

مرا گشتند مهر و مه دو خادم — به نوبت روزشب بر من ملازم
یکی ماما یکی لالای من شد — سرزانوی این دوجای من‌شد. . .

و سر انجام :

یکی شب آمد و لعل لبم برد — یکی روز آمد و رخت شبم برد
یکی از نقد عمرم کاست کم‌کم — یکی از گوهر جانم دمادم . . .

۳ ـ این بیت در اسرارنامهٔ عطار (ص ۱۰۷ تصحیح دکتر گوهرین ، چاپ صفی علیشاه) و نیز درآغاز خسرو و شیرین نظامی پس ازستایش خدا ، عیناً یکسان‌آمده است .

۲ـ اشاره است به‌آیهٔ ۷۶ ازسورهٔ **انعام** در قرآن :

« چون شب براو (ابراهیم) تاریك شد ستاره‌ای را دید . گفت : اینست پروردگارمن ! وچون (شب) فرو رفت گفت: من فروروندگان (افول کنندن) را دوست ندارم .»

این سورهٔ قرآن مایهٔ الهام نظامی نیز که‌کمابیش با عطار همزمان بود واقع شده است (درآغاز خسرو و شیرین ۵۷۴ ﻫ)

خبرداری که سیاحان افلاك — چرا گردند گرد مرکز خاك
درین محرابگه معبودشان کیست — وزین‌آمد شدن مقصودشان‌چیست
چه‌میخواهند ازین‌محمل کشیدن — چه میجویند ازاین منزل بریدن

چرا این ثابت است آن منقلب نام / که گفت اینرا: بجنب، آنرا: بیارام
قبا بسته چو گل در تازه روئی / پرستش را کمر بستند گوئی
مرا حیرت بر آن آورد صدبار / که بندم در چنین بتخانه زنار
ولی چون کرد حیرت تیز گامی / عنایت بانگ برزد کای نظامی
مشو فتنه برین بتها که هستند / که این بتهانه خود را می‌پرستند
همه هستند سرگردان چو پرگار / **پدید آرندهٔ خود را طلبکار**
تو نیز آخر هم از دست بلندی / چرا بتخانه‌ای را در نبندی
چو ابراهیم با بت عشق می‌باز / ولی بتخانه را از بت بپرداز
مرا بر سر گردون رهبری نیست / جز آن کاین نقش دانم سرسری نیست
ازین گردنده گنبدهای پرنور / بجز گردش چه شاید دیدن ازدور
بلی در طبع هر داننده‌ای هست / که با گردنده گرداننده‌ای هست

سه قرن پس از نظامی و عطار، همین سرود را در همان آهنگ (وزن هزج مسدس محذوف : مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) باساز شعر جامی (در آغاز داستان یوسف و زلیخا ـ ۸۸۸ ﻫ) می‌شنویم :

دلا تاکی درین کاخ مجازی / کنی مانند طفلان خاك بازی
تویی آن دست پرور مرغ گستاخ / که بودت آشیان بیرون ازین کاخ
چرا زان آشیان بیگانه گشتی / چو دونان جغد این ویرانه گشتی
بیفشان بال و پرز آمیزش خاك / بپر تا کنگر ایوان افلاك
ببین در رقص ازرق طیلسانان / ردای نور برعالم فشانان
همه دور شباروزی گرفته / بمقصد راه فیروزی گرفته
ولی هریك چو گوی از جنبش خاص / بچوگان ارادت گشته رقاص
یکی از غرب رو در شرق کرده / یکی در غرب کشتی غرق کرده
شده گرم از یکی هنگامهٔ روز / یکی شب را شده هنگامه افروز
یکی حرف سعادت نقش بسته / یکی سر رشتهٔ دولت گسسته
چنان گرمند در منزل بریدن / کزین جنبش ندانند آرمیدن
زرنج راهشان فرسودگی نی / میان را و دو پا را سودگی نی
چه داند کس که چندین در چه کارند / همه تن روشده ، رو در که دارند
به هردم تازه نقشی می‌نمایند / ولیکن نقشبندی را نشایند
عنان تاکی بدست شك سپاری / به هریك روی «هذا ربی» آری
خلیل آسا در ملك یقین زن / نوای «لا احب الآفلین» زن

٤ـ ژید درصفحات دیگر مائده‌ها نیزاندیشهٔ پوینده و سرگردان خودرا به‌تماشای ذرات گردنده‌درهواودردریا می کشاندواینگونه‌بوصف آنهامی‌پردازد:

من عشقم را براмواج و اندیشه‌ام را بردشت بی‌حاصل آبها می‌افشانم . عشق من در امواجی که از پی هم می‌آیند و بهم مانندند غوطه می‌خورد . موجـها می‌گذرد و چشم آنها را از هـم باز نمی‌شناسد . ـ ای دریای بی‌شکل و همواره آشفته ، آبهای تودور از مردمان ، درخاموشی فرومی‌رود . هیچ چیز باسیلان آنها مخالفت نمی‌ورزد و هیچکس سکوت آنها را نمی‌شنود. برقایقی نااستوار برهم میخورد وغوغایشان بماچنان می‌نمایاندکه طوفانی پرهیاهو برخاسته‌است. موجهای سترگ به پیش می‌آیند . هریك ، بی‌هیچ صدائی ، جانشین دیگری می گردد . پشت سرهم می‌آیند و هریك بنوبهٔ خود، یك قطره را بهوا می‌پراند بی‌آنکه تقریباً جای‌آنرا عوض کند. تنها شکل امواج درگردش است ؛ آب بقالب آنها در می‌آید و سپس ترکشان می کند بی‌آنکه هرگز بهمراهشان رود . هر شکلی‌تنها برای‌لحظه‌ای چندموجودی رادربرمی گیرد و از کنار هر یك می گذرد . ای روح من ! بهیچ اندیشه‌ای پابند مباش . هراندیشه‌ای را به باد دریاده تاآنرا ازتوبازگیرد؛ زیراهرگزتوخودآنرابآسمانها نخواهی برد .

« مائده‌ها ، چاپ دوم ، ص ۱۲۱»

از شهر چیزی دود مانند برمی‌خاست ؛ گرد و غبار روشنی بود که در هوا موج میزد و کمابیش برفراز میدانهائی که روشنائی بیشتری درآنها می‌درخشیدبالا میرفت و گاه فشفشه‌ای که پیدا نبود ازکجا پرتاب شده است، درفضای پرجذبهٔ این‌شب گرم ، گوئی‌خود بخود برمی‌جهید وهمچون فریادی درفضا، تندمیرفت

و لرزنده میشد ومی‌چرخید وازهم می‌پاشید وباصدای انفجار مرموز خود سقوط می کرد. من خاصه آنهائی را بیشتر دوست داشتم که شراره های زرین کم رنگشان چنان به آرامی و بی‌پروائی فرومی‌افتد وازهم پاشیده میشود که بیننده پس از آن گمان می برد ستارگان آسمان نیز که آنهمه پرشکوه وستایش انگیزند ، آنها نیززادهٔ همین نمایش سحرانگیز ناگهانی هستند وباديدن دوبارهٔ آنهاکه پس ازشراره‌ها بازبرجا می‌مانند، دچارحیرت می گردد . . . . سپس ، اندك اندك هراختری را در مجموعهٔ کواکبی که بدان وابسته است باز می‌شناسد و و جذبهٔ آن ادامی می‌یابد .

(مائده‌ها ، چاپ دوم ، ص ۱۴۱)

ژید در مکتب مانی

تنها ادبیات فارسی دورهٔ اسلامی نبود که آندره ژید را به‌سوی خود می کشید بلکه شیوهٔ تفکر اندیشمندان ایران کهن نیز برای او جالب می‌نمود.

چنین بنظرمیرسد که از میان نمایندگان اندیشهٔ ایرانی مانی از آغازجوانی ژید، دروی تأثیرداشته است.

ژید بهنگام نگارش دفترهای آندره والتر(۱۸۹۱م) یعنی دربیست و دوسالگی بی‌تردید به‌شیوهٔ مانی‌گرایش داشت. بعدها، این «ملحددر درمیان ملحدان» [۱] چنان به مانی‌گری دلبستگی پیدا می کند که نشانی از آنرا درهمه جا می‌بیند حتی در آثار دوستویوسکی ونیچه:

> «مسألهٔ شیطان، اگر بتوانم چنین بگویم، جای مهمی در آثار دوستویوسکی دارد. برخی بی‌تردید دوستویوسکی را یك مانوی بازخواهند شناخت.
> ما میدانیم که‌درآئین فکری زندیق بزرگ مانی، به‌دو اصل نیکی وبدی دراین جهان معتقد بودند.
> درآئین مانی این دواصل هردو یکسان فعال، یکسان مستقل ویکسان ضرور بنظرمیرسدو ازاین طریق، این آئین مستقیماً به‌آئین زرتشت می‌پیوندد! دربحث‌خود

دیدیم ومن تأکید می‌ورزم ـ زیرا نکتهٔ بسیارمهمی است ـ که دوستویوسکی شیطان را نه تنها در ناحیهٔ فرودین وجود انسان جامیدهد ـ گر چه وجود انسان بتمامی ممکنست پناهگاه وبازیچهٔ شیطان گردد ـ بلکه ازنظر اوهمچنین در برترین ناحیهٔ اندیشه ومغز جای دارد.»[۲]

ژید درمورد دیگر تمایلی دارد که دوستویوسکی رابه تمدن آسیائی وابسته بداند:

«دوستویوسکی[...] بنظرما مردم غرب دوردست گاه نیمه‌آسیائی جلوه می کند»[۳]

ژید ضمن گفتگو از «نمایشهای روس در شاتله» این نظررا در نوشتهٔ خود ارائه میدهد:

«چه کسی باندازهٔ لازم دربارهٔ این‌موضوع سخن‌خواهد گفت که موسیقی روسیه تاچه اندازه مدیون فرهنگ عامهٔ خود و نیزهمسایگی «آسیای بیحال» است.»[۴]

زیرا در اینجا سخن از ریمسکی کورساکف آهنگساز نامدار و آفرینندهٔ **شهرزاد** درمیانست اما:

«... قطعهٔ آواز «پسکوی تن» کمترزیباست و تنها گهگاه، اینجا وآنجا، سنفونی ساز معجزآسای **عنتر** و **شهزاد** را بیاد می‌آورد...»[۵]

سالها پس از آن، ژید درطول سفرمشهورخودبه شوروی، ضمن تماشای خربزه‌های بیمزه دریك فروشگاه بیاد یك مثل فارسی می‌افتد و می‌نویسد:

«ضرب المثل گستاخانهٔ فارسی که‌من آنرا جز به‌انگلیسی ندیده‌ام و نمیخواهم جز به انگلیسی نقل کنم در اینجا صادق نیست: «زن برای انجام وظیفه، پسر برای سر گرمی، خربزه برای لذت»[۶]

*

* *

اشاره به مانی در آثار حافظ وسعدی و شاعران دیگر فارسی زبان نایاب نیست اما ژید نشانه های کافی در آثار شاعران فرانسوی نیزمی‌- یافت.

هوگو که‌از نظر موریس بارس[۷] بی‌تردید مانویست شعرهای مانوی‌اش بوسیلهٔ ژید تا بهنگام پیری خوانده و بازخوانده میشد:

« قسمت های زیادی از هوگو بخصوص از کتاب **خدا** و **پایان شیطان** او خوانده‌ام »[۸]

و

«... قطعات مفصل شعرهای ستایش انگیز کتاب **خدا** و **پایان شیطان** »[۹]

باید بیاد داشت که منظومهٔ مفصل هوگو که فلسفهٔ شاعر را دربارهٔ آفرینش نشان میدهد و عنوانش **مانی گری** است درمجموعهٔ **خدا** دیده میشود.

اگر ژید برای ارزیابی بهتر زیبائی کتاب هزار و یکشب دکتر ماردروس دوست نزدیك خود را در کنارداشت برای بهترشناختن آئین های ایران کهن ازدوستی دانشمند و ایران شناس بزرگ روس فردریك

روزنبرگ برخوردار بود و کتاب «الحج» و دومین بخش «برگهای راه ـ تونس و صحرا»[10] (فوریه ـ مارس ۱۸۹۶م) را به‌او اهدا کرده است. گزارش روزانهٔ ژید گواه ادامهٔ این دوستی است ازسال ۱۸۹۶ تا ۱۹۲۷ (سی سال).

فردریك روزنبرگ ازجمله مترجم کتاب **زراتشت‌نامه** است. این کتاب که منظومه ایست در وزن شاهنامهٔ فردوسی بوسیلهٔ بهرام بن پژدو به نظم درآمده است. کتاب از اقبال خاصی برخوردار بوده است زیرا بزبانی درخورفهم همگان، تعلیمات کتابهای پهلوی را خلاصه می کند. ترجمهٔ گجراتی زراتشت نامه بنیاد کتاب **زندگی زرتشت** بقلم آنکتیل دوپررون، ایرانشناس بزرگ فرانسوی و نخستین مترجم **زند ـ اوستا** بسال ۱۷۷۱ میلادی بوده است.

روزنبرگ بسال ۱۹۰۴ میلادی در سن پترزبورغ (لنین‌گراد کنونی) ترجمهٔ فرانسوی این کتاب را با اصل فارسی آن انتشار داد و پیش ازچاپ کتاب نمونه های چاپخانه را به تصحیح آندره ژید رساند چنانکه در دیباچهٔ ترجمهٔ خود با این عبارت از اوسپاسگزاری می کند:

> «... از دوستم آندره ژید در پاریس، سپاسگزاری می کنم که با ازنظر گذراندن قسمت‌فرانسهٔ کتاب بمن یاری کرد تا ازچندلغزش ترجمه که هر کسی که بزبانی خارجی می نویسد از آن مصون نیست درامان بمانم.»[11]

گذشته از متن، مقدمهٔ روزنبرگ می توانست کنجکاوی همواره بیدار ژید را دربارهٔ آئین کهن ایران خرسند کند ونموداری کلی دربارهٔ این گوشهٔ معنوی سیمای ایران دربرابر دیدگان اوقرار دهد.

روزنبرگ که همواره برسنت های مزدائی دلبستگی نشان میداد

بسال ۱۹۰۹ کتاب «یادداشتهائی دربارهٔ ادبیات فارسی» و نیز بسال ۱۹۱۸م کتاب «شراب و ضیافت درحماسهٔ ملی ایران» را منتشرساخت. (وی همچنین مؤلف تحقیقی است بزبان روسی دربارهٔ مینیاتور ایرانی). البته به آسانی می‌توان پنداشت که ژید با این آثار آشنائی بهمرسانده‌است.

***

ژید که به اندازهٔ لازم در بارهٔ مانی‌گری آگاهی داشت و تحت تأثیر این آئین ایرانی قرارگرفته بود، از آن برای آفرینش اشخاص رمانهای خود بهره برداری کرد:

- میشل در کتاب ضد اخلاق (۱۹۰۸)
- کشیش‌پروتستان درکتاب آهنگ روستائی(۱۹۱۹)
- و بخصوص ونسان در سکه سازان (۱۹۲۶)

نمایندگان کما بیش کامل شیطان هستند.

اگرمانوی جوان، آندره والتر بسال ۱۸۹۱ کتاب خودرا به دودفتر «سپید» و «سیاه» بخش می کند سی و پنج سال بعد، در ۱۹۲۶، لاپروز پیر، یك قهرمان دیگرداستان ژید خودرا یك مانوی بشدت نومیدمعرفی می کند که درجهان جزهمدستی شیطان و خدا چیزدیگری نمی‌بیند و از نظراو «خداوند همواره سکوت می کند» [۱۲] و «فقط شیطانست که سخن می گوید» [۱۳] وسرانجام «شیطان‌وخدا هردویکی‌هستند و باهم‌ساخته‌اند» [۱۴].

یادداشتهای سکه‌سازان تحت عنوان «تعیین‌هویت اهریمن» طرح (رها کردهٔ) ژید؛ شیطان‌را درعمل نشان‌میدهد که زبردستی‌او اینست که ما را به وجود خود معتقد می‌سازد.

یادداشتها

۱ـ مائده های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۷۵
۲ـ ژید : دوستویوسکی ، مجموعهٔ آثار ژید ، ج ۱۱ ، ص ۶۷-۲۶۶
۳ـ ژید : آیندهٔ اروپا ، مجموعهٔ آثار، ج ۱۱ ص ۱۳۳-۱۳۲
۴ ـ ژید : مجموعهٔ آثار ، ج ۵ ، ص ۳۱۳
۵ ـ همان کتاب ، همان صفحه
۶ ـ ژید : بر گشت از شوروی ، گالی‌مر، پاریس ؛ ۱۹۵۰ ، ص ۳۶
۷ـ ← موریس باریس : «پژوهشی در سرزمین شرق» فصل یزیدیها ، ج ۱ ، ص ۱۷۲ - ۱۶۲ چاپ پلون ، پاریس ، ۱۹۲۳
۸ ـ ژید : ژورنال (۱۹۳۹ - ۱۸۸۹) ص ۲۷ - ۱۲۲۶
۹ ـ همان ، ص ۱۲۵۳
۱۰ـ درچاپ پله یاد (ص۶۹) حذف شده است .
۱۱ـ زراتشت نامه ، متن و ترجمهٔ فرانسه ، ص ۳۴ مقدمه
۱۲ و ۱۳ و ۱۴ ـ ژید : رمان ، پله‌یاد، ص ۱۲۴۷

بخش هشتم

با منوچهری درباغها و خمخانه‌ها

در آثار ژید، هیچ جا، ازمنوچهری، شاعرباده ومیوه وچهره‌نگار جلوه‌های گوناگون طبیعت نامی برده‌نشده‌است با اینحال همانندی‌میان قطعاتی ازدیوان منوچهری ومائده‌های‌زمینی بررسی دقیق‌تری‌می‌طلبد.

ترجمهٔ‌کامل دیوان‌منوچهری هشتادسال‌پیش ازاین(۱۸۸۷م) بقلم کازی‌میرسکی بزبان‌فرانسه انتشاریافته‌است. متن‌فارسی‌دیوان منوچهری نیزهمراه باترجمهٔ آنست وبررسی مفصل‌مترجم دربارهٔ اوضاع واحوال تاریخی عصرشاعربااین‌کتاب درزبان فرانسه ارزش تحقیقی فراوان‌داده است .

بهمین جهت تحقیقات‌کازی میرسکی درباره منوچهری بی‌رقیب مانده و تاکنون کسی با این تفصیل بزبان فرانسه تحقیقی دربارهٔ شاعر دامغانی‌انتشارنداده‌است.اکنون این‌پرسش‌بذهن‌میرسد که آیا صحنه‌های رنگارنگی که شاعر ایرانی از طبیعت و مائده های آن در برابرچشم دوستداران شعرفارسی آفریده است درآثارشاعران فرانسوی تأثیرنهاده است یا نه ؟

در نظر اول پاسخ این پرسش منفی است زیرا میدانیم شاعران

رمانتیك فرانسوی از طبیعت حتی به‌افراط سخن رانده‌اند بی آنکه وصفهای منوچهری از پیش چشمشان گذشته باشد وانگهی منوچهری تماشاگر خوشدل و واقع بین طبیعت است و درسرودهای شادی بخش و نشاط انگیز اوسهمی و جائی برای تأملات غم‌انگیز باقی نمانده است. حتی شمارهٔ فراوان شعرهائی که دربارهٔ بهارسروده‌است، باتوجه به کوتاهی عمرشاعر نشان میدهد که وی به احتمال زیاد هر سال چند قطعه در وصف بهار می‌ساخته واین هدیهٔ طبیعت را سپاس می‌گفته‌است. با اینحال چندسالی پس‌ازانتشار دیوان منوچهری بزبان‌فرانسه گهگاه نشانه‌هائی ازهمآهنگی برخی از شاعران فرانسوی با وی دیده میشود اما بی درنگ باید گفت که این دسته ازشاعران هرگزدر دایرهٔ تنگ تقلیدازشاعرایرانی محدود نمی‌مانند و در واقع برخورد آنان با آثار منوچهری بمنزلهٔ هشداری است برای ذهن آنان. یعنی بنظرمیرسد که شاعرایرانی توجه این دسته‌از شاعران غربی‌رابه‌گوشه‌ای ازطبیعت بیشترجلب کرده و زیبائیهای تازه‌ای از جهان وجود را در دسترس حواس آنان قرار داده و آنانرا بستایش بر انگیخته است.

میدانیم که درآثارمنوچهری وصف میوه‌های گوناگون بسیارست و شباهتی که درمطالعهٔ مائده‌های زمینی اثرژید ازاین نظربچشم میخورد درخورتأمل است. البته در این رهگذر ژید تنها نیست بلکه پل والری نیز که به ظاهربا اندیشه های شرقی بیگانگی نشان میداد متأثر ازبرخی وصفهای شاعرانهٔ ایرانی بنظرمیرسد. کتاب مائده‌های زمینی ده‌سال پس ازترجمه وانتشار دیوان‌منوچهری‌نگاشته شده‌است و با دلبستگی ژیدبه ادبیات فارسی دشوار بنظر میرسد که وی ازمطالعهٔ آن غافل مانده‌باشد بخصوص وقتی می‌بینیم ـ و پیش‌ازاین باین نکته پرداخته‌ایم ـ که ژید جستجوگر، خیام‌رادر ترجمهٔ انگلیسی آن شناخته وتنها به‌یك‌منبع ومأخذ

درپژوهشهای ادبی خود اکتفا نمی کرده است .

ولی آنچه وصفهای آندره‌ژید وپل‌والری‌را ازوصفهای منوچهری مجزا می‌سازد سهم اندیشه است که در شعر های منوچهری بکلی غایب است. باآنکه ژید ووالری هردوبهنگام سرودن شعرهای خود دهۀ سوم عمر خویش را می گذرانیده یعنی بیش از سی سال نداشته‌اند تأملات و تفکرات آنها باوصفشان از میوه‌ها درآمیخته اما در شعرمنوچهری تنها تخیل‌شاعرانه‌است که بادخترکان پرده‌نشین‌تاك به‌گفت وشنود برمی‌خیزد وگزارش مستی بخش‌آنرا بگوش ما می‌رساند .

یك نکته‌نیزدربارۀ سرچشمه ایرانی‌الهام شاعرانۀ ژید وپل‌والری درخوریادآوریست : این هردوبه کتاب هزار و یکشب توجه داشته‌اند و ترجمۀ فرانسه این‌اثر، گذشته ازمالارمه ازجمله به‌ژیدو والری نیزاهدا شده است ومیدانیم در کتاب هزارویکشب میوه‌هانیزازتوصیف‌شاعرانه بی‌بهره‌نمانده‌اندواین‌وصفها نوازشگر تخیل‌جوان و کنجکاو ژید ووالری هردو می‌توانست باشد وشده است .

ترانۀ انار بقلم آندره ژید که نشانی از وصفهای منوچهری باخود دارد بهانه‌ایست برای وی که ضمن وصف هدیه‌های طبیعت به ستایش کامجوئی بپردازد و یکبار دیگربما یادآوری کند که سهم خودرا هرچه بیشتر از زیبائی ها و نعمت های طبیعت برگیریم و برتن و روح خود هیچکدام ستم روا نداریم. باتوجه به‌همین وصف میوه‌هادرمائده‌هاست که بانودوروثی‌باسی مترجم انگلیسی که از دوستان ژید بود کتاب وی را درآن زبان « میوه های زمینی » نام نهاده است .

اینك ترانۀ انار ازژید :

ای شادیهای تن وای شادیهای حواس

بگذارید که دیگری ـ اگر خوش دارد ـ شمارا محکوم سازد
ای شادیهای تلخ جسم وحواس
بگذارید شمارا محکوم سازد ـ امامن چنین یارائی ندارم
و شما تادیر زمانی
درجستجوی خوشبختی ناممکن روح خواهید بود .

و بی شك ، شمارا نیز دوست میدارم
ای جوش و خروشهای کشندهٔ روح من
ای شادیهای دل وشادیهای اندیشه
اما این شمائید ـ ای لذتها ـ که من می‌ستایم[1]

منوچهری :

نار ماند به یکی سفرگك دیبا
آستر دیبه زرد ابرهٔ آن حمرا
سفره پرمرجان تو برتو و تا برتا
دل هر مرجان چون لؤلؤکی لالا
سرا و بسته به پنهان ز درون عمدا
سر « ماسورگکی » در سر اوپیدا[2]

*

وان گل نار به کردار کفی شبرم سرخ
بسته اندربن او لختی مشك ختنا[3]

*

وان نار همیدون به زنی حامله ماند
و اندر شکم حامله مشتی پسرانست
تا می نزنی برزمی‌اش بچه نزاید
چون زاد بچه ، زادن و خوردنش همانست
مادر ، بچه‌یی یا دوبچه زاید ویاسه
وین نارچرا ما در سیصد بچگانست
مادر بچه را تا ز شکم نارد بیرون
بسترنکند ، وین نه نهانست عیانست

ژید :

ناتانائل ، آیا با تو از انار سخن بگویم؟
در آن بازار شرقی ، آنها را بچند شاهی می‌فروختند .
و انار ها از سبد های نئین سرریز شده بود
برخی نیز درمیان گرد وغبارمی‌غلتید
و کودکان برهنه آنها را از زمین بر میداشتند .
شیرهٔ آنهاهمچون تمشك نارس ترشمزه است
وگل درخت انار گوئی ازموم ساخته شده
و همرنگ میوهٔ آنست .

گنج محفوظ ، جدار کندوها
طعم فراوان

اندرشکم اوخود بچه را بستر کی زرد
کرده‌ست و بدو درزسر بچه نشانست[۴]

*

وان نار به‌کردار یکی حقهٔ ساده
بیجاده همه رنگ بدان حقه بداده
لختی گهر سرخ در آن حقه نهاده
لختی سلب زرد برآن روی فتاده
بر سرش یکی غالیه دانی بگشاده
واگنده درآن غالیه‌دان سونش دینار[۵]

ساختمان پنج ضلعی
پوست می‌شکافد ، دانه ها بر زمین
میریزد .
همچون دانه های خون در جامهای
آسمانی‌رنگ
و دانه های دیگر، قطره های زر ،
در بشقابهای برنجین مینائی .
(مائده‌ها ص ۱۴۷)

برای آنکه بهتر نشان داده شود ژید تا چه حد در وصف میوه‌ها بامنوچهری به رقابت برمی‌خیزد به نقل قطعه‌ای ازمائده‌ها و دیوان می‌پردازیم . اگرگزینش نوع میوه‌ها دردو کتاب یکی‌نیست بجای آن لحن توصیف وذوق تماشای طبیعت درهردوگوینده شبیه بنظرمیرسد :

خیزید وخز آرید که‌هنگام خزانست
باد خنك از جانب خوارزم وزانست
آن برگ رزان بین‌که برآن شاخ
رزانست
دهقان به تعجب سرانگشت گزانست
کاندرچمن‌وباغ، نه گل‌ماندونه گلنار

*

بنگر به‌ترنج‌ای عجبی‌دار که چونست
پستانی سختست ودرازست ونگونست
زردست وسپیدست و سپیدیش‌فزونست
زردیش برونست و سپدیش درونست
چون سیم درونست‌وچودینار برونست
آکنده بدان سیم درون لؤلؤ شهوار

*

نارنج چو دوکفهٔ سیمین ترازو
هردوز زر سرخ طلی کرده برونسو

به یقین ، دلپذیر است مه بر فراز
دشتها ، درلحظهٔ دمیدن خورشید
و دلپذیراست خورشید ؛
دلپذیر است زمین نمناك بزیرپاهای
برهنهٔ ما
و ماسهٔ خیس دریا ،
دلپذیر بودآب‌چشمه‌ها برای‌آب‌تنی‌ما
و بوسیدن‌لبهای ناشناسی که لبان‌من
درتاریکی برآن فرودآمد ...
اما ازمیوه‌ها ــ **ناتانائل** ــ ازمیوه‌ها
چه بگویم !
آه‌**ناتانائل** ، اینکه‌توآنهارانشناخته
باشی
مرا دل آزرده می‌سازد .
گوشت آن‌میوه‌ها لطیف وپرآب بود

آ گنده به کافور و گلاب خوش ولؤلؤ
وانگاه یکی زرگرك زیرك جادو
بازر بهم باز نهاده لب هردو
رویش به سر سوزن بر آژده هموار

*

آبی چویکی جوجك ازخایه بجسته
چون جوجگکان ازتن اوموی برسته
مادرش بجسته سرش از تن بگسسته
نیکو و به اندام جراحتش ببسته
یك پا یك او را زبن اندر بشکسته
و آویخته اورا به دگرپای نگونسار

*

وان سیب چومخروطیکی گوی تبرزد
در معصفری آب زده باری سیصد
برگرد رخش برنقطی چند ز بسد
وندردم او سبز جلیلی ز زمرد
وندر شکمش خردك خردك دوسه گنبد
زنگی بچه‌ای خفته به‌هریك درچون قار[۶]

وچون گوشتی که خون ازآن می‌چکد
خوشگوار
سرخ بودهمچون خونی که اززخمی
برآید ،
این میوه‌ها، **ناتانائل** ، هیچ تشنگی
خاصی را نمی‌طلبد
آنها را در سبد های زرین برای
خوردن عرضه می کنند ؛
و چون در بی‌مزگی مانند ندارند ،
طعم آنها ابتدا دل رابهم میزد ،
و مزهٔ هیچیك از میوه های دیار ما
را بیاد نمی‌آورد
و مزهٔ گلابی هندی بسیار رسیده را
بیاد می‌آورد .
گوئی گوشتش رفته بود
وسپس مزهٔ گسی دردهان بجامی نهاد.
که آنرا جز باخوردن میوه‌ای تازه
نمیشد درمان کرد .
واگر لذت آنهاا ندکی ادامه‌می‌یافت،
بی‌درنگ لحظه‌ای که شیرهٔ آنها را
می‌چشیدیم فرا میرسید
و این لحظه چنان دوست داشتنی
جلوه می کرد
که بی‌مزگی پس ازآن ، تهوع انگیز
ترمیشد .

سبد بزودی خالی شد
و آخرین میوه را برجای نهادیم
بجای آنکه میان خود تقسیمش کنیم.
دریغ ، ناتانائل ، بعد ها چه کسی
خواهد گفت
که سوزش تلخ لبهای مابچه حدبود؟

هیچ آبی نتوانست آنرا بشوید
هوس این میوه‌ها تا ژرفنای روح ما
را آشفته ساخت
تاسه روز در بازارها بجستجوی آنها
بودیم
ولی فصل آنها بپایان رسیده بود .
ناتانائل، درسفرهای ما ، میوه‌های
تازه کجاست
تا هوسهای دیگری درما برانگیزد؟

*

میوه هائیست که ما بر روی بامها
خواهیم خورد .
در برابر دریا وآفتاب غروب .
میوه هائیست که در یخ شکرآلود ،
باکمی نوشابهٔ الکلی می‌آمیزند .
میوه هائیست که آنها را از باغهای
اختصاصی و محصور بدیوارمی‌چینند
و درفصل تابستان در سایه‌می‌خورند
میزهای کوچکی فراهم خواهدبود؛
همینکه شاخه‌ها را تکان میدهند
میوه‌ها بر گرد ما فروخواهدافتاد
و مگسهای خواب زده بیدارخواهند
شد .
میوه‌های زمین‌افتاده را درلاوك‌منظم
خواهند چید
و تنها عطرآنها کافی خواهد بودکه
ما را ازخود بیخود سازد .[۷]

ژید یکبار دیگر در کتاب پنجم مائده‌ها به شمارش سریع میوه‌ها می‌پردازد وضع وحالت باغ میوه‌ای که ژیداز آن سخن می گویدبسیار نزدیك باوصف باغهای منوچهری است :

المنة لله که این ماه خزانست

ماه شدن و آمدن راه رزانست

از بس که درین راه رزانگور کشانند

این راه رز ایدون چوره کاهکشانست

چون قوس وقزح برگ رزان رنگ برنگند

در قوس قزح خوشهٔ انگور کمانست

آبی چویکی کیسگکی ازخز زردست

در کیسه یکی بیضهٔ کافور کلانست

واندر دل آن بیضهٔ کافور ریاحی

ده نافه وده نافگک مشك نهانست [۸]

در برابر درگاهی آفتابی، انگورها از نخ آویزان است. هردانه، در حال تأمل و رسیده شدن است، در نهان نوررا نشخوار می کند و شهدی عطرآگین آماده می‌سازد.
گلابی‌ها، تودهٔ سیبها. ای میوه‌ها! گوشت آبدارتان را خورده‌ام وهسته ها را برزمین انداخته‌ام و ایکاش هسته ها بروید تا دوباره بما لذت بخشد.

ای بادام ظریف، ای وعدهٔ اعجاز درون هسته، ای بهار کوچك که در انتظار بخواب رفته‌ای. ای‌دانهٔ میان دو تابستان، ای دانه‌ایکه تابستان برتو گذشته.

ناتانائل، سپس ما دراندیشهٔ رویش درد آلود گیاهان خواهیم بود. (کوشش گیاه برای بیرون آمدن از دانه درخور ستایش است)

اما اینك ازاین نکته به‌شگفت‌در آئیم: هرجفت گیری با کامجوئی همراهست. میوه‌ازطعم؛ وهرپشتکاری درزندگی ازلذت لبریزمیشود.

گوشت میوه، نشانهٔ خوشِ طعم عشق.

ژید مانند منوچهری بدقت تبدیل خوشهٔ انگوررا به شراب‌مورد تماشا وتأمل قرارمیدهد اما شیوهٔ توصیف این دوهمانقدر باهم اختلاف دارد که «نوشابه سازی» ژید از «خمخانهٔ» منوچهری:

دهقان . . . . . .
گوید که شما دختر کان راچه رسیده ست
رخسارشما پرد گیان راکه بدیده ست
وزخانه شما پرد گیان را که کشیدست
وین پردهٔ ایزد بشما بر که دریده ست
تامن بشدم خانه، در اینجا که رسیده ست
گردید به کردار و بکوشید به گفتار

*

من نیز مکافات شما باز نمایم
اندام شما یك به یك ازهم بگشایم
از باغ به زندان برم و دیر بیایم
اندام شما زیر لگد خرد بسایم
زیرا که شمارا بجزاین نیست سزاوار

دهقان سرانجام :
یکروزسبك خیزد، شادوخوش و خندان
پیش آید و بردارد مهر از دروبندان
چون درنگرد بازبه زندانی وزندان
صدشمع وچراغ اوفتدش برلب و دندان
گل بیند چندان و سمن بیند چندان
چندانکه به گلزار ندیده ست وسمن زار[۹]

هفتمین در بروی نوشابه سازی گشوده میشود :
سایه روشن ، اجاق درخشان ، دستگاههای تاریك، برق مس لگن‌ها ناگهان پدیدار می‌شود .
قرع وانبیق ، ترشح اسرارآمیز آن بدقت گرد آورده میشود . (من همچنین جمع آوری صمغ کاجها ، جمع آوری انگم بیمار گونهٔ درختان گیلاس وحشی، شیردرختان کش‌دار انجیر، وشراب نخلهائی‌راکه‌سرشان را زده‌اند ، دیده‌ام) ای‌شیشهٔ تنگ، موجی ازمستی درتوپنهانست که‌موج آسا برهم‌میخورد؟ عصارهٔ لذیذترین ونیرومندترین چیزی که درمیوه؛ و لذیذترین وعطر آگین‌ترین چیزی که در گل هست .

ای قرع و انبیق : آه ! ای‌قطرهٔ زرینی که اکنون خواهی تراوید . (قطره‌هائی لذیذتر از عصارهٔ غلیظ آلبالوهست و قطره های دیگرمعطر همچون‌چمنزارها) **ناتانائل!** راستی تماشای معجز آسائی‌است ؛ گوئی که بهاریکجا فشرده شده است ...

نکتهٔ دیگری که دربارهٔ مائده‌ها و دیوان منوچهری در خوریاد آوریست اینست که‌وصف جلوه‌های گوناگون طبیعت که درمائده‌ها فراوان است نه‌تنهادر گلستان وغزلهای حافظ بلکه بخصوص دردیوان منوچهری همانند بسیار دارد .

یادداشتها

۱ـ مائده های زمینی ، چاپ دوم ، ص ۱۴۳

۲ـ دیوان منوچهری دامغانی، بکوشش دکترمحمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۴۷ ، زوار، ص ۱۹۸

۳ـ همان ، ص ۲

۴ـ » ص ۸

۵ـ » ص ۱۴۸. اینك درهمین مضمون از پل والری :

انارها

ای انارهای سخت ونیمه باز
که بفراوانی دانه‌های خودگردن نهاده‌اید
بدیدارشما ، گوئی به‌پیشانیهای والائی می‌نگرم
که براثرکشف خویش درخشان شده باشند .

ای انارهایی‌که به خمیازه دهان بازکرده‌اید
اگر خورشیدهائی که مُهرشما برآنهاست
شما را به‌کارهای غرورآمیز واداشته‌اند
و جدارهای یاقوتی شما را ازهم شکافته‌اند
و اگر زرخشك پوسته‌تان
بدرخواست یك نیرو
به‌گوهرهای سرخگون عصاره بدل می گردد

این گسستگی تابنده
مرا به یاد روحی می‌اندازد که
همسان با ساختمان مرموز انار ، داشته‌ام .

گرچه نقادان غربی این قطعه را یادآوریك پردهٔ نقاشی طبیعت بیجان اثر «سه‌زن» یا «ماتیس» میدانند (ماتیس خود از مینیاتور های ایرانی تأثیر پذیرفته است) اما برای‌یك شناسندهٔ ادبیات فارسی شباهت میان‌آن ووصف‌های منوچهری سخت هویداست . باید توجه داشت که پل والری بریکی ازچاپهای « نامه های ایرانی » منتسکیو مقدمه‌ای نگاشته است و شعر « شراب گشمدهٔ » او ازقطعهٔ **گلهای سعدی** اثرمادام والمر تأثیرپذیرفته و نیز چنانکه پیش ازاین گفته شد ترجمهٔ جلداول هزارویکشب دکترماردروس به‌وی تقدیم شده است .

والری که علاوه برشاعری ، اندیشمندی بسیار تواناست در پایان جنگ جهانگیراول مقاله‌ای بعنوان « بحران تمدن» انتشارداد که نخستین جملهٔ آن سخت مشهورشد :

«ماکشورهای متمدن، اکنون میدانیم که فناپذیرهستم.» و درهمین مقاله با اشاره به‌ایران کهن می نویسد :

« ... بدینگونه پرس پلیس [تخت‌جمشید] معنویت کمتر ازشوش مادیت آسیب ندیده است ، البته همه چیزاز دست نرفته اما همه چیزاحساس فناکرده است . »

والری در برخی ازمقالات کتاب « نگاهی چند به جهان کنونی» نیز اشاره‌هائی دربارهٔ ایران و اسلام دارد .

۶ـ » ص ۱۴۷ تا ۱۴۹
۷ـ مائده های زمینی ، چاپ دوم، ص ۱۴۴ تا ۱۴۶
۸ـ دیوان منوچهری ، ص ۷
۹ـ همان کتاب ، ص ۱۴۹ تا ۱۵۱

ژید با فردوسی، همر ایران

فردوسی یك همرعطر آگین است و نه تنها
جهانش پریوارتر از اوست بلکه گهگاه
مأنوس‌تر از او می‌نماید[1].

آبل بونار

آبل بونار که خود شاعر بود درخطابه‌ای شاعرانه که بسال ۱۹۳۴ میلادی بمناسبت جشن‌هزارهٔ فردوسی‌درسوربن ایرادکرده همه‌جاشاعر ایرانی را با همرسنجیده است. این مقایسه که از زمان سرویلیام جونز سابقه دارد در زیرخامهٔ بونارلحن ستایش‌آمیزخاصی بخود می‌گیرد:

«این‌دنیا [دنیای‌فردوسی] سرشارازعطراست، ورنگ همه‌جا درنیمرنگ جلوه‌می‌کند وذوق قهرمانی آریائی با ذوق کامجوئی شرقی در می‌آمیزد و ذوق کامجوئی درذوق لذت یابی ایرانی تلطیف می‌گردد، آنجاکه بهنگام بازگشت سلطانان، قنددرپای اسبان می‌پاشند. [...] این دنیای فردوسی متنوع‌تر و رنگارنگ‌تراز دنیای همراست[2].»

سخنرانی بونار با تصویری شاعرانه پایان می‌یابد:

«دراین سلسلهٔ شاعران بزرگ که جامعهٔ انسانی باآن به‌آسمان میرسد همر و فردوسی دوقلهٔ برادرهستنداما شاعر بزرگ ایرانی به آن ستیغ های برفینی همانند

است که نوری وصف ناپذیر آرامش آنانرا نرم وملایم
می‌سازد و دراین لحظه که ما باستایشی تاسر حد جذبه
بسوی آنان سر برمی گردانیم همر برای ما «من بلان»
[کوه سپید] است اما فردوسی «کوه سرخ»[۳] .

اما ژید خواه نسبت به آفرینندهٔ شاهنامه و خواه برای سرایندهٔ
ایلیاد چنین جذبه‌ای را نشان نمیدهد .

ژید درترانهٔ «کتاب سوزان» مائده های زمینی تنها اشاره‌ای‌دارد
که ما را به یاد فردوسی می‌اندازد :

«کتابهائی‌هست که‌ازشاهان وملکه‌ها سخن می گوید[۴]»

وبی درنگ می‌گوید :

«وبرخی دیگر ازمردمی بسیار تهیدست[۵] »

دوسال پس ازانتشارمائده‌ها درنامهٔ به «آنژل» آنجا که ژید ضمن
نام بردن از سعدی و فردوسی ، حافظ و خیام را بیشتر می‌پسندد چنین
می‌نویسد :

شمامی‌توانید بزبان فرانسه (...) فردوسی رابه‌تمامی
بخوانید[۶] .»

نام فردوسی برای باردوم وآخرین باردر کنارنام سعدی و حافظ
و خیام درنامهٔ ژید به مجلهٔ پارس (۱۹۲۱م) به چشم می‌خورد ومادر
بخش‌آینده از آن یاد خواهیم کرد .

عبارتهائی از « گزارش روزانهٔ ژید » می‌تواند نظرژید را نسبت
به منظومه های حماسی بطورکلی برای ماروشن کند :

« نام ایلیاد برده میشود . پل [والری] بسوی من خم
می گردد وباصدای آهسته می گوید :
« ـ آیا چیزی کلافه کننده‌تر ازایلیاد سراغ داری ؟
من تسلط خودرا برجهش اعتراض‌آمیزی درخودحفظ
می کنم و دوستانه‌تر آن می‌بینم که پاسخ بدهم :
ـ بله، «شانسون دورولان»
واین عبارت او را خرسند می کند[۷] .»

حتی اگر به‌گفتهٔ‌گوته چیره دستی فردوسی درابداع هنری به پایهٔ همرنرسد اهمیت شاهنامه درحفظ وحدت ملی و زبان فارسی نکته‌ایست انکارناپذیر. اتفاقاً همانندی آخرین بیت های شاهنامه با آخرین عبارت های ژید درکتاب تزه که وصیت نامهٔ ادبی او بقلم رفته است درخور تأمل است :

فردوسی

بنا های آباد گردد خراب
ز باران و از تابش آفتاب
پی‌افکندم از نظم کاخی بلند
که از باد و باران نیابد گزند
بر این نامه بر عمرها بگذرد
بخواند هرآنکس که دارد خرد
چو این نامور نامه آمد به بن
ز من روی کشور بشد پرسخن
نمیرم ازین پس که من زنده‌ام
که تخم سخن را پراکنده‌ام
هرآنکس که داردهش و رای و دین
پس ازمرگ برمن کند آفرین

*

از این پس تن نامور خاك راست
سخنگوی جان معدن پاك راست

ژید :

وقتی‌سرنوشت خودرا باسرنوشت **ادیپ** می‌سنجم‌خرسندم. من‌سرنوشت خودرا بدرستی به پایان رسانده‌ام . پس‌ازخودشهری برجانهاده‌ام وآنرا بیش‌از زن وفرزندم دوست داشته‌ام. من شهرحودرا ساخته‌ام . پس ازمن اندیشه‌ام جاودانه‌دراین شهرخواهد زیست . باخرسندیست که من به‌مرگ تنهای خود نزدیك میشوم ...

برای من گوار است که فکرکنم پس‌ازمن، به‌برکت وجودمن، انسانها خودرا خوشبخت‌تر ، بهترو آزادتر ببینند . من برای خیر بشریت آینده آثارخودراپدیدآورده‌ام . من‌زیست کرده‌ام[۸] .

یادداشتها

۱ـ آبل بونار: بزرگداشت شاعران فرانسوی ازفردوسی در«انتشارات انجمن مطالعات ایرانی»، شمارهٔ ۱۱ویژهٔ فردوسی، چاپخانهٔ موریس‌لاورن‌ی. پاریس ، ۱۹۳۵ ، ص ۵۶

۲ـ همان ، ص ۵۴ ـ ۵۳

۳ـ همان ، ص ۵۶

۴ـ ژید : مائده‌ها ، ص ۹۰

۵ـ همان‌کتاب ، همان صفحه

۶ـ ژید : بهانه‌ها ، مرکورد دوفرانس ، پاریس ، ۱۹۶۳ ـ ص ۷۸

۷ـ ژید : ژورنال پله یاد ، ج ۱ ، ۲۵ اکتبر ۱۹۳۸ ، ص ۱۳۲۵ .

۸ـ ژید : رمان ، پله یاد ، ۱۴۵۳

بخش دهم

آندره ژید الهام‌پذیر و الهام‌بخش

(ژید در ایران از سال ۱۳۰۰ خورشیدی)

در همان حال که آندره ژید هر چه بیشتر به جلوه‌های گوناگون اندیشه و هنر ایران دلبستگی نشان‌میداد دانش‌پژوهان ایران همچنان از این شخصیت بزرگ ادبیات فرانسه بی‌خبر بودند. البته ایرانیان از قرنها پیش با غرب خاصه با فرانسه رفت و آمد داشتند اما هنوز هنگام آن نرسیده بود که از نزدیك جنبشهای ادبی غربی در ایران مورد توجه قرار گیرد.

نام آندره‌ژید برای نخستین بار در یك مجلهٔ نیمه‌فارسی و نیمه‌فرانسه در اول فروردین ۱۳۰۰ هویدا شد. اما این مجلهٔ که دیری نپائید بیرون از مرزهای ایران در استانبول انتشار می‌یافت. پارس نام مجله‌ای بود دو هفتگی، ادبی و انتقادی. مدیر مجله ابوالقاسم لاهوتی شاعر نیمهٔ دوم عمر خود را در روسیه بسر برد و چند سال پیش همانجا درگذشت. گردانندهٔ اصلی مجله و سردبیر آن علی نوروز (حسن مقدم) مقدمه‌نویس ترجمهٔ خیام بخامهٔ فرانتس توسن است (۱۹۲۳م). این نمایشنامه‌نویس جوان

ایرانی که تحصیلات خود را در فرانسه و سویس بپایان برده بود و از بیماری ریوی برنج می‌برددر سن بیست و هفت‌سالگی بامرگی‌زودرس از پا در آمد . سودای نجیبانهٔ وی آن بود که پلی میان ادبیات ایران و فرانسه برپا سازد . وی برای‌اجرای‌برنامهٔ‌خود از چندتن ازایرانشناسان آندوره و چند نویسندهٔ فرانسوی از جمله آندره‌ژید دعوت به همکاری کرده بود.

اما آندره‌ژید «بی آنکه صریحاً وعدهٔ همکاری بدهد»ـ و از این گذشته علی نوروز امید آنرا هم نداشت ـ نامه‌ای برای او فرستاد که قسمتی از آن که بوسیلهٔ مجلهٔ پارس‌نقل شده است داوری ژید را دربارهٔ ترجمهٔ آثار شاعران فارسی زبان درغرب دربردارد. دراین نامه (که ما آنرا در آخرین بخش نقل خواهیم کرد) ژید یکبار دیگر آنچه را که بیست سال پیش از آن در نامه به آنژل نوشته بود تأکید می کند یعنی ستایش ازشاعران ایرانی را. نامهائی که دراین نامه می آید همان‌نامهای چهارگانه‌است که درنامهٔ پیشین بود: حافظ ، خیام، سعدی وفردوسی.

بیست‌وپنج‌سال‌پس‌از آن‌یعنی‌بسال(۱۳۲۶ش/۱۹۴۵م) بی‌درنگ پس ازجنگ، نام ژید (بهمراه نام پل‌والری) برای دومین‌باردریك‌مجلهٔ ماهانه برده میشود .

در ژانویهٔ (دیماه) این سال ،ژان ریشاربلوك : مؤلف «شب کرد» دربازگشت‌از مسکو، ازراه تهران روانهٔ فرانسه بود . مدیرمجلهٔ سخن[۱] از فرصت استفاده کرد وبا اوگفت و شنودی براه انداخت . در این گفت و شنود ، بشرحی که در مجله آمده است ، نویسندهٔ فرانسوی از روش ژید ووالری بهنگام جنگ دوم جهانی بشدت انتقاد کرد و در پایان‌گفتار خود پیامی برای صادق‌هدایت که از همانوقت‌نومید و خسته از زندگی بودفرستاد.

اما نام ژید پس از دریافت جایزهٔ نوبل (سال ۱۹۴۷م) در مطبوعات فارسی بیشتر بر سر زبانها افتاد.

بنابراین از سال ۱۹۴۷ ژید سرانجام در ایران خوانندگانی پیدا کرد. از این هنگام ببعد، خاصه پس از ترجمه و انتشار کامل مائده‌های زمینی و مائده‌های تازه بفارسی (۱۳۳۵ه) ژید از شهرتی روز افزون برخوردار و شمارهٔ دوستدارانش رو به افزایش است.

از ده سال پیش تاکنون تأثیر ژید بیش از پیش در آثار شاعران نوپرداز محسوس است. یك بررسی دقیق دربارهٔ شعر نو فارسی نشان خواهد داد که ژید بیش از هر نویسندهٔ دیگر فرانسوی یا بیگانه در اندیشهٔ یك نسل از شاعران فارسی زبان دههٔ گذشته اثر نهاده و مورد اقبال خاص با استعدادترین نمایندگان شعر نو فارسی قرار گرفته است.

در صفحات آینده خواهیم کوشید نمونه‌های برجسته‌تر تأثیر ژید را در شعر نو فارسی نشان دهیم.

یادداشتها

۱ ـ در این مجله از قول نویسندهٔ فرانسوی ادعا شده که آندره ژید در مجلهٔ «ایللوستراسیون» نوشته است: «فرانسهٔ آینده را هیتلر خواهد ساخت». نگارندهٔ این کتاب مدتی در کتابخانهٔ ملی پاریس بجستجوی شمارهٔ مورد استناد برآمد اما چنین نوشته‌ای از ژید نیافت و حتی در یادداشتهای روزانهٔ ژید نیز به عبارت همانندی از این قبیل برنخورده است!

همزمان باچاپ صفحاتی برگزیده ازمائده‌های زمینی درهفته‌نامه های تهران (سال ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ ش) سروده‌هائی به الهام از زمین در آثار شاعران پدیدار میشود و نخستین‌بار ه.ا.سایه در پایان سال۱۳۳۴ مجموعهٔ **زمین** را انتشار میدهد که قطعهٔ چهل وسه مصراعی «زمین»را در بردارد .

از آن پس تاکنون چه در نام کتابها وچه در عنوان قطعات به‌این موارد برمیخوریم :

از آل احمد- که خود مترجم بازگشت از شوروی و قسمتی از مائده‌هاست- کتاب نفرین‌زمین (نثر)،دکتر اسماعیل‌خوئی: **بر خنگ راهوار زمین** (مجموعهٔ شعر)مجموعهٔ **خاك** ازسپانلو و**آوازخاك** از آتشی و همچنین از فروغ فرخ‌زاد قطعهٔ مشهور **آیه‌های زمینی** ، از فروغ میلانی: آرزوهای زمینی، منصور اوجی: تنهائی زمین (مجموعهٔ شعر)، علی‌اکبر بلالی قطعهٔ: افسانهٔ زمین ونیز عتوان «اگر دانه نمیرد» که زندگی نامهٔ مفصل ژیداست بقلم خوداو، بااندکی تحریف‌بصورت «اگردانه‌بمیرد» بریك قطعهٔ احمد رضا احمدی نهاده شده است.

البته‌نباید پنداشت که‌همهٔ‌سرایندگان‌نامبرده‌با آثار ژید دمساز بوده و به آن نظر داشته‌اندااما هر چه هست‌رواج «مائده‌های زمینی» درایران در این نام‌گذاری‌ها اثر قطعی و غیر مستقیم داشته است .

باری سایه در قطعهٔ زمین پس از انتقاد از «شاعران ثناخوان» ،

«که چشمشان / در سعد و نحس طالع و سیر ستاره بود» خطاب به زمین می‌گوید:

ای مادر، ای زمین!
امروز این منم که ستایشگر توام

سایه پس از وصف مقاومت زمین در برابر حوادث گوناگون و تغییر فصلها شعر خود را با اشاره‌ای به وقایع سالهای تلخ زندگی ایرانیان، با رنگی از تأثر شخصی چنین به پایان میرساند:

بگذار چون زمین
من بگذرانم این شب توفان گرفته را
آنگه به نوشخند گهربار آفتاب
پیش تو گسترم همه گنج نهفته را ...

گرچه تأثیر ژید در آثار مهدی **اخوان ثالث** (م. امید) چندان هویدا نیست اما رنگ اندیشه و احساس ژید بر قسمتی از شعرهای وی پاشیده شده است و تأثیر دوگانهٔ بودلر و ژید در شعر «چاووشی[1]» پیداست و از آن پس در شعرهای «سعادت، آه...» و «از برخوردها» (در مائده‌های تازه «برخوردها» عنوان حکایت‌های سعدی وار ژید است) این تأثیر کما بیش محسوس است اما شخصیت مستقل هنری اخوان اورا از سرازیری تقلید بدور نگاهداشته است.

اخوان که در سالهای ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰ خورشیدی با امضاهای گوناگون شور وطن پرستانه و دید خود را نسبت به مسائل جاری ادبی در روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های تهران بی‌دریغ نثار خوانندگان و آسیب‌دیدگان زمانهٔ رسوا می‌کرد، در مقالهٔ مفصلی که به مناسبت انتشار چاپ اول

مائده‌های زمینی انتشارداد ضمن پاسداری از یك کوشش ادبی که دستخوش حسدورزیها و کینه‌توزیهای کودکانه شده بود باامضای «م . دایم» در بارهٔ ژید می نویسد :

« ... مرد بی‌آرامی که زندگی و آثارش نشان‌میدهد که نمی‌تواندل به‌حرفهای بیهوده‌خوش کند. نمی‌تواند اندرز بپذیرد . رو به همهٔ سرزمین ها ، اندیشه ها و فلسفه‌ها می‌آورد ولی همه را مجدداً ارزیابی می کند و سپس بااحساس‌واندیشه‌ئی‌که از خوددارد می‌آمیزد و میوه می‌چیند ... میخواهد این‌چند روز راکه‌زنده است ، شادمانه ، امابی‌آلودگی بگذراند ...

« به‌هیچ‌چیز اعتقاد ندارد و به‌هیچ کس اعتماد. آیا بد است ؟ آیا جز این باید بود ؟ چنین مردی می‌تواند سرمشق و نمونه باشد . زندگی و دنیا نیز بما همان پند ژید را میدهند . »[۲]

یادداشت‌ها

۱ ـ برای شعرهای اخوان می‌توان مجموعه های گوناگون این شاعر را از نظر گذراند و نیز مجموعهٔ «شناخت‌ودیداراخوان ثالث» بکوشش‌سیروس طاهباز مرجع خوبیست برای بهتر شناختن او .

۲ ـ هفته‌نامهٔ «ایران‌ما» ـ شمارهٔ ۲۸۱ ، جمعه ۲۹ تیرماه ۱۳۳۵ ، ص ۲ و ۳

احمدشاملو که از میان شاعـران برجستهٔ جهان همواره بـه مایاکوفسکی (روسیه) الوآر (فرانسه) لورکا (اسپانیا) عشق می‌ورزید در برابر چهرهٔ ژید نیز بی‌اعتنا نماند.

وی‌در مقاله‌ای که‌به‌مهربانی‌در بارهٔ‌چاپ ترجمهٔ «مائده‌های زمینی»

و «سکه‌سازان» انتشار داده است ، در پایان چنین می‌نویسد:

« برای ما که خودمان خیلی چیزها کم داریم ، دست یافتن به این کتابهای بزرگ خیلی حرف است. ما از هنرمندی باید سپاسگزاری بسیار بکنیم. او این کتاب های بی‌نظیر را با محبت بسیار بما هدیه کرده است . ما باید این کتاب‌هارا بخوانیم و بازهم بخوانیم و هرگز فراموش نکنیم که اگر این کتاب‌ها را نخوانده بمیریم خیلی‌چیزها را از دست داده‌ایم . آدمی کتاب‌های ژید را نخوانده بمیرد مثل اینست که مسافری مسجدشیخ لطف الله را ندیده از اصفهان بگذرد ، چنین آدمی شایستهٔ نام خود نیست . من او را به یکنوع بی لیاقتی متهم می کنم. »[۱]

یك «نوول» شاملو عنوان «سکهٔ قلب» را بخودگرفته است. شعر «سرود پنجم» از نزدیك یادآور «سرود»های مائده‌هاست و همچنین قطعات «از مرزنزوا» و «... و حسرتی» از لحن مائده‌ها نشانه‌هایی باخود دارد. شاملو نمایشنامهٔ تك‌پرده‌ای درخت‌سیزدهم اثر ژید را در کتاب هفته (شمارهٔ ۶) انتشار داده است . صفحات برگزیده‌ای از مائده‌ها ترجمهٔ نگارنده درزمان سردبیری شاملو درخوشه(تیرتاشهریور ۱۳۴۷) انتشار یافته است .

یادداشت

۱ ـ با مشاد جیبی ، شمارهٔ ۲۶ ـ دیماه ۱۳۳۵ ، صفحات ۳۲ تا ۳۶ (برای شناخت شاملو شمارهٔ مخصوص مجلهٔ **اندیشه و هنر**، فروردین ۱۳۴۵ ضروریست)

از میان شاعران نوپرداز **فروغ فرخزاد** نیز از تأثیر آندره‌ژید برکنار نمانده‌است اما این تأثیرپذیری بسیار پوشیده و ناپیداست و گذر فکری ژید را جز با دقت بسیار نمی‌توان در قطعات فرخزاد پیدا کرد. حتی عنوان کتاب **تولدی‌دیگر** یادآور صفحاتی از **مائده‌ها** ست آنجا که ژید می‌نویسد:

«بیمار شدم، به سفر رفتم، با منالك آشنائی دست‌داد وبهبود شگفت‌انگیزمن‌چون رستاخیزی‌شد. باوجودی تازه، در زیر آسمانی تازه، و در میان چیزهائی به یکباره نوشده، بار دیگر زاده شدم.»[2]

با مقایسهٔ موارد زیر بهتر می‌توان به این تأثیرپذیری پی‌برد:

ژید:

بینائی، حزن انگیزترین حواس ما...

*

برهنه بر زمینی بکر، در برابر آسمانی آمادهٔ زاد ورود بپامی‌ایستم

*

دیگر برخاك آرام نمی گیرم ودر انتهای‌یك‌فروغ به‌نوسان درمی‌آیم.[12]

کتابیست که یوحنا درپطموس چون موشی آنرا خورد.
ولی من تمشگ‌را بیشتر دوست میدارم.[3]

زمین‌ازخشکی‌شکاف برمیداشت‌تا گوئی‌آب بیشتری‌خود فروکشد.[5]

فروغ:

دیده از دیدن‌نمی‌ماند دریغ
دیده‌پوشیدن نمیداند دریغ.[10]

*

بارور زمیل
بارور زدرد
روی خاك ایستاده‌ام
تاستاره‌ها ستایشم‌کنند
تا نسیمها نوازشم کنند.[13]

و موشهای موذی
اوراق زرنگار کتب‌را
در گنجه‌های کهنه جویدند[4]...

و تمام‌شهوت تندزمین‌هستم
که‌تمام آبها رامی کشددرخویش
تاتمام‌دشتهارا باورسازد.[6]

دلم‌میخو است ، همچون گیاهی
در زمین نمناك ، بی‌نهایت بخوابم. [۷]

روی خاك ایستاده‌ام
با تنم که مثل ساقهٔ گیاه
با دو آفتاب و آب‌را
می‌مکد که زندگی کند [۸].

گذشته ازعنوان «آیه‌های زمینی» که یادآور «مائده‌های‌زمینی» است لحن گفتارژید دراین قطعهٔ فروغ محسوس است واتفاقاً هردو قطعه باکلمهٔ «آنگاه» آغاز میشود :

ژید :

آنگاه که آب‌رودخانه به‌بالا آمدن
آغاز کرد
کسانی بودند که بر فراز کوهستانها
پناهنده‌شدند.
و کسانی که پیش خود گفتند :
لجن کشتزاران ما را بارآورتر
خواهد ساخت
وديگران که‌پیش‌خود گفتند: مایهٔ
ویرا نیست
و دیگران که هیچ نگفتند.

چون آب‌رودخانه یکباره بالا آمد
جاهائی بود که هنوز درختانی بر
آن دیده میشد
و جاهائی که بام خانه‌ها ، برج
ناقوس‌ها، دیوارهاودورتر تپه‌هادیده
میشد
و جاهای دیگری که درآن هیچ
چیز دیده نمیشد.
روستائیانی بودند که گله‌های‌خود

فروغ :

آنگاه
خورشید سرد شد
و برکت از زمین‌ها رفت
وسبزه‌ها به‌صحراها خشکیدند
وماهیان به‌دریاها خشکیدند
و خاك مردگانش را
زان پس بخود نپذیرفت

دیگر کسی به عشق نیندیشید
دیگر کسی به فتح نیندیشید
و هیچکس
دیگر به هیچ چیز نیندیشید

خورشید مرده بود ۱۵
خورشید مرده بود وفردا
در ذهن کودکان
مفهوم گنگ گمشده داشت

را به‌بالای تپه‌ها رساندند
و دیگران که کودکان خردسال
خود را با خود در کشتی بردند
وکسانی بودندکه‌جواهروخوداك
نوشته‌ها
وهرچه پول که می‌توانست برآب
شناور گردد باخود بردند
وکسانی که‌هیچ‌چیز باخودنبردند
اینان که‌باقایق‌های بی‌هدف گریخته
بودند
درسرزمینهائی‌ازخواب برخاستند
که هیچ نمی‌شناختند
ازآنمیان کسانی در آمریکا از
خواب برخاستند
ودیگران‌درچین، ودیگران برکرانه
های‌کشور «پرو»
وکسانی بودندکه هرگز از خواب
برنخاستند.[۱۴]

مردم،
گروه ساقط مردم
دلمرده و تکیده ومبهوت
در زیر بارشوم جسدهاشان
ازغربتی به‌غربت دیگر می‌رفتند
آنها غریق‌وحشت خودبودند
و حس ترسناك گنهکاری
ارواح کور و کودنشان را
مفلوج کرده بود.[۱۶]

از خصوصیات شیوهٔ نگارش ژید در مائده‌ها یکی بکار بردن فراوان کلمهٔ «آه» است و همین خصوصیت به نحو چشم‌گیری درشعر های فروغ پیداست.

در سی‌وپنج قطعهٔ فروغ‌فرخزاد در تولدی‌دیگر قریب سی«آه» سر به آسمان برآورده است و درمائده‌ها نیزپیداکردن چنین نمونه‌هائی دشوار نیست.

یادداشتها

۱ ـ فروغ گذشته از تأثیر ژید و کنتس‌دونوآی تأثیر بودلر را نیز از راه ترجمه‌ها پذیرفته است. ازجمله دربارهٔ بیشتر شعرهای پایان عمر کوتاه‌ودرد انگیزش می‌توان گفت که این پیام بودلر در گوشهای حساس او بازتابی خاص داشته است:

«از ماکیست که در دوران بلند پروازی خویش، خیال این‌معجزه درسر نپرورده باشد که‌در قالب‌نثری‌شاعرانه وآهنگین، شعری بی‌وزن و قافیه بسازد که نرم وضد ونقیض و با حرکات عاشقانهٔ روح و موجهای خیال‌و جهشهای ضمیر هماهنگ باشد.»

از رمانتیسم تا سوررئالسیم، ترجمه و نگارش دکتر حسن هنرمندی، ص ۱۶۰، چاپ تهران، شهریور ۱۳۳۶

۲ ـ مائده‌های زمینی، چاپ دوم، ترجمهٔ نگارندهٔ همین کتاب، ص۸۵

۳ ـ » » » » ص ۹۱

۴ ـ فروغ: «آیه‌های زمینی»

۵ ـ مائده‌های زمینی، ص ۸۶

۶ ـ فروغ: «در خیابانهای سردشب». تعبیر «شهوت تند (وناکام)» ازصادق هدایت‌است درمقدمهٔ«ترانه‌های‌خیام» دراشاره به‌حافظ، چاپ چهارم، ص ۳۷

۷ ـ مائده‌ها ... ص ۸۳

۸ ـ فروغ: «روی خاک»

۹ ـ مائده‌ها ... ص۱۴۴

۱۰ ـ فروغ: «مرداب»

۱۱ ـ مائده‌ها، ص ۲۶۰

۱۲ ـ » ص ۲۶۱ ، ازاحمد شاملو :

« برخاك جدی ایستادم / و خاك / بسان
یقینی استوار بود .
به ستاره شك کردم / وستاره / دراشك
شك من درخشید . »

باغ آینه ، ص ۷۸

۱۳ ـ فروغ : « روی‌خاك»
۱۴ ـ مائده‌ها ، چاپ دوم ، ص ۱۵۳
۱۵ ـ «جلوهٔخورشید مرده بود و به‌هرجا خستگی و نامرادی و سیهی بود» از قطعهٔ «خندهٔشیر» ، مهرماه ۳۷ ، چاپ دوم «هراس» ، ص ۱۳۱
۱۶ ـ فروغ ـ آیه‌های زمینی

در دو قطعه‌ای که از این پس در برابر هم خواهد آمد تأثیر ژید محسوس است :

آندره ژید

آیا توجه کرده‌اید که‌دراین‌دنیا، خدا همیشه سکوت می کند ؟ و فقط شیطانست که حرف میزند (...)

من غالباً فکر کرده‌ام که سراسر خلقت گفتار خداوند است اماشیطان بر آن مسلط‌شده‌است . صدای‌شیطان اکنون صدای خدارا می‌پوشاند . اه بمن بگوئید : آیا باور نمی کنید که بهرحال آخرین سخن با خدا باشد؟ (...)

ـ نه! نه! خدا وشیطان یکیست. هردو باهم‌ساخته‌اند. ماسعی می کنیم

نادر نادرپور

گوماتای آسمان

یکشب زتخت عرش فرومی کشم ترا
ابلیس ، ای کشندهٔ پنهانی خدا
گردرگمان خلق تو ابلیس نیستی
من دانم ای‌خدای پلیدان‌تو کیستی:

از دودمان پاك‌خدایان‌پیشتر
یکتن‌هنوزدرحرم‌عرش‌زنده بود(...)

یکشب‌تو‌ای کسی که جزابلیس‌نیستی
دزدانه سوی خوابگه او شتافتی
او را درون بستر خودخفته یافتی

باور کنیم که هر شری درروی زمین
از شیطانست اما این کوشش از آن جهت
است که ما طوردیگر نمی‌توانیم خدا
را ببخشائیم[۱]!

با تیغ تیز سینهٔ گرمش شکافتی
آنگاه خود بتخت نشستی، خداشدی
وز راه و رسم مردمی او جدا شدی

هشدار، ای کسی که جز ابلیس نیستی!
ـ خلق جهان هنوز نداند که کیستی ـ
هرچند تکیه برسر جای خدا زدی،
در گوش خلق، بانگ خوش آشنازدی
یکشب ز تخت عرش فرومی کشم ترا
ابلیس، ای کشندهٔ پنهانی‌خدا[۲]..!

تهران ـ ۵ دیماه ۱۳۳۷

در شهر و در بیابان
فرمانروای مطلق شیطان است
از: «مرثیه‌ای برای بیابان و برای شهر»

یادداشتها

۱ ـ سکه سازان ـ ترجمهٔ دکتر حسن هنرمندی، چاپ دوم ص ۵۶۸ـ ۵۶۷، تهران. خرداد ۱۳۴۹.

۲ ـ اشعار برگزیدهٔ نادرنادرپور، چاپ جیبی، چاپ اول ص ۱۶۰ـ ۱۵۹، همچنین در قطعهٔ **انتقام** «شعر انگور ص ۱۰۷ـ۱۰۶» از همین گوینده ابلیس شبی به خلوتسرای آسمان میرود ومی‌بیند:

«دست خدا به‌خرمن موی فرشته‌ایست
چشمش چو آتشی که در افتد به‌خرمنی
ابلیس پیر، خنده‌کنان نعره میزند
کای آفریدگار، تو هم بندهٔ منی!»

از یدالله رؤیائی نیز در این بخش باید نام برد که چند نامهٔ ژید به پل‌والری را بفارسی برگرداند وسپس در حوزهٔ‌نفوذ والری وسن‌ژون پرس (اولی از نظرمعتقدات شیوهٔ شاعری‌ودومی‌از نظرتصاویرومضمون) باقی ماند.

در مجموعه های شعری رؤیا گهگاه به جرقه‌ای از اندیشه یا دید ژید برمیخوریم . شعر «خواهم‌گذشت» یادآور کاروانهای ژید در کتاب هفتم مائده‌هاست . در سنجش عبارت های زیر می‌بینیم که رؤیا چگونه با بهره برداری از یکی از وصفهای سادهٔ ژید تعبیری کنایه‌آمیز فراهم آورده است :

ژید :	رؤیا :
گرما تحمل ناپذیر است اما گاوها بوی خوش دارند ... در گوشه‌های آخر بدنبال تخم‌مرغ می گشتیم و ساعت‌ها گاوها راتماشا می کردیم. افتادن وترکیدن تپالهٔ گاوان را میدیدیم . ۱	اینك که گاوهای معطر ، در راه منقلب طرح و تپاله میریزند .۲

یادداشتها

۱ ـ مائده‌های زمینی : چاپ دوم ، ص ۱۸۲

۲ ـ کتاب «دلتنگی‌ها»

نثرچابك **جلال آل‌احمد**ـ که‌خوداز‌پیشروان شناختن وشناساندن ژید در ایران است ـ از شیوهٔ نگارش مائده‌های زمینی با خود نشانه‌ها دارد و تأثیر سودمند آن در کتاب خسی‌درمیقات و نیز در یادداشتهائی

با عنوان «سلوکی درهرج و مرج» (آرش ، دورهٔ دوم شمارهٔ دوم اسفند ۱۳۴۶) (که لحن ژورنال ژید را به یادمی‌آورد) محسوس است. باید توجه داشت که در اینجا سخن از تأثیر و بهره‌برداری سودمند از آثار یك اندیشمند بزرگ درمیانست نه تقلید. تأثیر پذیری، آنچنانکه خود ژید در آغاز جوانی ضمن یك سخنرانی به‌ستایش آن برخاسته‌است نوعی همصدائی صاحب دردان است بایکدیگر. به بیان دیگر نوعی دادوستد ادبیست میان اندیشمندان دور دست یا نزدیك به یکدیگر. اما آنچه در ادبیات ناپسنداست بی‌خبری‌از تجربهٔ پیشروان یاتقلیدبیهوده ازآنانست.

کوریدون فارسی

حسن‌قائمیان ، همکار وفادار و ارزندهٔ صادق هدایت در ترجمهٔ آثارکافکا و دیگران ، بسال ۱۳۳۱ کتابی بنام نظربازی انتشار داد و آنرا با ۲۲ تابلو از پیکره‌های کلاسیك و دو مینیاتور ایرانی آراست. گرچه برخلاف کوریدون ژید، هشت‌بخش کتاب‌قائمیان‌حاوی‌هیچگونه گفت و شنود ژیدوار نیست با وجود این کتاب «نظربازی» را می‌توان کوریدون فارسی بشمار آورد .

از همان نخستین صفحهٔ نظربازی نام ژید را در کنار نام‌حافظ و سعدی می‌بینیم ودومین صفحهٔ کتاب عبارتی‌از کوریدون ژیدرا دربرابر چشمان ما قرار میدهد . پس از آن یکرشته نقل قول از کتاب ژید (در صفحات ۲۱ ، ۲۲، ۲۳ ، ۲۴ ، ۲۵ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۳۱) بچشم‌می‌خورد . مؤلف نظربازی تصریح می کند که «چشم‌چرانی» را نباید با نظر بازی اشتباه کرد. اصطلاح ظریف و زیبای«نظربازی» که تنها در زبان‌شاعرانه بکار میرود با «تصعید» فرویدی خویشاوندی دارد و بهیچوجه با جنبهٔ مبتذل روابط جنسی اشتباه پذیرنیست . نظربازی کلمهٔ دوقولوی فارسی

و عربیست مرکب از: «نظر» عربی و «بازی» فارسی. صدها شعر فارسی می‌توان یافت که در بیان احوال نظربازی و تأثیرمتقابل نگاه دو عاشق بریکدیگر است .

کتاب نظربازی‌در ایران، برخلاف کوریدون در فرانسه ،ناشناخته ماند و هیچگونه جدال قلمی برنینگیخت .

باید توجه داشت که در کتاب کوریدون ، ژید دوران حافظ رابه دلیل‌هائی که ذکر می کند شکوفان‌ترین دورۀ هنر ایران و همتای یونان در دورۀ اوگوست وفرانسه درزمان رنسانس‌ولوئی سیزدهم‌وانگلستان در دورۀ شکسپیر میداند .

علیرضا شهلاپور بسال ۱۳۳۹ خورشیدی «کتاب آلیسا»رابایك تصویر خیالی در بیست وسه صفحه انتشار داد . نام آلیسا از نام قهرمان در تنگ بوام‌گرفته شده است ولحن این جزوه تقلیدی از لحن‌مائده‌ها بنظر میرسد البته با تفاوتهائی نه چندان کم .

از قلمزنان فعال این دوره نادرابراهیمی را نیز باید نام برد که در آثار خود کوشیده است تأثیر ژید را جذب و سپس با ابداع‌خویش درآمیزد اما بهرحال نویسندۀ مائده‌ها تا حد زیادی‌اندیشۀ اورا درحوزۀ تسخیرخود نگاهداشته است.

تأثیر آثار ژید حتی از راه ترجمه در هشیارترین و مستعدترین قریحه‌های شعری و نویسندگی ایران ادامه دارد (ژید خود نیز از راه ترجمه های فارسی تأثیر پذیرفته است و اصولا با بررسی کار ژید و نویسندگانی همانند او اهمیت ولزوم ترجمه در گسترش داد و ستدهای فرهنگی وپیوندهای ادبی بیشتر تأیید میشود و مبحث «تأثیریابی» حتی از طریق ترجمه مهمترین فصل ادبیات تطبیقی بشمارمیرود).

اما تأثیر ژید از این پس در ادبیات فارسی بمنزلهٔ پنجره‌ایست گشوده بسوی آینده و هر لحظه باید چشم براه خبرها و هواهای تازه تری بود. بنابراین، ما از این روزن مشتاقانه چشم به آینده میدوزیم و این پنجره را همچنان گشوده می‌گذاریم و می‌گذریم ...

چگونه میتوان ایرانی نبود؟[1]

«من هنوز از این کلمه پرسان (ایرانی) منقلب میشوم. سحر کلمه پس از احساس باز میماند همچون روشنی شفق که پس از غروب خورشید برجاست. هریك ازما یك پرس (ایران) درونی دارد. باغی پنهانی که پس از خشکی و خشونت زمستان دوباره گل افشانی خواهد کرد و غلبه ناپذیر است[2]»

مون ترلان

دیرگاهی در بارهٔ تأثیر **نیچه** (چنین گفت زرتشت)، **بارس** (یك مرد آزاد)، **مارسل شوب** (کتاب مونل) و نیز **ویرژیل** (شعرهای شبانی) بر آثار جوانی ژید وخاصه بر **مائده‌های زمینی** او بحث شده است[3]. میدانیم که این نویسندگان خود، به‌استثنای ویرژیل، کمابیش از تأثیر آثار ایرانی بدور نمانده‌اند. اما توجهی که آندره ژید مستقیماً به ادبیات‌واندیشهٔ ایرانی نشان‌میداد زیاد نادیده گرفته‌شده‌است. پژوهش‌هائی که دراین کتاب انجام پذیرفته است امکان میدهد که بطور مشخص بُرد این تأثیررا ارزیابی کنیم. جای تأسف است که به‌منابع منتشر نشده دسترسی نداشته‌ایم و تردیدی نیست که اسناد چاپ‌نشدهٔ ژید دلیل‌های تازه‌ای دراین رهگذر در دسترس ما قرار خواهد داد. با اینحال آقای **ژاك ناویل**،

معاون کمیتهٔ ژیددر پاسخ درخواست نگارندهٔ این کتاب، ضمن سپاسگزاری از اهداء مدارك گوناگون (و ترجمه‌های ژید به‌فارسی) به **بنیادژید**، با این عبارت خاطر پژوهندگان را اطمینان می بخشد (اما طبیعی است که یك شناسندهٔ ادبیات فارسی در آثار منتشر نشده با عینك دیگر خواهد نگریست):

«من می‌توانم بشما بگویم که «دفتریادداشتهای‌مطالعهٔ» ژید بطوریکه من تازه بررسی کرده‌ام کمترین اشاره‌ای دربارهٔ نویسندگان یاآثار ایرانی در بر ندارد و در **بنیاد ژید** هیچگونه مدرکی که بتواند درکار شما سودمند واقع شود موجود نیست»[۴].

(با اینحال نگارنده در همان بنیاد ژید اسناد چاپی لازم را فراهم آورد ودراین کتاب مورد بهره‌برداری قرارداد وحتی به تصحیح و تکمیل «اندکس» بسیارسودمند «او برن» نیزپرداخت).

ژید که‌از آغازجوانی به‌ادبیات‌فارسی دلبستگی پیدا کرداندك اندك بسوی شعر کهن‌هندی روی آورد که‌نمایندهٔ آن برای‌او **کبیر** شاعربزرگ (قرن‌نهم‌هجری) بود[۵]. نیز «**هدیهٔ‌شاعرانه**» اثر **تاگور** راازانگلیسی ترجمه کرد(۱۹۱۴). سالها بعدمقدمه‌ای بر ترجمهٔ‌فرانسهٔ **کتاب‌الایام** اثر نویسندهٔ مشهور مصری دکترطه حسین نوشت اما مرکز توجه‌اصلی ژید همواره ادبیات‌فارسی‌واندیشهٔ ایرانی‌بود. ازهمین‌رو درشعرانگلیسی می کوشید به‌معنی دقیق آثارالهام‌یافته از شعرفارسی یاتاریخ ایران پی‌برد. [هرسال **قوبلاخان** اثر **کولریج** را بابزرگترین تلاش‌دقت آمیزشاعرانه (که‌ربطی به‌توجه سادهٔ ذهن‌ندارد)][۶] میخواند وهنگامی که «سرانجام‌بفهم بیشتر»[۷] قوبلاخان دست یافت نفس راحت برآورد. هنگامی که دوویه، یکی‌از

قهرمانان سکه‌سازان ، پایان‌نامهٔ دکتری دربارهٔ وردزورث فراهم می‌کند ژید دربارهٔ تنی‌سن (دوست فیتزجرالد وستایشگر بزرگ شعر فارسی[۸]) می‌اندیشد و می‌نویسد :

«بهتر می‌بود اگر تنی‌سن را برمی‌گزید.»[۹]

روستی ، دوست دیگر فیتزجرالد و ستایشگر خیام نیز از خلال یادداشتهای دو پوئه دقت اورا برمی‌انگیخت.[۱۰]

چرا ژید اینهمه به آثار فارسی وستایشگران آن توجه نشان میداد؟ مون‌ترلان ، درجای خود، دلیلی برای ما فراهم می کند :

«چنین دیده میشود که ایرانیان قرنهای سیزدهم، چهاردهم پانزدهم [هفتم وهشتم ونهم هجری] علاوه بر لذت بخشی، حقایق فهمیدنی عرضه میدارند و این حقایق **اساسی** است .
آنچه ابتدا دراین جامعه درذهن اثرمی گذارداینست که زیرکی را دوست میدارند. »[۱۱]



تأثیر ادبیات فارسی به شیوه‌ای نامنظم در یکدورهٔ چهل‌ساله از زندگی ادبی ژید گسترش می‌یابد [سفر اوری‌ین (۱۸۹۲)← مائده‌های تازه (۱۹۳۵)].ذهن ژید بااندیشه وهنرایرانی به‌همان اندازهٔ شعرفارسی آشناست و او نبوغ ایرانی را درهمهٔ جلوه‌های خود می‌پسندد .

اگراین‌نکته درست‌باشد که کمتردو کشوری‌مانندایران وفرانسه‌از نظرروحی به یکدیگر نزدیکند وایرانیان برخود می‌بالند که فرانسویان

شرق لقب دارند روش ژید را بهتر می‌توان فهمید زیرا وی می‌نویسد :

«فلان کشوررا درست ازآنرو برمی گزینیم که میدانیم ازآن تأثیر خواهیم پذیرفت، زیرا امیدوار وآرزومند چنین تأثیری هستیم . شما نیز درست جاهائی را برمی گزینید که می‌پندارید می‌توانند بیشتر در شما تأثیر بگذارند».[۱۲]

ژید نیز ازمیان کشورهای شرق میانه ایران رابرگزید یعنی کشوری که چون مذهبی بدان عرضه میشود آنرا به شاعرانه‌ترین جلوه‌هامی آراید و چون ساخته‌های چین بدو هدیه می گردد خود «بدل‌چینی» می‌سازد ، موسیقی بدو پیشنهاد می‌شود موسیقی خاص خودرا از آن پدید می آورد که درجای دیگر نمی‌توان مانندش را شنید. قدرت پذیرش ونیروی جذب که بهیچوجه شخصیت ایرانی راتباه نمی‌سازد ازخصوصیات ملتی‌است که این ضرب المثل لاتینی درباره‌اش مصداق پیدا می کند: مغلوبی که غالب را درخود می بلعد. درعین حال روح همزیستی مذهبی وفقدان کامل تعصب چنان دراین سرزمین ذهنهارا پرورش داده‌است که نه کشتارجمعی یهودیان و نه‌ارمنیان هیچیک کمترین سابقه‌ای در آن ندارد. این واقعیت که‌ایرانی خود قربانی جنایت دیگران شده هرگز ذوق جلادی را دراو برنینگیخته خاصه که بیداد مغول و تاتاررا از سرگذرانده است .

ازسوی دیگرشاید ایران تنها کشورجهان باشدکه بی‌سوادان آن نیز اندکی از قریحهٔ شعری برخوردارند . شعر همواره محرم‌ترین بیان حال مردم ظریف و با استعداد این‌سرزمین بوده است .

آندره ژید این خصوصیات را ازخلال آثار شاعران فارسی زبان می‌شناخت و اهمیت وتأثیر این شاعران در پرورش روحی او امریست مسلم :

«کشف آثار شاعران در بنیاد استعداد ادبی آندره ژید حادثه‌ایست اساسی».[۱۳]

آندره ژید در نامه‌ای که برای مجلهٔ **پارس** فرستاده‌است ضمن تأیید تأثیر عمیق شاعران ایرانی در اندیشهٔ او، تأکید می کند که با این شاعران «دوستانه زیسته» و «از نزدیك با آنان پیوسته» است.

این نامه که در فرانسه ناشناخته و منتشر نشده بود بوسیلهٔ نگارنده، برای نخستین بار در طی سخنرانی ده‌روزه دربارهٔ ژید (از ششم تا چهاردهم سپتامبر ۱۹۶۴) که بوسیلهٔ مرکز فرهنگی بین‌المللی در Cerisy–la–Salle (فرانسه) برگزارشده بود، به‌اطلاع شرکت کنندگان رسانیده شد.

دراینجا ترجمهٔ عین متن مجلهٔ **پارس** و نامهٔ ژیدرا می آوریم:

«... آقای آندره ژید بی‌آنکه صریحاً وعدهٔ همکاری بدهد واز این گذشته ما جرأت نمی‌کردیم زیاد این امیدرا داشته باشیم، نامه‌ای برای ما فرستاده است که بخود اجازه میدهیم قسمت ذیل را که برای خوانندگان فارسی‌زبان نیز جالب‌است نقل کنیم ــ زیرا در آن تأثیری که شاعران ایرانی در نویسنده‌ای غربی دارند، نشان داده شده‌است. همچنین برای خوانندگان آثار آقای ژید نیز جالب می‌تواند باشد. زیرا با آن اجازه خواهدداد گوشه‌ای ازمنبع پرورش روح شاعرانهٔ نویسندهٔ محبوب خودرا باز ببینند.

آقای ژید می‌نویسد:

«من خوب میدانم که ازراه ترجمه‌ازآنان (ازشاعران‌ایرانی) تنها جلوه‌ای عاری‌از شوروگرما و رنگ و تأثیر بما میرسد. اما من بیاری‌زبان‌های آلمانی‌وانگلیسی و فرانسه وبامقایسهٔ ترجمه‌های گوناگون بشما اطمینان میدهم که از این ستارگان

بازهم پرتوی بما میرسد که می توانیم
عظمت آن‌ها را حدس بزنیم .
من بسهم خود با سعدی و فردوسی وحافظ
وخیام چنان دوستانه زیسته‌ام که با شاعران
غربی خودمان، وبسیار از نزدیک با آنان
هماهنگی داشته‌ام و عقیده دارم که درمن
تأثیر داشته‌اند. آری براستی تأثیری عمیق
داشته‌اند. شاعران ایرانی ازسرچشمهٔ اصلی
شعرسیراب شده‌اند ومن نیز با آنان...»[۱]

دربرابر نمایندگان برجستهٔ روح ایرانی ازجمله :

عطار : شاعرصوفی

فردوسی : شاعرحماسی

حافظ : شاعرتغزلی

خیام : شاعرفیلسوف

منوچهری : شاعرشراب وطبیعت

مولوی : شاعرصوفی

سعدی : شاعرپندآموز

همچنین زرتشت و مانی بنیادگذاران مذهبی ، روح‌نگران ژیدتا دیرزمانی میان حافظ وابسته به آسمان و خیام گسیخته از آن در نوسان بود. درذهن وی،خیام گسیخته از آسمان باحافظ خداشناس درنبردبود و سرانجام خیام برحافظ پیشی‌جست.

*

گذشته ازشاعرانی که نامشان برده شد،گهگاه جرقه‌ای از اندیشهٔ جامی وشاعران دیگردرنوشته‌های ژید می‌درخشد بطور مثال :

جامی :

ذات نایافته از هستی بخش
کی تواند که شود هستی بخش

ونیز :

هر که نقش خویشتن بیند در آب
برزگر باران و گـازر آفتاب

(۹)

قابوسنامه ،

نگر تا درنگ ساخته ، سازنده
ازدست تو نرباید.[۱۷]

ژید :

آنکه نمیداند چگونه خوشبخت باشد
نمی‌تواندکاری برای دیگران انجام
دهد.[۱۵]

آنگاه که آب رودخانه به بالا آمدن
آغاز کرد .

...

کسانی پیش خود گفتند : لجن
کشتزاران ما را بارورتر خواهد
ساخت .
ودیگران که پیش خود گفتند : مایهٔ
ویرانیست.[۱۶]

ژید :

همینکه نگاه ما برآفریده‌ای درنگ
کند ، این توجه،ما رااز آفریدگار
بازمیدارد [۱۸]

اگر هنوز سندکتبی در دست نیست که ژید به بیشتر منابع ادبی فارسی درزبان فرانسه رجوع کرده باشد دلیل‌عکس آنهم دردست نیست ومسلم‌است که هرچه آثار و نامه‌های چاپ نشدهٔ ژید منتشر شود دلیل‌های تازه‌تری‌از تأثیرادبیات‌فارسی‌در آثاراو بدست‌خواهدآمد وازسوی دیگر هرچه آگاهی ماaز ادبیات کهنسال‌فارسی‌بیشتر باشد طعم‌ایرانی‌قسمتی از آثارژیدرا بهتراحساس می کنیم . این‌نکته برای نگارنده چنان روشن و حتمی‌است که ضرورتی نمی‌بیند که‌برای اثبات آن‌پانزده‌سال دیگردرنگ ورزد وعمر ببازد چنانکه‌پانزده‌سال‌پیش‌ازاین‌تاریخ‌نیز آنچه‌ازاسناد مسلم درهمین کتاب‌گردآمده‌است‌موردانکاررشك آزمایان‌و بیخبران‌بود. وانگهی

نفوذ ادبیات نیرومند فارسی هم اکنون در ادبیات فرانسه پس از ژید محسوس است و بسیارند نویسندگانی که از این سرچشمهٔ گوارا تشنگی فرو می نشانند با آنکه هنوز قسمت مهمی از ادبیات ما بزبان فرانسه شناخته شده نیست. تا کی دستگاههای فرهنگی ما دانشجویان با ذوق و مستعد ایرانی را در خارج بجای پراکنده‌کاری به‌این‌گونه مطالعات ارزنده وادارند و افسانهٔ خاورشناسانی که غالباً در زبان مادری خود پایه و مایه‌ای ندارند پایان یابد و دست کم در این قرن دیگر ما نیازمند بررسی ادبیات خود بوسیلهٔ بیگانگان فارسی آموخته نباشیم.

باری از میان نویسندگان بزرگ قرن بیستم آندره ژید در ستایش از ادبیات فارسی تنها نیست و از این نظر زندگی و آثار او ابتدا سرمشقی شد برای هانری دومونترلان که در کتاب **بادبزن آهنین** می نویسد:

«در فضای [احساس] شاعران پارسی زبان بود که من در طول سالها، روزبروز کتاب **«المرادی یل»** را را نوشتم که مرکب از تقریباً دویست قطعه شعر است و جابجا درمیان آنها اندیشه و تأملات اخلاقی جا گرفته است و من از سالها پیش چاپ آنرا به‌تأخیر انداخته‌ام»[۱۹]

نه‌تنها **آپولی نر** و **سو پروی یل** بلکه **آراگن** نیز از ده‌سال پیش تاکنون نسبت به‌شعر فارسی حساسیت نشان میدهد **(الزا-۱۹۵۹)** و **(دیوانهٔ الزا-۱۹۶۴)**. نویسندگان نامدار دیگری نیز در این نکته همداستانند. از همین رو دنبالهٔ این کتاب به بررسی **تأثیر ادبیات فارسی در ادبیات قرن بیستم فرانسه** خواهد انجامید و این دوره از پژوهشهای نگارنده عنوان کلی **«سفری در رکاب اندیشه»** را بخود گرفته است که متن فرانسهٔ آن نیز انتشار خواهد یافت.

یادداشتها

۱ ـ این‌عنوان تعریضی‌است برضرب‌المثل فرانسوی که جنبهٔ کنائی‌دارد زیرادرزبان‌فرانسوی‌عبارت «چگونه ممکنست‌ایرانی بود؟» مفهوم‌تحقیرآمیزی پیداکرده است . اصل این عبارت ازکتاب « نامه‌های ایرانی » بقلم منتسکیو وارد زبان جاری مردم فرانسه شده است .

۲ ـ هانری دومن ترلان: « **بادبزن آهنین** »، چاپ‌فلاماریون پاریس، ۱۹۴۴ ، ص۲۲ ج۱۰.

۳ ـ ایوون داوه : «پیرامون مائده‌های زمینی»، چاپ گالی‌مر، ۱۹۴۸

۴ ـ نامهٔ ژاك‌ناویل(ازطرف کمیتهٔ ژید) به دکترحسن هنرمندی(منتشر نشده) تاریخ ۹ مارس ۱۹۶۵.

۵ ـ «عارف بزرگ هند **کبیر** نام خودرا از طریق دریانوردان ایرانی که به‌هندمی‌رفتندبیاد گاریکی‌ازقدیسان شیرازکه **شیخ کبیر** نام داشت‌بر گزیده است » لویی ماسین‌لون : **روح ایران** ، چاپ‌آلبن میشل ، پاریس ، ۱951 ، ص۹۸

۶ـ ژید: گزارش روزانه(۱۹۳۹-۱۸۸۹م)چاپ پله‌یاد، ۴اوت۱۹۳۰ ص ۱۰۰۵

۷ ـ همان کتاب ، همان صفحه .

۸ ـ ← تنی‌سن و شعر فارسی بقلم یوهانان (ژ.د) در مجلهٔ انگلیسی «مدرن‌لنگویج» شمارهٔ ۵۷ : سال ۱۹۴۲

۹ ـ ژید : سکه سازان ، چاپ دوم ترجمه بقلم دکتر حسن هنرمندی ص ۱۵۲

۱۰ ـ ژید : رمان ، چاپ پله‌یاد ، ص۱۰۰۵

۱۱ ـ من ترلان : بادبزن آهنین ، ص۲۲
۱۲ ـ ژید: بهانه‌ها، چاپ مرکوردوفرانس ، پاریس ۱۹۶۳ ، ص۱۲
۱۳ ـ پروفسور ژان دوله ، جوانی ژید ، ج ۱ ، ص ۳۷۷
۱۴ ـ مجلهٔ پارس ، شماره ۳ ، سال اول، مه۱۹۲۱ ،ص ۳۴-۳۳
۱۵ ـ مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ترجمهٔ دکتر حسن هنرمندی ، ص۲۸۹
۱۶ ـ همان کتاب ، ص ۵۲-۱۵۱
۱۷ ـ قابوسنامه ، باب اول درشناختن ایزد تعالی
۱۸ ـ ژید : مائده‌های زمینی ، چاپ دوم ، ص۷۳
۱۹ ـ من ترلان : « **بادبزن آهنین** » ، ص۱۴ . کتاب «المرادی‌یل» بعدها بنام « **بازهم لحظه‌ای خوشبختی** » بسال ۱۹۵۸ درپاریس بچاپ رسیده است .

دنبالهٔ ص ۵۴ خیام :

فردوس دمی ز وقت آسودهٔ ماست
دوزخ شرری ز رنج بیهودهٔ ماست

دنبالهٔ ص ۱۵۴ سعدی :

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است
تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است

خنك آن درد که یارم به عیادت بسر آید
دردمندان چنین درد نخواهند دوا را

آنچه نفس خویش را خواهی حرامت سعدیا
گر نخواهی همچنان بیگانه را و خویش را

دنبالهٔ ص ۱۶۸ مولوی :

از که بگریزیم از خود، این محال!

ژید :

مانند ملکوت خدا، دوزخ نیز در
درون ماست .
سکه سازان، یادداشتها ص ۶۵۲

بهترین طرز تربیت در دنیا در
غرایز بد ارزشی ندارد
سکه‌سازان چاپ دوم ص ۱۰
اگر دوست‌داشتن‌شما مرض است
من‌ترجیح میدهم شفا پیدا نکنم
سکه‌سازان، ص ۲۹۷
خوشبختی‌من‌در افزودن‌خوشبختی
دیگرانست . من برای خوشبختی
خویش به‌خوشبختی همگان‌نیازمندم.
مائده‌های‌زمینی، چاپ‌دوم‌ص ۲۹۰

وه که‌اگر می‌توانستم‌از خود بگریزم!
مائده‌ها، ص ۲۷۱
آه! اگر می‌توانستم‌خودم‌را به‌همراه‌نبرم.
سکه‌سازان ، ص ۱۲۷

حاشیهٔ ص ۲۷ تعریف ملامتی‌نقل بمعنی ازعبارات عربی‌عوارف المعارف سهروردی (باب‌هشتم) .

حاشیهٔ ص ۱۸۹

ژید دربارهٔ وایلد نیز چنین می نویسد :

« برخی از مردم او را به یك «باکوس»
آسیائی همانند می کردند .»

بهانه‌ها ، ص ۱۲۶

حاشیهٔ‌ص ۲۲۷ تاگور تصویری ازخیام ساخته است (سعیدنفیسی مقدمهٔ خیام به فرانسه اثر اعتصام‌زاده ص ۱۷)

ترجمه ومعرفی آثار ژیددر ایران

۱۳۲۷ – «اطلاعات ماهانه»، مجلهٔماهانه، یك صفحه زندگی‌نامه و آثار ژید بقلم ش . شفا

۱۳۲۷ – آهنگ روستائی

از این کتاب دو ترجمه به فارسی انتشار یافته است :

۱ – خلاصه‌ای بقلم‌شفا

۲–ترجمهٔ‌کامل‌بقلم ا .لاله‌زاری،ناشر:صفی‌علیشاه مقدمه بقلم باقر ادبی

۱۳۲۸ – «درتنگ»

ترجمه بوسیلهٔ توکل و سیدحسینی . تجدید چاپ ۱۳۴۲ ناشر : بنگاه اندیشه .

۱۳۲۸ (؟) – رذل (ترجمهٔ ضداخلاق) ، بوسیلهٔ علی پاکبین .

۱۳۲۹ – مکتب‌زنان ترجمهٔ توکل و سیدحسینی

۱۳۲۹ – پرومته در زنجیر نامضبوط ترجمهٔ عباس‌شوقی. ترجمهٔ دوم این کتاب بعنوان « پرومتهٔ سست زنجیر » در سال ۱۳۳۶ – بوسیلهٔ غلامرضا سمیعی ، ناشر بنگاه اندیشه چاپ شده است .

۱۳۳۲ - تزه

۱ - ترجمۀ خواجه‌نوری (ازمتن‌فرانسه)

۲ - ترجمۀ غ. فارسی از متن عربی دکترطه‌حسین

۱۳۳۳- بازگشت ازشوروی و تنقیح‌بازگشت از شوروی‌ترجمۀ جاودان یاد جلال آل‌احمد دردشناس بزرگ «غربزدگی».

۱۲۳۴ - «مائده‌های زمینی» و «مائده‌ها تازه» (با مقدمه وحواشی و اشاره به سرچشمه‌های اصلی‌الهام ژید در ادبیات فارسی) ۳۰۸صفحه مصور - ترجمۀ حسن هنرمندی، ناشر امیرکبیر

ترجمۀ (فقط) «مائده‌های زمینی» در همین سال بقلم آل‌احمد و داریوش بوسیلۀ بنگاه ترجمه و نشر کتاب انتشار یافت اما دو سال بعد، همان قسمت ازطرف ناشر با تغییراتی به‌امضای سیروس ذکاء منتشرشد.

۱۳۳۵ - سکه‌سازان

ترجمه و مقدمه و حواشی بقلم حسن هنرمندی

۱۳۴۰ - درخت سیزدهم

نمایشنامۀ تك پرده‌ای ترجمۀ احمد شاملو در کتاب هفته شمارۀ۶

۱۳۴۱ - بازگشت‌کودك ولگرد [=اسرافکار]

ترجمه دکتر منشی زاده در کتاب هفته شمارۀ ۳۲

۱۳۴۳ - ایزابل

ترجمۀ اسمعیل سعادت، چاپ جیبی

۱۳۴۷ - اندرزها به نویسنده‌ای جوان (مجموعۀ چند مقالۀ ژیداز منابع گوناگون) ترجمۀ سیدحسینی، ناشر: متین

۱۳۴۸-مائده‌های زمینی ومائده‌های‌تازه، ترجمه‌ومقدمه وحواشی با اشاره به سرچشمه‌های‌الهام ژید در ادبیات فارسی، ترجمۀدکترحسن

هنرمندی ، مصور ، ۴۱۰ ص ناشر : زوار

۱۳۴۹ ـ سکه سازان همراه با یادداشتهای سکه "سازان"، ترجمه و مقدمه و حواشی با اشاره به‌برخورد ژید با اندیشهٔ ایرانی دراین کتاب، ترجمهٔ دکتر حسن‌هنرمندی ، مصور ، ۶۸۰ ص ناشر زوار .

مقاله به فرانسه (بقلم دکتر حسن هنرمندی)

آندره‌ژید و ادبیات فارسی

ژورنال دو تهران ، شمارهٔ ۶۴۵۶ ، سوم بهمن ۱۳۳۶ ، ص ۳

چگونه ممکن است ایرانی نبود ؟

ژورنال دوتهران ، شمارهٔ ده‌هزارم ، هفتم بهمن ۱۳۴۷ ، ص۹

صدسال پیش ژید زاده شد

همان روزنامه شمارهٔ ۱۰۲۴۹ ، اول آذر ۱۳۴۸، ص ۵

ـ علاوه براین ، ترجمه‌های ناتمامی از مکاتبهٔ ژیدووالری بقلم یدالله رؤیائی ومقدمهٔ ژید بر کتاب پرواز شبانهٔ سن تکزو پری ترجمهٔ پرویز داریوش ومقاله‌هائی بقلم‌بانودکتراقدس‌یغمائی ونیز اصغرزاده و نیرمحمدی و چند تن‌دیگررا باید براین‌فهرست افزودکه تکمیل آن به فرصتی دیگر برگزار می‌گردد .

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

پیوست

۱ ـ صفحات مربوط به ایران و ادبیات فارسی در آثار ژید

۲ ـ چند گواه

۳ ـ کتابشناسی مختصر

۴ ـ نامهای نویسندگان

۵ ـ نامهای آثار

۶ ـ کلمات و اصطلاحات «پارسی ـ عربی»

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

۱ـ صفحات مربوط به ایران و ادبیات فارسی در آثار ژید

دربارهٔ هزارو یکشب

[۱۸۹۶م]

من به او [عثمان] کتاب **هزار ویکشب** رامیدهم. یکشب کتاب را به برجی که خوابگاه‌اوست می‌برد تاآنرا با دوستش بخواند. فردا صبح ساعت ده، خواب‌آلود از راه میرسد و حکایت می‌کندکه او و دوستش قصهٔ **علاءالدین وچراغ جادو** را تادوساعت پس از نیمه شب خوانده‌اند، آنوقت می گوید: «شب خوشی را به شب نشینی گذراندیم.» «شب‌نشینی» برای او وقتی است که نخوابند.

برگهای راه
گزاش روزانه (۱۹۳۹ ـ ۱۸۸۹)
چاپ پله‌یاد، ص ۷۶

او [عثمان] همچنان با دقت هزار و یکشب را میخواند. سرگذشت‌علاءالدین رااز برمیداند و نامه‌هایش راچنین‌امضامی کند: «عثمان یا چراغ‌جادو»

همان‌کتاب، ص ۷۸

[۱۸۹۷ م]

ای «زبیده» ، من همان برده‌ام که صبحگاهان، در کوچه‌ای که به میدان عمومی پایان می‌یافت باو برخوردید . من سبدی تهی برسر خویش می‌بردم و درهمان حال که بدنبال شما می‌آمدم دستور دادید سبدرا برایم از بادرنگ ولیمووخیاروادویه‌وتنقلات گوناگون پر کنند . سپس چون‌از من خوشتان‌آمدو من از خستگی خودشکوه کردم ،خواستید تامراشب پیش دوخواهر خودوسه شاهزادهٔ«قلندر» نگاه دارید . و ماهریك ، بنوبهٔ خود به شنیدن سر گذشت دیگران که هر کدام از مانقل می‌کردپرداختیم. چون نوبت نقل بمن رسید گفتم : ای زبیده ، پیش از آنکه با شما دیدار کنم سر گذشتی در زندگی نداشتم و اینك چگونه ممکنست داستانی داشته‌باشیم . مگر شما همهٔ زندگی من نیستید ؟ و باربر هنگام گفتن این سخنان‌شکم از میوه‌ها می‌انباشت . (بیاد دارم که در کودکی خواب حلواهای خشکی را میدیدم که آنهمه در هزار و یکشب ازآن سخن گفته‌اند. از آن پس ، از این‌حلواهاکه با گلاب‌می‌سازندخورده‌ام ودوستی، از مرباهائی بامن سخن گفت‌که با «لیچی» ساخته میشود .)

مائده‌های زمینی ، چاپ دوم
ص ۱۵۱ ــ ۱۵۰

[۱۸۹۹]

سعی کنید بوسیلهٔ او [عثمان] همهٔ عربها را بشناسید . من‌آنانرا بسیار دوست میدارم . چیزهای زیادی بمن‌آموخته‌اند ــ بعدکتاب هزارویکشب را ــ که جلد چهارمش بزودی منتشر خواهد شد ــ بهتر خواهید خواند .

نامهٔ ژید به دوکوته
مجلهٔ جدید فرانسوی
سال دوازدهم ، شمارهٔ ۱۸۳
اول ژوئن ۱۹۶۴ ص ۱۱۴۶

[۱۸۹۹ م]

باعلاقهٔ بسیار هزارویکشب M [ماردروس] را میخوانمو بالذت می بینم که‌او تصحیحات مرا مراعات کرده است. به این‌ترتیب عبارت : « با اشارهٔ چشم یکدیگر را متقابلا به همخوابگی دعوت کردند » از منست . قصهٔ عالی سه قلندر .

نامهٔ ژید به والری (۱۱ ژوئیه ۱۸۹۹)
نامه‌های ژید و والری ، ص ۹۴۳

آیا نشانی ماردروس رامیدانی؟دلم‌میخواست مطلب کوتاهی را که دربارهٔ هزارو یکشب او نوشته‌ام برایش بفرستم .

نامه ژید به والری
(۲۴ژوئیه۱۸۹۹)

[۱۸۹۹ م]

آنژل عزیز ،

امروز جزیك کتاب برای تو نمی‌فرستم‌واین کتاب ارزش بسیار دارد . اینك کتاب هزار ویکشب که دکتر ماردروس به‌تازگی ترجمه‌اش کرده و باچاشنی عربی ،آنرا دوباره «هزارشب ویکشب» نامیده است .

ستایش مرا نسبت به این کتاب میدانید . پدرم نیز که‌این کتاب را دوست میداشت‌آنرا بسیار زود دردسترس‌من نهادبطوریکه فکر می کنم با کتاب مقدس اولین کتابی باشد که خوانده‌ام ، اما تصور می کنم که‌اگر تنها ترجمهٔ‌ماردروس درآنزمان وجودمیداشت، پدرم برای‌خواندن من کتاب دیگری برمی گزید .من بدشواری‌جرأت می‌کردم آنرا بشما بدهم وبرای‌این‌تصمیم مقدمهٔ‌آرام و اطمینان‌بخش آن لازم بود که ضمن آن مترجم سادگی و پاکدلی قصه پرداز را ضمانت می کند .

درگذشته مرا نسبت به ترجمهٔ گالان هشدارداده بودند. گفته و تکرار کرده بودند که او در ترجمهٔ خود هر نوع آزادی

بخود میداد اما این آزادی را از قصه‌ها باز می گرفت . من براثر فقدان ترجمۀ بورتون Burton که در فهم زبانش اشکال دارم توانستم متن آلمانی وایل Weil را بخوانم و متوجه شوم که ترجمۀ گالان بیشتر احترام لوئی چهاردهم را مراعات می کرد تا شهریار را. و گالان (علاوه برموارد دیگر) بطور منظم عبارات شاعرانه‌ای را حذف می کرد که در قصه‌ها بسیارست و یکی از اختصاصات بسیار جالب آنهاست و مجموع آنها می‌تواند جُنگ بسیار مهمی را تشکیل دهد .

انتقاد برترجمۀ گالان آسانست . بیهوده نیز هست . در آندوره قصد این بود که آثاری را که ادعای ترجمه‌اش را داشتند بذوق فرانسوی محدود کنند . قریب پنجاه سال بعد آبه‌پره‌وو Prévost در مقدمۀ ترجمه‌اش می‌نوشت : « من باتوجه به عادات مشترك اروپائیان آنچه رااز عادات انگلیسیان برای ملت‌های دیگر زننده است حذف کرده یا کاهش داده‌ام». زندگی نامه نویس پره‌وو می‌افزاید : «ذوق او بیش از آن مطمئن بود که خود را به ترجمۀ متن اصلی محدود کند . » . گالان نیز «ذوق بسیارمطمئنی» داشت. این جمله‌هاامروز می‌خندانند اما فراموش می کنیم که در دورۀ لوئی چهاردهم ، فرانسویان بیش از ما حق داشتند شیفتۀ فرانسه باشند .

زبان گالان مطبوع و در خواندن دلپذیر است [...] جنبۀ شرقی ضعیف آن لطفی را دربردارد . به هرحال شاید ترجمۀاو بعنوان آشنائی مقدماتی بی‌سود نبود...

[ژید در اینجا به تفصیل از دلبستگی خود به هزارویکشب سخن می گوید ودر تأیید امتیاز ترجمۀ دکترماردروس اصرار می‌ورزد که البته جنبۀ تاریخی دارد و درزبان فرانسه برای سنجش دوترجمه جالب است اما چون اصل کتاب در دسترس فارسی زبانان است از ترجمۀ این قسمت خودداری شد.]

بهانه‌ها ، ص ۸۸

[ژید یکباردیگر بهنگام انتشار ترجمۀ جلد چهارم هزارو یکشب که به خود او تقدیم شده است می‌نویسد :]

می‌توان کتاب مقدس را دوست داشت و بهیچوجه آنرا نفهمید . می‌توان هزار و یکشب را دوست داشت و بهیچوجه آنرا نفهمید . اما من با انبوه اندیشمندان از دودسته ، بخاطر دو نوع روحیهٔ آشتی‌ناپذیر هماهنگی دارم: کسانی که در برابر این دو کتاب به هیجان در می‌آیند و کسانی که این دوکتاب برایشان « بسته » میماند. آیا باید برایشان‌افسوس خورد ؟ نه ، بی‌شك اینان لذت‌های دیگری دارند . اما بااینان من نمی‌توانم تفاهمی داشته باشم وآنچه برایشان جالب است مرا چندان بخود نمی‌کشد و متقابلا وقتی‌آنان به حرف من گوش میدهند اشتباه می کنند.

به برکت کدام تصادف میمون ، دکتر ماردروس که هم شرقی و مسیحی و عربی‌دان از کودکی و ادیب مسلم فرانسوی است با حقوق وارث قانونی منحصر به فرد بدنیاآمده است تااین‌ادبیات ستایش‌انگیز را بما معرفی کند ومن نیز درست هنگامی بدنیاآمده‌ام که سخن او را بشنوم و نوشته‌اش را بخوانم ... همین نکته موجب آنست که من از تبریك به هردونفرمان خسته نمیشوم .

در **هزارشب‌ویکشب** ، همچنانکه در **کتاب‌مقدس**، یك‌ملت به تمامی خودراعرضه میدارد وچهره می‌نماید.قصه هیچ نکتهٔشخصی ادبی ندارد و تنها قسمت‌های تغزلی کتاب بما می‌فهماندکه مردی حضور داشته و سرودی سرداده است . قصه عین صدای ملت است ، کتاب **اوست** . و این مجموعهٔ کتابها و ادبیات نمایشگرهمهٔ وجود اوست و جز این چیزی پدید نیاورده است . از این ببعد برای من چه اهمیت دارد که قصه درجائی بلنگد یا روایت گرنرمشی کم‌داشته باشد و یا گاه فلان گریه و مویه کوتاه شده باشد وفلان خنده‌صریح و خشك جلوه کند . اینجا دیگر پای یونان و آهنگ‌های خندان، یا«رم»وخشونت‌لاتین‌درکارنیست.اینجانژاد دیگری سخن‌می گوید. او را باید همچنانکه هست پذیرفت یاآنکه حرفش‌رابهیچوجه گوش نکرد . این کتاب را همچنانکه سفر می کنیم می‌خوانیم گیرم‌بی زادوتوشه سفر کرده باشیم ؛ نبایدچیزی بهمراه برداشت ، بایدهمه چیز را فراموش کرد . اینجا مانند بغداد جامهٔ اروپائی ناجور

می‌نماید. اگر نمی‌توان ابتدا به جامهٔ اعراب درآمد، باید عریان درآن واردشد.

من این خوشبختی را داشتم که دراین کتاب عریان وارد شدم:

میخواهم بگویم که به گمان‌من‌این کتاب باکتاب مقدس‌اولین کتابیست که خوانده‌ام. قصه‌های گیرا: جای‌دیگرجذبه وشادیهای کودکی خود را وصف کرده‌ام... با اینحال من از این کتاب چه می‌شناختم! آنچه یك ترجمهٔ نخستین چاشنی زده، حذف شده، می‌توانست مرا باآن آشنا گرداند. خوشبختانه! زیراااین‌ترجمهٔ گالان بایستی طراوت وطعم‌مسلم وحتی گوئی بکارت‌کتاب رابرای ترجمهٔ ماردروس دست نخورده میگذاشت. من‌امروز ضمن خواندن آن خوشحالی‌کامل و لذت‌کودکانهٔ خود را بازمی‌یابم.

من ابتدا عریان وارد این کتاب شدم! اکنون بجامهٔ عربها درمی‌آیم. گذشته، آینده، قوانین، مذهب، اخلاق‌وادبیات رافراموش می کنم‌وخودم‌رااز لحظهٔ‌حاضر لبریز می‌سازم وهمچنانکه در سفر چنین می کنم، مواظب هستم‌که خود را شاخص نکنم‌تاآنکه خودم هم متوجه خودم نباشم. پس‌از اندکی متوجه میشوم که‌اینکار دشوار نیست و من برای‌آنکه‌به همه شبیه باشم‌کاری ندارم‌جزاینکه خود را تاآنجا رهاکنم که **طبیعی** باشم. نه از آنروکه ذوق خاص عربها را در خودم کشف می کنم بلکه خلق و خوی هر کسی‌دراینجا [دنیای هزارویکشب] معمولا وبطور طبیعی انسانی است. در اینجا، همچنانکه در **کتاب مقدس** هیچ تهدید آسمانی انسان را ازلذتش‌باز نمیدارد. در اینجا غریزهٔ تنها، جذاب یازننده، آنچه را خداوند فراهم‌کند یا نه پیشنهاد می کند.

در این چهار جلد، تنها یك قصه، یك قصهٔ کوتاه چهار صفحه‌ای، که گوئی از سنتی دیگر و انگار«دخیل» است‌نمونه‌ای از سماجت بدست میدهد:

چوپانی درخلوتگاه خود دچار وسوسه‌می گردد. خداوند برای آزمایش او اجازه میدهد‌که دختر کی خندان روی«که باپسر اشتباه‌پذیر بود»بدیدارش برود. غارچوپان بورود جوان‌یکسره عطر

آگین میشود وچوپان‌حس می کندکه«پیکرپیرش به‌لرزه در افتاد.»
اما [دربرابر خواهش‌تن] مقاومت می‌ورزد . جوان‌اصرار می کند ،
چوپان همچنان به مقاومت ادامه میدهد . سپس یکباره «روبدیوار»
برمی گرداند. بتصور من یعنی رو به خدا ــ بطوریکه جوانك که‌سرشار
از زیبائی است فریاد میزند : «ای چوپان مقدس ، شیر بزهایت را
بنوش و از پشم آنها جامه بپوش و پروردگار خود را در انزوا او
آرامش دل خود نیایش کن ! » و ناپدید میشود . **شهریار** پیر که
این نتیجه گیری نامنتظر خشمگینش می کند لحظه‌ای وحشت زده ،
فریاد میزند : «شهرزاد، در واقع‌مثال چوپان‌مرا بفکر فرومی‌برد!
و نمیدانم که‌آیابرایم بهتر نباشد که من نیزدرغاری‌عزلت‌بجویم...»
خوشبختانه بسیار زود می‌افزاید : « اما ابتدا دلم میخواهد دنبالهٔ
سرگذشت جانوران و پرندگان را بشنوم ! » بطوریکه‌مسیر قصه که
یك لحظه آشفته شده بود ادامه‌می‌یابدوشهریار ،شب بعد،می گوید:
«شهرزاد ، سخنان تو مرا بسوی‌اندیشه‌هائی می‌راندکه کمترسرکش
است .»

. . . .

همچنین «گفتار جانوران وپرندگان» گیراست. شهریار
ابتدا می‌پرسد :

ــ آخر جانوران و پرندگان‌چه چیزی می‌توانندبگویند؟
به چه زبان حرف میزنند ؟

شهرزاد بی‌درنگ پاسخ میدهد .

ــ به شعر ونثر ، به عربی فصیح .

و پس ازحرف زدن جانوران ،شهریارنمی‌تواندخودداری
کند و فریاد میزند :

ــ سخنان‌اینها چه جالب‌است واین حیوانان چه‌استعدادی
دارند !

با اینهمه ، طاووس نر وماده ، مرغابی ، شتر واسب‌الاغ
بقدری طبیعی سخن گفته‌اند که نمی‌توان حرف دیگری بآنهانسبت
داد و این حرفها فقط برازندهٔ آنهاست .

از میان همهٔ حرفهای دیگر ، حرفهای الاغ جالب است.

الاغ آنچه را انسان برسرش آورده نقل می کند و شکوه دارد و به شیرجوان می گوید :

ـ «بدان که من مرکوب او هستم»

آنگاه هریك از ابزارزین وبرگ خود را وصف می کند و می‌افزاید :

ـ بعد سوارم میشود و برای اینکه من تندتراز آنچه در قدرت دارم بدوم باسیخی کفل و عقب مرا سیخ میزند . و اگر از فشار خستگی کند راه بروم، فحشها وبدزبانیهائی نثارم می کندکه‌تنم را می‌لرزاند . باآنکه الاغ هستم ، مثلا در برابر همه چنین لقبم میدهد : « م ... خ ... قحو ... جا ... »

آقای ماردروس کلمات را با تمام حروف می‌نویسد واز این نظر براو خرده می گیرند اما خرده گیری نامعقولیست . به‌او می گویند (و این سخن به حقیقت نزدیك می‌نماید) که این کلمات گرچه درزبان مؤدب ما بسیار خشن است در آنجا همین ارزش را ندارد ، و بقدری رایج است که مایهٔ تعجب کسی نمیشود . (من با وجود عربی‌اندکی که میدانم‌توانسته‌ام این کلمات‌را برلبان کودکان خردسال وپاك تشخیص دهم) ؛ و مترجم‌باید معادل آنها را پیدا کند. [. . .] اما درآنصورت [در زبان ما] آیاالاغ ناراحت میشد؟ [...]

از نظر خرده گیران ، به بهانهٔ آنکه فلان کلمه « رایج است » باید از زبان عربی طعم خاص خودش راحذف کرد . مسلم است که هر زبان سرشار از تعبیرهای بسیار رایج که نمی‌توان معنی نخستین آنرا باز یافت . تصویر در پس کلمه پنهان میشود و سرانجام‌کاملا ناپدید می گردد. جامهٔ‌آراسته ونایاب،لباس هرروزه میشود . از همین نظر است که بسیاری از جمله‌هاکه دراینجابنظر مانشانهٔ ذوق مقتدرولطف‌شوخی‌آمیزاست‌عبارات مبتذلی‌درآنجاست. اگر ماردروس ، همچنانکه از اوشکوه کرده‌اند ، به هراصطلاح ، ارزش کامل و برجستهٔ خودآنرا میدهد آیا باید براو خرده گرفت؟ البته نه.اگر او اثر نویسنده‌ای را ترجمه می کرد ممکن بودگاهی اشتباه‌کند وچیزی را باو نسبت دهدکه در اثرش‌نیست‌اما مؤلف این

اثر ناشناخته است . در اینجا یك ملت سخن می گوید ، زبانش را خودش ساخته است ، و دکتر ماردروس که به‌هر کلمه ارزش کامل و ابتدائی آنرا میدهد بما امکان میدهد بهتر وارد اندیشهٔ ملت وفکر او **درحال ساختمان** آن بشویم و در نتیجه کاریك نویسندهٔ خوب‌را انجام‌میدهد .

«شناساندن یك جهان به‌جهان دیگر»اینست دعوی‌مشروع او ،این چیزیست که ماردروس وعده‌میدهدو ما میخواهیم .او بوسیلهٔ **معادل** گرچه بسیار دقیق ازاینهمه چه‌چیز بمامی‌توانست نشان‌دهد؟ ماالبته باخواندن این‌قصه‌ها باچنان‌اقتباسی می‌توانستیم ارزش‌واقعی ادبی آنها را حدس بزنیم‌اما چنین ارزشی ندارند یا دست‌کم ازاین نظر چندان مهم نیستند .

[ژید دراینجا بخود وعده‌میدهدکه بازهم دربارهٔ جلدهای آینده سخن بگوید .]

بهانه‌ها ، «چند کتاب»
مرکوردو فرانس (۴۵۹۱)
مجموعهٔ آثار ، ج ۳ ، ص ۴۳۳ تا ۴۳۵

[۱۹۰۰]

کتاب هزار و یکشب جلد ششم ، ترجمهٔ کامل و کلمه به‌کلمه از متن عربی

تاکنون پنج جلد انتشار یافته است . اینك جلدششم ، وما برای این جلد و ده‌جلد دیگرتعجبی خستگی ناپذیر خواهیم‌داشت.

در اینجا ، برای نخستین‌بار ، چهرهٔابونواس را می‌بینیم که هویدا میشود ، این شاعر عجیب ، دائم مست ، . . . عیاش نیمه دیوانهٔ هارون‌الرشید که هم بخاطر بذله‌ها و نکته گوئی‌هایش مشهور است و هم بخاطر شعرهایش ـ شعرهائی که کودکان تونس بادو «سو»در دکه‌های‌چوبی،باحکایات‌خلاف عفت وعامیانه میخرند همچنانکه کودکان با تربیت ما در اینجا قصه‌های « دوگس کلن »

یا «بایار» را میخرند ـ این ابونواس بود که درپاسخ هارون‌الرشید که از او خواسته بود کمی دربارهٔ مستی سخن بگوید ، گفته بود :

ـ یا امیر ، چه می‌توانم کرد : مستی خودم را نمی‌توانم ببینم پس مستی دیگرانرا چگونه بشناسم ؟ زیرا برسفرهٔ میخانه من همواره اولین و آخرین نفر هستم» .

اما ماجرائی که امروزهمسرشهریار از اونقل می‌کندباب پسند شهریار نیست ومن‌تصور می کنم‌این‌نخستین شبی‌باشدکه شهریار خشم می گیرد و درهمان حال که دنیازاد چهرهٔ خود را در پس‌پرده پنهان می‌کند تا صدای خنده‌اش را بپوشاند ، شاه فریاد میزند : «من بهیچوجه این ابونواس را دوست ندارم . اگر دلت میخواهد هم الان سرت بریده شود ماجراهای او را حکایت کن . وگرنه ، برای آنکه امشب را به پایان بریم قصهٔ یك سفر را برایم نقل کن زیرا از وقتی که با برادرم شاه زمان پادشاه سمرقند عجم ، بدنبال ماجرای زن‌لعنتی‌ام ، در سرزمینهای دورگردش‌کرده و دستوردادم سرش را ببرند ، ذوقی برای **سفرهای آموزنده** پیداکرده‌ام .دنبال این مطلب قصهٔ مشهور سندباد بحری است .

[. . .]

از میان همهٔ **شبها** چهرهٔ پیری سندباد ستودنی‌ترین چهره‌هاست. در این قصه هیچ نکتهٔ وقاحت‌آمیز نیست و مطلب عوض میشود . این قصه در ترجمهٔ جدیدش کمتر ما رامتعجب می‌سازد اما بگمان من‌همین ترجمهٔ جدید بیش‌ازهمه، ترجمه‌های قبلی را بدست فراموشی می‌سپارد . مقصودم اینست که در چند قصهٔ آمیخته با دسیسه‌های عاشقانه‌تر و شکوه‌آمیزتر ، نوعی لطف کاهش یافته که گالان بطور مصنوعی در ترجمهٔ خود داده است می‌توانست باب پسند باشد : قصهٔ ماردروس ، نکته به نکته برروی قصهٔ گالان قرار می گیرد و کاملاً جانشین‌آن میشود وازآن درمی گذرد.

من نمی‌توانم دوباره این ماجراها را که همه میدانند [. . .] نقل‌کنم . این طعم در روح مطلب وجود دارد ، مانند طعم ظریف وگیج کنندهٔ برخی ادویهٔ شرقی آنرا عطر آگین و سنگین

می کند. ماچه قدر از یونان دوریم ! در اینجا که حتی، با **اودیسه** می‌توانیم‌زیاد نزدیك شویم .اما سندباد مانند اولیس هیچ زنی ،هیچ فرزندی،هیچ سگی را درانتظارخود ندارد.حتی‌عواطف هم‌اورا رنج نمیدهد. هیچ موجودی‌آزادتر، وارسته‌تر، گسیخته‌تر از اووجود ندارد . حتی گوئی « چهره »ای جز همانکه ماجراهایش برای او ساخته ندارد . اگر یگانه هوسی که او را بسوی ماجرا می کشاند ، یعنی همین کنجکاوی خستگی‌ناپذیر ، اورا بی‌شخصیت جلوه‌میدهد، این هوس نه تنها درسر گذشت سندباد بلکه‌درهمهٔ این قصه‌های‌عربی وجود دارد ودرمقایسه باآن، درادبیات و اساطیر یاقصه‌های عامیانهٔ ما آنهمه‌جا به کنجکاوی داده نشده است . کنجکاوی **پاندور**، کنجکاوی حوا یا پسیشه از نوعی‌دیگر است و چقدر . . . .غربی است ــ دراین‌باره گفتنی بسیار است . [. . .]

توجه داشته باشیم که در سنت غربی ، کنجکاوی خاص زنانست و مردان از این بابت حقی‌ندارند . برای اینکه‌کنجکاوی دراینجاناتوانی‌است‌اما درآنجاکاملانشانهٔ‌جرأت وشهامت‌است. نوعی آزمندی روح وحس است‌که ذوق **حال** رابسود اتفاقی‌ترین‌ماجراها تباه می‌سازد. میل استقبال از خطر است‌که هرجاکه‌آسایش زندگی فراوانتر باشد ، زیادتر میشود. سندبادداموال بسیاری رامالك‌است. پیش از آنکه خسته شودآنرا پخش می کندگوئی در تجمل ورفاه فقط احساس‌اشباع شدن وملال‌او رابه عزیمت وامیدارد. ماجراهای او ، هفت‌بار ، بسیار دشوار است :هفت‌بارازعزیمت پشیمان میشود. هربار که طریق تازهٔ مردن پیش می‌آید ، همانکه تازه از چنگش جسته بود ، بارها ترجیح پذیر بنظرش جلوه می کند . باری !هیچ چیز خسته‌اش نمی کند هنگامی‌که می‌تواند خود را به خطر بیندازد و فتحی در پیش ندارد. بی‌آنکه بهیچوجه جنگجو باشد در روحش بازرگان باقی می‌ماند . هنوز از چنگ مرگ نجسته ، به‌قاچاق می‌پردازد ، شهامتش جنبهٔ منفی دارد. فقط مقاومت‌است . از خودش خوب دفاع می کند وبامهارت مقاومت می‌ورزدکه‌تسلیم مرگ‌نشود. پس از یك آزمایش تازه می گوید:«حرکت اولیهٔ من ، این بودکه بروم خودم را بدریابیندازم و ازیك زندگی حقیر و پرازخطرهای

وحشتناك خلاص شوم اما در بين راه توقف كردم زيرا **چون روح چيز بسيار گرانبهائی است** روحم رضايت نميداد.وحتی انديشه‌ئی كه رهائی من در آن بود بمن تلقين نكرد . »

آنچنانكه دوحالت مدام‌درپی‌هم تكرار ميشود . بطوريكه گاه می گويد : « درزندگی لذت بخشی كه‌پس از سفرم داشتم ، در ميان ثروت و شكفتگی ، كاملا خاطرهٔ رنجهای‌تحمل كرده‌وخطرهای پيش آمده را از ياد بردم و سرانجام ازبيكاری يكنواخت زندگی خودم در بغداد خسته شدم . » و گاه در ميان سختی‌ها و محنت‌ها می گويد : «ای سندباد تسكين ناپذير، تولايق همين سرنوشتی!... بدبخت . چه احتياجی داشتی كه بازهم سفركنی ، در حالی كه در بغداد در عين عيش‌ونوش زندگی می كردی ؟ چيزی از سعادت كم نداشتی . » اما البته به‌خطر افتادن راكم داشت ...

دلم ميخواست‌ازسندباد ديگری نيز حرف بزنم. ازسندباد «بری» ، كه در ترجمهٔ گالان هندباد ، ناميده ميشود . از باربر ، ازمستمع قصه‌های شگفت‌آوری كه صبح سندباد برايش نقل می كندتا (باچه‌احتياط شوخی آميزی!) به‌او نشان بدهد كه‌اين‌يك نبايد بر ثروت او حسد برد زيرا اين‌ثروت ميوهٔ رنجهای فوق‌العاده‌ايست. اما اين رنجها بقدری تعجب‌آور ، غير منتظرو ناشنيده است و چنان‌بخوبی نقل ميشود كه بيش از آن ثروت رشك‌انگيز است ـ دلم ميخواست چهرهٔ سندبادبيمار راباچهرهٔ باربرقصه‌های‌اولی‌وچهرهٔ‌خوابيدهٔ‌بيدار و بسياری ديگر بسنجم تا از عواطف طبقات اجتماعی كه مخصوص همهٔ اين قصه‌هاست حرف بزنم و (اگر بتوانم‌بگويم) ازخاصيت‌نفوذ پذيری‌اين طبقات،از عشق آنچه نيچه «همنشيی‌های بد» می‌نامد... اما منتظرم كه جلدهای ديگر از چاپ درآيد .

بهانه‌ها ص ۱۰۳ تا ۱۰۶

... پل‌والری ـ نزديكترين دوست ماردروس ، مترجم هزارويكشب

نامهٔ ژيد به ورهارن (شاعربلژيكی)
نامه‌های‌ژيد ، ريلكه ، ورهارن

[۱۹۰۴ - ۱۹۰۳]

عثمان بمن می گوید، آیا درهزارویکشب قصهٔشاهزاده‌خانم دانشمند را خوانده‌ای ؟ می‌بینی که اصلا خبری از علم در آن نیست !

آمنتاس ، چاپ گالی‌مر ۱۹۴۶
ص ۱۸۵

من در این فکر هستم که مسافرث پیش از نقشه‌های جغرافیائی و بی‌فهرست دقیق و مشخص مناطق شناخته شده چگونه صورت می گرفت. این عبارات سندباد را دوباه میخوانم : « دیدیم ناخدا دستار برزمین‌انداخت ، صورتش راسیلی‌زد ، ریشش راکند، در وسط کشتی با غصه‌ای وصف ناپذیر ازپادر افتاد . آنوقت همهٔ مسافران و تاجران دورش کردندو از اوپرسیدند : ای‌ناخدا ،آخر چه خبرشده ؟

- ای مردم مهربانی که اینجا جمع شده‌اید بدانیدکه ما باکشتی گم شده‌ایم ، از دریائی که بودیم خارج شده‌ایم و وارد دریائی شده‌ایم که راهش را نمی‌شناسیم .»

من در اندیشهٔکشتی سندباد هستم . . .

«تحول تئاتر»
بهانه‌ها ، ص۱۵۴

[پس از جداشدن از دوستی که قصد جهانگردی طولانی داشت]

پس از اینکه مرا ترك کرد مدتی دراز درفکر سندباد ، کروزوئه و رمبو بودم،اینهائی که‌خدادر دلشان‌این‌غریزهٔ خانه‌بدوشی رانهاده،این عشق مضطرب ، بیحوصله دربرابر قراردادها ، همواره در جستجوی ماجرا ، و این نیاز هواعوض‌کردن ، گوئی بالی‌سبك برای پرواز به برخی‌از دانه‌ها میدهدکه خاك زادگاه‌خودراباوزش اولین نسیم ترك می‌کنند ... ومن غمگین و عاقلانه سخنان «قرآن» را تکرار می‌کنم که درکتاب هزارشب‌ویکشب زندیق ، به پسرش می گوید تا او را از سفرباز دارد :

ـ خوشبخت آنکه‌ازمیوه‌های‌زمین خود تغذیه می کند ودر سرزمین خود وسیلهٔ‌خشنودی خاطر بدست می‌آورد .

بهانه‌ها ، ص۲۲۷

[۱۹۱۱]

یادداشت برای هزار ویکشب

« تخیل است که او را برای قمار به هیجان در می‌آوردو ثروت آینده و لذتی را که این ثروت وعده میدهد بارنگهای بسیار غلیظی در برابر چشمش می گسترد ...

گزارش روزانه (۱۹۳۹ـ ۱۸۸۹ م) ص۸۱۱

مسلم است که اگر قرآن ، از همان آغاز منع قمار را مایهٔ حفظ اسلام قرار نمیداد و تخیل مسلمانان را بسوی کشف گنجینه رهبری نمی‌کرد ، ملت‌های مسلمان خود در این راه پیشقدم میشدند .

(بورکهارت . رستاخیز ۲ ، ص ۱۹۴ ـ ۱۹۳)

بسیار مهم برای اینکه‌توجه‌کنیم‌چرا قمار درهزارویکشب وجود ندارد .

(گزارش روزانه (۱۹۳۹ ـ ۱۸۸۹) ص ۵۵ ـ ۳۵۴ و ۸۱۱

[۱۹۱۴]

باید بشما اعتراف کنم‌که ذوق زیادی برای مطالعه ندارم . درواقع جزبرای قصهٔ روبنسن ونیز علاءالدین‌ذوق دیگری‌نداشتم . . .

دخمه‌های واتیکان ، رمان‌ها ،
چاپ پله‌یاد ، ص ۷۳۵

[۱۹۱۴]

در اولیس اندکی‌ازشخصیت سندباد و جوددارددومن‌میدانم که او افسوس « ایتاك » را میخورد اما یك بداقبالی او را بشیوهٔ

سندباد به شتابزدگی وامیدارد و برای این یك سندباد بمحض ورود چیزی‌مانع از عزیمت فوری دوباه نمیشد .

برخوردها، چاپ گالی‌مر
۱۹۵۱ ، ص۱۲۹

[۱۹۲۱]

در نوشته‌های نخستین‌او [فرانسیس‌ژام] ذوق‌شدیدی برای تصنع‌وجوددارد(و در کاراو باهوس‌جنبه‌های غیر بومی‌دادن، اشتباه میشود): آقای‌ولتر ،ماهیخوار ، سندباد و ...

گزارش روزانه ، پله‌یاد ، ص۸۲۴

[۱۹۲۱]

ادبیات کودکانهٔ فرانسه درآنهنگام‌جز نمونه‌های احمقانه چیزی‌نشان‌نمیداد ومن‌فکرمی کنم که‌او[منظور پدر نویسنده‌است] رنج می‌برداگر در دست من فلان کتاب«مثلا مادام دوسه گور»رامیدید که بعدها بمن دادند و من اعتراف می کنم که مانند تقریباً همهٔ کودکان هم نسل خودم ازخواندن‌آن لذتی شدید اما بی معنی بردم ـ البته خوشبختانه لذتی نه شدید تر ازآنچه هنگام گوش‌دادن قرائت پدرم که صحنه‌هائی‌ازمولی‌یر ،قسمتهائی‌از اودیسه، نمایشهای مسخره‌آمیز «پاتلن» ، ماجراهای‌سندباد یاعلی‌بابا‌و چند صحنه ازمسخرگی‌های کمدی‌ایتالیائی را برایم میخواند.

اگردانه نمیرد
گزارش روزانه ، پله‌یاد ، ص ۳۵۴

[۱۹۲۱م]

درحالی که«مامان»و«ماری»مشغول بازکردن‌جامه‌دانها بودند، من فرارکردم ، به باغ رفتم ،... با بازوان بلندکرده بطریق‌شرقی پیش میرفتم همانطور که دریك تصویر **هزارویکشب‌عزیز** دیده‌بودم

که رو به سندباد این حرکت ابراز میشد .

اگر دانه نمیرد
چاپ پله‌یاد ، ص ۴۲۷

[۱۹۲۶]

سه مرد وقتی دیدند ما نزدیك میشویم درمیان بوته‌ها پنهان شدند . به کمك دومترجم ـ «آدوم» و یکی ازجرگهٔ خودمان ، که هیکل عضلانی و هرکول آسا و چهره‌ای بسیار ظریف داشت و نامش ادریسه بود ولی ما را اوسندباد می‌نامیدیم ـ با بقیه که پنج زن و سه پسربچه بودند ، گفتگو کردیم .

سفر کنگو ، گزارش روزانه
چاپ پله‌یاد ، ص۸۳۹

دهکده دور نیست وما با آدوم و «ادریسه ـ سندباد» باراهنمای خودمان که یك فانوس در دست دارد بآنجا میرویم .

سفر کنگو، همان کتاب، ص ۴۱ ـ ۸۴۰
[یادداشت : در ص ۸۴۱ این کتاب ادریسه یکباره سندباد نامیده میشود.]

این پنج کلمه ، مانند یك عبارت وردآسای «سزام باز کن» بهشت شرم آوری بود که درآن شهوت آنهارا بکام خود می‌کشید . بوریس این نوشته را طلسم خود می‌نامید .

سکه‌سازان،
چاپ دوم فارسی ، ص ۳۱۰

[۱۹۴۰]

بالذتی گهگاه بسیار شدید کتاب « کی‌راکی‌رالینا » اثر «ایستراتی» را خواندم که طعمی بسیارمخصوص دارد ودر

عین حال یادآور برخی از قصه‌های **هزارویکشب** است.»

گزارش روزانه (۱۹۴۹ـ۱۹۳۹ م) ، چاپ پله‌یاد
ص۲۸

[۱۹۴۲]

قصه‌های آلمانی [...] که غالباً طرح بندی ظاهری ندارند، نیرومند، پرخون و سرشار از زندگی جلوه می کنند نه از روشنفکر مآبی. قصه‌هائی هست لطیف و گیرا مانند «مارین کایند» که بازتابی‌است غربی و مسیحی ازحکایت یکی از سه قلندر **هزارویکشب** . مترلینك در مجموعهٔ گریم هستهٔ اصلی «شاهدخت‌مالن» را یافته است.

مصاحبه‌های‌خیالی، چاپ گالی‌مر،
۱۹۴۲ ، ص ۷۳ ـ ۷۲

آیا آن قصهٔ زیبای هزارویکشب را بیاد می‌آورید که یك فقیر گرسنه میهمان غذای رنگارنگ بازرگانی‌ثروتمند میشود. چه طعامی ! چیزی کم ندارد. امابشقابها خالی میمانند . نام غذاهائی که بازرگان ثروتمند می‌برد جای خود غذا رامی گیرد ومردفقیر، از روی ادب باید تظاهر به خوردن آنها کند. ادبیات نیز غالباً ما را به چنین ضیافت‌هائی دعوت می کند !

مصاحبه‌های‌خیالی ،همان‌چاپ
ص۶۹ ـ۱۶۸

دربارهٔ حافظ

من همواره‌خوشبختی خود را از راه‌همگانی ساختن‌امور بدست آورده‌ام به نحوی که آنچه را در تملك من بودمانندساغری که به حافظ مستی می‌بخشد انتقال پذیرساخته‌ام.

گزارش روزانه، ج اول، پله‌یاد
ص ۸۸

باتواز القصر چه‌بگویم؟ باغی است همانند عجائب ایران، فکر می کنم، اکنون که‌باتواز‌آن سخن می گویم، آنرا برهمهٔ باغهای دیگر ترجیح می‌دهم.

هنگامی که شعر حافظ را می‌خوانم بیاد آن می‌افتم:

بیار باده‌که‌رنگین‌کنیم جامهٔ‌زرق
که مست جام غروریم و نام هشیاریست

مائده‌های‌زمینی، چاپ‌دوم
ص۱۵–۱۱۴

من‌ای‌میخانهٔ کوچك شیراز در اندیشهٔ توهستم، میخانه‌ای که حافظ می‌ستود. گوئی که‌حافظ‌مست‌ازشراب ساقی‌وعشق، خاموش، برایوانی که گلهای سرخ برآن سرمی‌سایند، حافظ در کنار ساقی خفته، شعر گویان در انتظار است، همهٔ شب در انتظار روزاست.

(دلم میخواست درروزگاری به‌دنیا آمده باشم که‌شاعر برای شعرسرودن جزشمارش اشیاءکاری دیگر نمیداشت. درآنحال، تحسین من پیاپی متوجه هریك میشد و ستایش او آنرا تأییدمی کردوهمین علت برای شاعر بس می‌بود.)

مائده‌های زمینی‌فارسی، چاپ دوم
ص۲۰۶

[۱۸۹۹م]

دربارهٔ حافظ‌اگر نمی‌توانیدترجمهٔ بسیار کمیاب روزنتس-وایگ را فراهم کنید، ترجمه‌ها مرا بخوانید. همین ترجمه است که بسال ۱۸۱۲ شرق را به‌گوته‌بزرگ شناساند. در **سالنامهٔ** وی ببینید باچه ستایشی ازآن سخن می گوید ـ بجای آنکه من‌نیز بنوبهٔ خود باشما از آن سخن بگویم بگذاریدیکی از غزلهای کوتاه وی را برای شما بنویسم. اینهم تمامی غزل:

ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می
طامات تا بچند و خرافات تا بکی

بگذرز کبروناز که دیده‌ست روزگار
چین قبای قیصر و طرف کلاه کی

هشیارشو که مرغ‌چمن‌مست گشت‌هان
بیدارشو که‌خواب عدم درپی‌است‌هی

خوش‌نازکانه می‌چمی‌ای‌شاخ‌نوبهار
کاشفتگی مبادت از آشوب باد دی

بر مهرچرخ و شیوهٔ او اعتمادنیست
ای‌وای بر کسی که‌شدایمن زمکروی

فرداشراب کوثروحوراز برای‌ماست
وامروز نیز ساقی مهروی وجام می

باد صبا ز عهد صبی یاد میدهد
جان داروئی که‌غم‌به برد درده‌ای‌صبی

زان می که‌داد حسن و لطافت به‌ارغوان

بیرون فکند لطف مزاج از رخش بخوی

حشمت مبین و سلطنت گل که بسپرد

فراش باد هر ورقش را بـزیر پی

مسند به‌باغ بر که بخدمت چو بندگان

استاده است سرو و کمر بسته است نی

حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید

تا حد مصر و چین و به‌اقصای روم و ری (۱)

مسلماً بسیار مضحک است ترجمه‌ای را ترجمه کردن اما وقتی شما آلمانی نمیدانید و یا من فارسی نمیدانم ؟ [چه‌می توان کرد؟]

مائده‌های زمینی چاپ دوم
ص ۵۰

[۱۹۰۰]

گوئی زندگی نامهٔ گوته تاریخ تأثیر پذیری‌های اوست . [...] سرانجام در حدود پایان زندگی‌اش باز هم تأثیر شرقی از راه دیوان حافظ که به‌تازگی هامر ترجمه‌اش کرده بود [محسوس است]، تأثیری چنان نیرومند که در سنی بیش از هفتاد فارسی آموزد و خود نیز دیوانی می‌نگارد .

بهانه‌ها ، چاپ ۱۹۶۳
ص ۱۶

[۱۹۰۲]

اگر برای شام آمده بودید باشراب شیراز ازشما پذیرائی می‌کردم ، باشرابی که حافظ آنرا می‌ستود .

ضد اخلاق، رمان‌ها، چاپ پله‌یاد
ص ۴۲۶

---

(۱) ترجمهٔ هامر ، جلد دوم ص ۴۲۶ (یادداشت ژید)

وما شراب شیراز خواهیم نوشید .

همان کتاب ، ص۴۳۳

میشل عزیز ، برای خودتان شراب شیراز بریزید زیرا همه‌جا آنرا نخواهید چشید . همچنین از این تنقلات بردارید که ایرانیها باآن میخورند .

همان کتاب ، ص۴۳۵

[۱۹۱۱]

دوره‌های شکفتگی‌های مهم هنری ــ مانند یونان در عهد «پریکلس» ، روم‌درقرن «اوگوست» ، انگلستان درزمان شکسپیر ، ایتالیا بهنگام «رستاخیزفرهنگی» ، فرانسه بارنسانس و بعد دردرهٔ لوئی سیزدهم ،ایران در زمان حافظ و...

کوریدون

چاپ نودوپنجم ،ص۱۷۳

[۱۹۳۱]

ترجمهٔ حافظ بقلم هامر همان ترجمه‌ای بود که گوته با آن آشنا شد و همین ترجمه او را به نگارش دیوان برانگیخت .

گزارش روزانه ، ج اول، چاپ‌پله‌یاد

ص۵۹ ـ۱۰۵۸

این چاپ دوجلدی اشعار گوته که من غالباً در سفر آنرا باخود می‌برم برای یک تازه‌کار بهیچوجه در خور سفارش نیست . قطعات دیوان پراکنده است .

همان کتاب ، ص۱۰۷۶

[۱۹۲۳]

این آرنولد جذاب اولین وتنها آلمانی است که درتونس

بااو سخن گفته‌ام [...] بهیچوجه صحبت از جنگ درمیان ما نبود [...] او از جیب جلیقهٔ سربازی‌اش یك چاپ بسیار کوچك **دیوان** گوته بیرون آورد که به قطع یك فندك بود و می گفت باوامکان میدهدکه با بسیاری از ملالها درآویزد .

گزارش‌روزانه ،ج۲ ص۲۱۳

دربارهٔ خیام

[ناپل (ژانویهٔ ۱۸۹۶)]

من کاپری را باوجود صخره‌های ستایش‌انگیزش ، تحمل ناپذیر یافتم . دوست دارم کاپری را از ناپل ببینم که مانند شبحی روی دریا درتموج است.

ــ باوجود این ، در آنجا بود و نه درفلورانس که‌دوست میداشتم با این دو دختر بسیار زیبای آمریکائی برخورد می کردم که یکی کتاب **مارلو** را میخواند و دیگری رباعیات عمرخیام را، و بما ــ همچنانکه بعدها وقتی دانونتزیو بدیدنشان آمد به او ــ از این کشمش‌هائی تعارف کردندکه‌در جزیره چیده و درآفتاب‌خشك کرده و سپس در خمیرهائی نوردیده ودر برگهای موآغشته به‌عرق نیشکر خیسانده بودند . آنوقت دربسته‌هائی کوچك به رنگ‌سیگار بسته‌بندی می کردند که‌مقوای‌خشك وبی‌جلوهٔ آن شیرینی‌وشهدانگور را تازه نگهمیدارد .

گزارش‌روزانه ، ج‌اول، پله‌یاد
ص ۶۷

عمرخیام را در ترجمهٔ فرانسوی نیکلا نخوانید : تحت اللفظی است‌و خودمی گوید. اما ترجمهٔ‌انگلیسی فیتزجرالد چیزی دیگر است وبیش ازاین: ترجمه‌ای زیباست. در متن‌بسیار فشردهٔ او هررباعی مفهوم و وزنی ستایش انگیز بخود می گیرد . خیام که مانند سلیمان نومید و بشیوهٔ غزل غزلها تغنی گر و همچون امثال

سلیمان متعادل است از خلال ترجمهٔ فیتزجرالد شاعری ستودنی جلوه می کند.[۱]

مائده‌های زمینی، چاپ دوم
ص ۴۹

[۱۹۱۳م]

«آری ، من باتوجه و دقت فراوان ترجمهٔ چند رباعی خیام را بقلم شما خواندم و متأسف شدم که درشمارهٔ کمتری از رباعی‌های ترجمهٔ شما وضوح پرارزش متن فارسی دیده میشود. همان وضوحی که شاید زبان ما کمتر از زبان انگلیسی آمادگی آنرا دارد اما به رباعی‌های فیتزجرالد جلوهٔ سخت و مینائی بخشیده است . نمیدانم چه نوع نرمی وسستی شعرهای شما را بیشتر شبیه تصنیف می‌سازد تا برخی از شعرهای موره آ یاخیام .»

نامهٔ ژید به ژان‌مارك برنار
مجموعهٔ آثار ، ج هفتم ، ص ۸۲ــ۵۸۱

یکی از دوستان ژید (دوپوئه) درسال (۱۹۰۶) درنامه‌ای به او می‌نویسد :

«من هرگز از آشفتگی وشیدائی مائده‌های زمینی شما سیر نمیشوم . این ضربه‌های سنج بسیار برای من لازمست واز آن رهائی نمی‌توانم یافت . »

« من همچنین ترجمهٔ رباعیات خیام را بقلم فیتزجرالد می‌خوانم که بمنزلهٔ پایان این آهنگ است و چیز گوارائی است . یکی از این رباعیات را روی زبانم می گذارم و مانند آب‌نبات ذوب میشود . ته‌ماندهٔ طعم آن البته جالب نیست اما این بحث را نباید از سر گرفت . »

مجموعهٔ آثار ، ج ۸
ص ۳۵۸

۱ــ سال گذشته ترجمهٔ ممتازی از خیام بوسیلهٔ بنگاه «کارینگ‌تن» انتشار یافت . این ترجمه از آقای شارل گرول‌لو است .

« در این شعر آن تشبیه قدیمی (و همیشه تازه و نو) را از سر گرفته‌ام . تشبیه « کوزه گر دهر » که هر فرد بشر را بشکل سبو اما برای در بر گرفتن محتوای نامعلومی می‌سازد . »

سکه سازان، ص چاپ دوم، ۱۸ - ۴۱۷

برمزار مولوی

« پیش از سخن گفتن از قونیه باید بگویم که تاچه اندازه خیالم دربارۀ این شهر اوج گرفته بود . زیرا هنوز گمان می کردم (وبرایم دشوار است چنین گمان نکنم) که هرچه پیش‌تر بروم آن سرزمین عجیب‌تر خواهد شد[...] پیش‌از عزیمت عکس بناهای‌عالی بازمانده از دوران سلجوقیان راکه در این‌شهر بایستی میدیدم تماشا کرده بودم . از روی آن عکسها همۀ شهر را در خیال می‌ساختم ، شهری‌پرشکوه‌وتاحددلخواه‌شرقی . البته میدانستم که‌شهردرویشانست وچیزی مانند قیروان ... »

«... گمان می کنم نه بیست یا پنجاه سال بلکه چندقرن باید به عقب بر گشت تا طعم اصیل و خاص قونیه را باز یافت .

«چشم انداز عمومی شهر حتی مرا برضد قسمت جزئی که از قونیۀ قرن سیزدهم [میلادی] بازمانده‌است خشمگین می‌سازد » .

قونیه‌از همۀ جاهائی که دیده‌ام درهم‌آمیخته‌تر ،مبتذل‌تر و زشت‌تر میشود [...] بخصوص از وقتی که مقررات پلیس دستور داده‌است که‌بعلل بهداشتی همۀ خانه‌هائی که بام مسطح دارند خراب و با پشت بامهای سفالین نوسازی گردد» .

«بوسیلۀ مترجم تأسف خودمان‌رااز اینکه در روز مراسم دوماهانه نبودیم ابراز کردم » .

«پیش‌از رقص‌درویشان باچرخش یکنواخت که می توانستیم در بروسا (بورسا) ببینیم من افسوس موسیقی آنها را دارم . دلم

میخواست قدمت این موسیقی را بدانم‌واینکه‌آیا در همهٔ خانقاههای درویشان یکیست ! ابزار آنها کدامست ؟ ... یکی از درویشان‌در در برابر اصرار من دونی‌لبك بلندی آورد که‌انتهایشان مسدود بود و دفترچه‌ای پرحجم بمن داد . دراین‌دفترچه بتازگی بشیوهٔ «نت» نویسی غربی آهنگ کامل‌دستگاههای خود را ضبط کرده بودند.»

«من تردید دارم که نقش آهنگ ظریف و رنگارنگ خودشان از این شیوهٔ نت‌نویسی غربی آسیب ندیده باشد و اینان برای آنکه آهنگ خود را با «گام»موسیقی‌ما مقید کنند آنرا تباه نکرده باشند . آیاازاین پس برطبق این‌شیوهٔ نت‌نویسی با ابزارهای خود آهنگها را خواهند نواخت و به‌آواز خواهند خواند؟»

«بنا بخواهش من ، بامهربانی شروع بدمیدن در نی‌لبك می کنند اما یکی از نی‌ها بسیار خشك است و بدشواری صدا میدهد؛ نی‌لبك دیگر که باآن همراهی می کنداز نفس افتاده است . بزودی این «کنسرت» دوستانه و محبت‌آمیز که رویهمرفته بسیارعادی بود، پایان می‌یابد» .

«آه ، چقدر دلم میخواست باپای برهنه روی این فرشها چهارزانو بشیوهٔ شرقی بنشینم همچنانکه در «مسجدسبز» چنین می کردم .

«جمع دوریشان را می بینیم که بشیوهٔ ایرانی ، همچنانکه دریك مینیاتور دیده میشود نشسته‌اند» .

«بی‌شك‌این درویشان،مردمی بسیارمنزه هستنداماخشونتی اندك باآرامش بزرگ این جایگاه ، در آمیخته است و این فواره کمتر به‌دعافرامیخواندآنچنانکه جای‌شگفتی نیستاگرمینیاتورساز دریك تصویر، گهگاه به تفنن ، اینجا وآنجا ، چندرقاصهٔ هندی‌نیز ترسیم کرده باشد» .

«درخانقاه ،تالاری وسیع وروشن به رقص و چرخش‌این «آقایان»اختصاص داده شده‌است . درجوارآن ، تالاری نه‌کوچکتر اما تاریکتر مقبرهٔ متبرك زاهدان نامدار را در بردارد» .

«در سراسر این کشور پهناوری که زیرپا نهادیم ،بندرت اینجا و آنجا پوشاکی یا چهره‌ای که نگاه بتواند لذت درنگ‌بر

آنرا بچشددیدیم آنهم از کولیان یا کردها یا مردم آلبانی بود که معلوم نیست چه حادثه‌ای آنها را به‌اینجا کشانده است . در موارددیگران خواه ترك یا جهودیا ارمنی و یونانی‌یا بلغار ، همهٔ این فینه بسرها بنظرم زشت می‌آیند » .

«آیا بایستی دورتر میرفتم؟ تاشطفرات ؟ تابغداد ؟ نه ، دیگر هوس آنرا ندارم . وسوسهٔ این کشورها که از دیرباز خیالم‌را آشفته می‌کرد ، در من مغلوب شده است ؛ این کنجکاوی غدار»

گزارش روزانه ، جلد اول ، پله‌یاد
«مارش ترك»

دربارهٔ سعدی

« بخودم وعده داده بودم یکجلد از آثار «دبرد ـ والمر» را بامید پیشکش به «ماری دورن‌یه» تهیه کنم. هنوز آن روزی را بیاد دارم که تنها با او در دفتر کار پدرش [هردیا شاعر تغزلی معروف] او برایم قطعهٔ «گلهای سعدی» را خواند .»

گزارش روزانه ، چاپ پله‌یاد ، ج ۱
ص ۲۰۵

(درمقاله و نامهٔ ژید دربارهٔ ادبیات فارسی بطور کلی ، نام سعدی همراه باخیام و حافظ و فردوسی دو بار دیگر آمده است)

اشاره‌ای به دور شاهنامه

[کتابهائی] هست که از شاهان و ملکه‌ها سخن می گوید .

مائده‌های زمینی چاپ دوم
ص ۹۰

(نام فردوسی دوبار از خامهٔ ژید تراویده که از این پس خواهد آمد)

دربارهٔ چهار شاعر بزرگ فارسی زبان بطور کلی

[۱۸۰۷]

من آرزوی باغهای موصل را دارم . بمن گفته‌اند پر از گل

سرخ است . باغهای نیشابور را عمر[خیام] ستوده است و حافظ باغهای شیراز را ، ما هرگز باغهای نیشابور را نخواهیم دید .

مائده‌های زمینی، چاپ دوم
ص۱۱۷

[۱۸۹۹]

شمامی‌توانید گلستان‌سعدی وفردوسی را به تمامی‌بفرانسه بخوانید اما ازشما چه پنهان‌که من عمر [خیام] و حافظ را ترجیح میدهم .

مرا ببخشائید که جرئت می کنم‌از ادبیاتی که، باوجود همهٔ عشقم نسبت به آن ، آنرا کم می‌شناسم چنین سخن بگویم . من این ادبیات را کم می‌شناسم اما آنرا بسیار دوست میدارم ، و کاش این نکته‌عذرخواه من باشد . وانگهی من برای کسی می‌نویسم که آنرا بازهم کمتر ازمن می‌شناسد » .

مائده‌های زمینی، چاپ‌دوم
ص۵۱ ـ ۵۰

«... بالاخره‌آقای آندره‌ژید بی‌آنکه‌صریحاً وعدهٔ همکاری بدهد و از این گذشته ماجرأت نمی کردیم زیاد این امید را داشته باشیم، نامه‌ای برای ما فرستاده است که بخود اجازه میدهیم قسمت ذیل را که برای خوانندگان فارسی زبان نیز جالب است نقل کنیم- زیرا درآن تأثیری که شاعران ایرانی درنویسنده‌ای غربی دارند، نشان داده شده است ـ همچنین برای خوانندگان آثار آقای ژید نیز جالب می‌تواند باشد ـ زیرا بآنان اجازه خواهد داد گوشه‌ای از منبع پرورش روحی شاعرانهٔ نویسندهٔ محبوب خود را بازببینند.

آقای‌ژید می‌نویسد :

«من‌خوب میدانم که از راه ترجمه از آنان(از شاعران‌ایرانی) تنها جلوه‌ای عاری‌ازشوروگرماورنگ وتأثیر بمامیرسد . اما من بیاری زبان‌های آلمانی و

انگلیسی و فرانسه و مقایسهٔ ترجمه‌های گوناگون ، بشما اطمینان میدهم که ازاین‌ستارگان بازهم‌پرتوی بمامیرسد که می‌توانیم عظمت آنها را حدس بزنیم .

من بسهم خودباسعدی و فردوسی و حافظ وخیام چنان دوستانه زیسته‌ام که باشاعران غربی خودمان ، و بسیار از نزدیك باآنان هماهنگی داشته‌ام و عقیده‌دارم که در من تأثیر داشته‌اند . آری براستی تأثیری عمیق داشته‌اند . شاعران‌ایرانی ازسرچشمهٔ اصلی شعرسیراب شده‌اند و من نیزبا آنان ...»

مجلهٔ **پارس** بدوزبان فارسی وفرانسه
مدیر : لاهوتی ،
سردبیر علی نوروز [حسن مقدم]
شمارهٔ۳، سال اول ،۲۱مه۱۹۲۱
[خرداد ۱۳۰۰ ش] ص ۳۴ ـ ۳۳
(ترجمه ازنگارندهٔاین کتاب)

گوناگون

[۷۹۸۱]

دیروز نمایشنامهٔ **ایرانیان** [اثراشیل] را خواندم .
نامهٔ ژید به‌ژام (فوریهٔ ۱۸۹۷)
چاپ گالی‌مر ، پاریس ، ۱۹۴۸
ص۱۰۰

ته‌باغ‌درخت‌تنومندی‌است که گوئی«**بلبلی**» بدان‌دوخته‌اند.
مائده‌های‌زمینی،چاپ دوم
ص۱۱۵

[۱۸۹۹]

از **بسکری**‌بابوش‌بخرید زیرا جای دیگرآنرا نمی‌سازند.
عثمان نوع آنرا خوب می‌شناسد و میداندکه بابوش یعنی چه .
نامهٔژیدبه دوکوته
مجلهٔ جدید فرانسوی ، سال دوازدهم
شماره ۱۳۹ ،اول‌ژوئن۱۹۶۴ ،ص۱۱۴۷

[۱۸۹۹]

« من برای استونسن ستایش بی‌اندازه‌ای قائل نیستم اما نویسندهٔ ممتازیست [...] در کتاب « هزارویکشب جدید » او ابداعات شگفت‌آوری وجود دارد . »

نامه به آنژل ، ۱۰ مه ۱۸۹۹
بهانه‌ها ، ۱۹۶۳ ، ص۵۹

[۱۹۲۴]

« بنا به‌سفارش برنارفای، کتاب پله‌یاد گوبینو رامیخوانم. برای داوری دربارهٔ کتاب « کنت اورژل» [اثر رادیگه] ممکن نیست قصهٔ سه قلندر را در نظر نگرفت . تأثیر گوبینو دررادیگه انکار ناپذیر است . (پله‌یاد کتاب بالین او بود) و حتی می‌توان گفت که تفاوت میان‌دو کتاب نامحسوس است . اما هیاهوی ناشر کاری می کند که رادیگه را بیشتر خواهندخواند تا گوبینورا ، تابدانجا که تقلید نامحسوس خواهد ماند . »

گزارش روزانه
چاپ پله‌یاد ، ج ۱ ، ص ۷۸۶

[۱۸۹۹]

« دلم می‌خواست‌از« کامجوئی» باشما سخن بگویم . کلمهٔ « کامجوئی» درزبان ماچنان معنی زشتی پیدا کرده است که شما جرأت نمی کنید آنرا بکار ببرید . باید در این مورد دوباره ارزیابی کرد . توجه داشته باشید که کلریج شاعر انگلیسی ضمن بحث در بارهٔ میلتون کامجوئی را یکی از سه فضلیت شاعری میداند . کامجوئی، دوست گرامی ، بطور ساده عبارت از اینست که موجود حاضر و لحظهٔ حاضر را هدف و غایت بشمارآوریم‌نه وسیله . این همان نکته‌ایست که من در شعرفارسی می‌پسندم و بخصوص همین نکته است که من در این شعر بسیار می‌پسندم . »

« ... ادبیات فارسی ، تقریباً بتمامی، بچشم‌من مانند آن کاخ‌زرینی

جلوه می کند که درحکایت‌یکی‌ازسه «صعلوك» وصف شده‌است وچهل در آن، اولی رو به باغی‌پر از میوه [= اشاره به بوستان] ودومی رو به گلزار[= اشاره به گلستان]وسومی رو به‌یك قفس[= اشاره به منطق-الطیر] وچهارمی رو به گنجها وجواهر انباشته شده[= خمسه‌یا پنج گنج نظامی] و ... گشوده می گردد اما چهلمین در ، که گذشتن از آن ممنوع است اتاقی بسیار تیره است که هوای آن از نوعی عطر بسیار لطیف‌و نافذآ کنده‌است وشمار اسرمست و بیخودمی‌سازد؛ اتاقی که با اینحال در آن وارد می‌شوید و اسب سیاهی رامی‌بینید که حالتی‌غریب و زیبادارداما همینکه‌سوارش می‌شویدبال‌می گسترد بالهائی «که در آغاز متوجه آن نشده بودید » ـ اسب باشمامی‌جهد و شما را تابلندترین نقطهٔ آسمانی ناشناخته می برد وآنگاه ناگهان سرازیر می گردد و شما را اززین فرو می‌اندازد وسپس بانوك‌یکی از بالهایش یك چشم شما را می ترکاند چنانکه گوئی می‌خواهدآن خیرگی ، که‌این سفر پرشتاب درپهنهٔ آسمان درشما برجامی گذارد، بهتر اثر بگذارد ـ همین‌اسب سیاهست که تفسیر کنندگان عمر[خیام] و حافظ آنرا «روح عرفانی شاعران فارسی» می‌نامند. زیرا اثبات می‌کنند که چنین روحی وجود دارد . من که براین گردش هوائی و همچنین برنیمه‌کوری پس آن ، ارزش اندکی می‌نهم و زیرك‌تر ازسومین صعلوك هستم، درممنوع شده را نمی گشایم وترجیح میدهم بازهم در بوستانها وباغها وقفسها درنگ کنم. من دراین جاها چنان لذت شهوت‌آلود شدیدی می‌یابم که همان برای فرونشاندن عطش هوسها وفرو خواباندن‌اندیشه‌ام بس است .

نامه‌به‌آنژل

بهانه‌ها ، چاپ۱۹۶۳

ص۷۷ـ۷۶

[۱۹۰۲]

« من زبانهای لاتین و یونانی را خوب می‌دانستم وباآن

بسرعت زبان عبری و سانسکریت و بالاخره « فارسی » و عربی را آموختم . »

ضداخلاق ،رمانها، پله‌یاد
ص ۳۷۳

قسطنطنیه [استانبول] همهٔ احتیاطهای مرا موجه جلوه میدهد و در دوزخ دلم به «ونیز»می‌پیوندد. اگراز معماری‌عبارتی، یاروبنای مسجدی خوشمان بیاید متوجه میشویم (وشك‌نداریم) که اثر مردم آلبانی یا ایرانیست .

مارش‌ترك
برخوردها،چاپ گالی‌مر، 1951
ص۱۰۲

[۱۹۳۱]

هنرهای شرقی بمامی‌آموزندکه شکوه هنریونانی از میان جلوه‌های زیبایی یك نوع آنست .

گزارش روزانه ، ج ۱
پله‌یاد ، ص ۱۰۳۷

[۱۹۲۲]

« مسألهٔ شیطان ، اگر بتوانم چنین بگویم ، جای مهمی در آثار دوستویفسکی دارد . برخی بی تردید دوستویفسکی را یك مانوی بازخواهند شناخت .

ما میدانیم که در آئین فکری زندیق بزرگ‌مانی ، به‌دو اصل نیکی وبدی در این جهان معتقد بودند .

در آئین‌مانی این دواصل هردو یکسان فعال ، یکسان مستقل و یکسان ضروربنظر میرسدوازاین طریق ، این آئین‌مستقیماً به آئین زرتشت می‌پیوندد!دربحث خود دیدیم و من تأکیدمی‌ورزم زیرا نکتهٔ بسیار مهمی است که دوستویوسکی شیطان را نه تنها در

ناحیهٔ فرودین وجود انسان جامیدهد ـ گرچه وجودانسان بتمامی ممکنست پناهگاه و بازیچهٔ شیطان گردد ـ بلکه ازنظر او همچنین در برترین ناحیهٔ اندیشه ومغزجای دارد .»

مجموعهٔ آثار ، ج ۱۱ ، ص۶۷ـ۲۶۶
دربارهٔ دوستویفسکی

دوستویفسکی [...] بنظرما مردم غرب دور دست گاه‌نیمه آسیائی جلوه می کند .

آیندهٔاروپا
مجموعهٔ آثار،ج ۱۱ ،ص۱۲۸

نقل‌از نامهٔمارسل‌دروئن

« دیشب درکتاب **کوه** اثر میشله چنین میخواندم :

«آنها خندیدندکه دیدند خشایارشاه‌عاشق یك درخت‌چنار شده است . »

یك ربع بعددر اثر**دان** خواندم :

«عشق‌عجیب خشاریاشا به یك درخت چنار»

مارسل می‌افزاید : عجیب اینست که در متن هرودوت اشاره به‌این عشق وجود ندارد .»

از طرف دیگر میشله نبایستی بهیچوجه باآثار دان آشنا بوده باشد . پس منبع اصلی این هردو کجا می‌تواند باشد ؟

مجموعهٔ آثار ج ۱۵ ، ص۲۸۰

[۱۹۲۹]

طبیعت مارا آزاد ووارسته بدنیا آورده است وماخودمان را در مکانی خاص زندانی می کنیم مانند سلاطین ایران که خودرا ناگزیر می‌ساختند که‌جزازشط « مخصوصی » آب ننوشند و از حق استفاده از دیگر آبها [...] خود را بی‌بهره می‌ساختند و درنگاه

خود همهٔ آبهای جهان راخشك شده می‌انگاشتند.

عبارت از «من‌تن‌ی»
نقل از ژید درمقدمهٔ صفحات‌جاودانی مونتن‌ی
تتبعات ، کتاب سوم، فصل نهم

ضرب‌المثل گستاخانهٔ فارسی که من‌آنرا جز به انگلیسی ندیده‌ام و نمیخواهم جز به انگلیسی نقل کنم در اینجا صادق نیست : «زن برای انجام وظیفه ، پسر برای سر گرمی خربزه برای لذت»

بر گشت ازشوروی
گالی‌مر (۱۹۵۰)ص۳۶

علی باچشمان‌آهووارخود .

اگر دانه نمیرد ،
گزارش‌روزانه، ج۱ ص۵۹۹

«مابرشهر دریغ می‌خوریم که با کامجوئی‌هایش ، آنهمه زیباست ... کاخ حیات‌النفوس باایوانهائی که ما را بهنگام گردش در آن می‌هراساند بسیار زیبا بود و چندان مطمئن نمی‌نمود ! — ایوانهای بخشایشگر باختریان[بلخ] درزیر آفتاب نودمیده ! باغهای معلق ، باغهائی که از آنها دریا دیده میشود ! کاخی که ما دیگر نخواهیم دید و همواره آرزوی دیدار آنرا خواهیم داشت .

ژید : رمانها ، پله‌یاد
ص۳۲

عثمان در تنها باغ کوچك قیروان بمن یاد داد که باغ در عربی **جنان** گفته میشود وقتی پر گیاه‌تر باشد **بوستان** نام دارد .

آمن‌تاس ، چاپ ۱۹۴۶ ، ص ۱۰۸

دیشب بسیار خوشحال بودم که سرانجام **قوبلاخان** [کولریج] را بسیار بهتر فهمیدم. میدانم که همواره‌آنچه را تصمیم گرفته‌ایم زیبا بدانیم زیبا خواهیم یافت اما در اینجا تصور نمی کنم

فریب خورده باشم هر چند گفت و شنود میان اراده و صداقت من نزد یك بوده باشد .

گزارش روزانه، یله یاد
ج۱ ص۱۰۰۵

[برای آنکه بدقت بدانیم ژید چه تصوری ازشرق وایران داشته است باید صفحات بسیاری از کتابهای «سفراوری ین» و «مائده‌های زمینی» و «الحج» و «ضداخلاق» را براین بخش افزود اما افزایش حجم غیر متعادل کتاب نگارنده را از اینکار بازداشت و تنها به نقل مهمترین وحساس‌ترین قسمت‌ها بس شد .]

چنـــد گواه

موریس نادو

... الجزیره برای ژیدیک صحنهٔ خیره کننده در تأیید چیزی بود که انتظارش را داشت. وی از کودکی، آرزوی شرق را با خود به همراه داشت که بی‌شك مطالعهٔ **هزار و یکشب** در او برانگیخته بود و وی در سراسر زندگی دلبستگی پایداری نسبت به آن داشت. ژید با ماجراهای سندباد زیست کرد و بدنبال سفرهای او براه افتاد و از یافته‌های او به‌شور درآمد. در آثار جوانی خود مدام در اندیشه بسوی شرق سفر می‌کند. بسوی سرزمین آفتاب، خرمابنان در نوسان، ایوانهای بلند، زندگی آزاد بی‌قید، گرم و پر تجمل.

مقدمه بر رمانهای ژید،
چاپ پله‌یاد، صفحهٔ (نوزده)

فوالسیس ژام

ای نهرهای دوست و متفاوت، آبهای خود را بغلتانیم. گلهای آسیا و باغهای «وهمی» خود را با خود ببر. بر امواج خود صدای لکلکان سرخ رنگ را گوش کن که بر رواقی که ناتانائل و حیات‌النفوس عطر آگین را با خود می‌برد، فریاد می‌کشند.

نامهٔ ژام به ژید (ژوئیه ۱۸۹۷)
«درپیرامون مائده‌های زمینی» بقلم
ایوون داوه، پاریس، گالی‌مر،
۱۹۴۸، ص ۱۰۵

من برتو فریاد میزنم : ای ساتراپ ، از پیل و از برج عاج خود فرود آ.

همان کتاب، ص ۱۱۰

فرانسیس دومیوماندر

... اما من بسهم خود چنین می‌بینم که شوری‌که دراین کتاب است بسیار باشعرغنائی مسلمانان نزدیکی دارد و حافظ بیش از خیام عمیق‌ترین هیجانهای آنرا بیان می‌دارد. امروزه هنوز این بحث بیهوده درمیانست که‌بدانیم آیا حافظ شاعری شهوی بوده است یاعارفی که خود را در پس‌هزاران پردهٔ موجدارشهوانی فروپیچیده است و هیچکس توجه ندارد که درذهن یك شاعر واقعی‌این دوتمایل بهیچوجه متناقض نیست و هردودریك حالت ، که همان **شور** باشد حل میگردد . به نویسندهٔ **مائده‌های زمینی** همان خواهد رسید که بگویندهٔ دیوان رسیده‌است زیرا هردواز یك خانوادهٔ روحی هستند.

درپیرامون مائده‌های زمینی ، ص۱۶۱

ژان پولان (مدیر درگذشتهٔ مجلهٔ جدید فرانسوی)

کنجکاوی‌ژید ، شرقی است . این مغول نرمش ناپذیر .... از غیرمنتظرهمان‌انتظارغیرمنتظربودن را دارد. هرکه‌آثارش را بخواند به سادگی پیش از آنکه در اندیشهٔ اولیس باشد (که اندکی پای‌بند یك زن و یك فرزند و یك سگ است) بیاد سندباد بحری می‌افتد .

ژید همواره فقط ماجراهای خودش را نقل وتفسیر کرده وگسترش داده است . وی نیز چون سندباد بسیار دقیق است که با امانت ما را مطلع سازد. **گزارش روزانه‌اش** را تا دم مرگ ادامه میداد. [...] برودیهم بی‌قطب‌نماست وهرلحظه (مانندسندباد) آماده است تافریاد بردارد: اینك ماکه از حدود دنیا خارج شده‌ایم !

... پیش‌ازهرچیز نکته‌اینست که باید ازماجرارخت بیرون کشید . پس از حادثه زنده ماند و ماجرا را تا به‌آخر کشاند .

بزرگداشت ژید .
شمارهٔ‌مخصوص N.R.F : نوامبر ۱۹۵۱
ص ۱۶۰ ــ ۱۵۵

ژان‌کام‌برد :

«من تصور می کنم اگر ژید از ایران دیدار کرده بود ــ و میدانم که‌اودرنهان‌این هوس راداشته‌است ــ واگر به تخت‌جمشید رفته بود ؛ بی‌هیچ شکی کاخ خشایارشا راتحسین می کردو برایوان آن [. . .] سرنوشت امپراتوریها و عظمت گذشته را از خیال می گذراند [...] اما از آن فرودمی‌آمد و دردشت گستردهٔ پهناور پیرامون آن بهنگام نوروز به‌گلچینی می‌پرداخت و بی آنکه خسته شود به زحمات دائمی کشاورزان ایران خیره میشد که بشیوهٔ‌نیاکان خود آب ازقنات برمی‌کشند . باین ترتیب ژید دراین مناظر زنده مفهوم‌آینده رابهتر جستجومی کردتادرسنگهای مرده .»

«آندره‌ژیدوایران! هیچکس بهترازاو سزاوار شناختن ایران نبود . او ایران را از صمیم قلب می‌شناخت و بوسیلهٔ شاعرانی که تصویردقیقی از آن بدست داده‌اندآنرا درخیال مجسم می کرد. ژید از بستگان نزدیك ارواحی است که‌آئین کامجوئی ظاهری آنان ، عمیق‌ترین و روشنترین فلسفه‌ها را در خود پنهان دارد. از بستگان حافظ است که ستایشش می کرد زیرا خوانندهٔ مدام «دیوان» بود. از بستگان عمرخیام است که می‌بایست « رباعیات » یعنی نیاکان « مائده‌ها »یش را ترجمه‌کرده باشد. خیامی که گستاخی چابکانه و وارستگی متعادل او را ژید دوست دارد.»

کام‌برد : بزرگداشت‌ژید، چاپ انجمن فرهنگی
فرانسه در تهران ۱۹۵۱ ص ۳۰ ــ ۲۸

«کتابشناسی مختصر»

۱ ـ «دائرة المعارف اسلام»

۲ ـ «جنگ فارسی» (قرن یازده ـ قرن نوزده) ازماسه، پایو، باریس، ۱۹۵۰ م

۳ ـ «روح ایران» بانظارت گروسه ،ماسین یون،ماسه، پایو ، پاریس ، ۱۹۵۱

۴ ـ «برگزیدهٔ شعرفارسی» (قرون یازده ـ بیست) متن برگزیدهٔ ذ . صفا . ترجمهٔ لازار ، لسکو ، ماسه ، گالی‌مر، پاریس، ۱۹۶۴ .

۵ ـ «تاریخ ادبیات» (ها) ج ۱ ، دائرةالمعارف پله‌یاد، ص ۳۰ - ۶۲۱ ، ۹۱۴ - ۸۹۱

«گوناگون»

ـ اندکس تحلیلی پانزده‌جلد کلیات آثار ژیدچاپ گالی‌مر، بقلم ج . اوبرن و شاگردانش ، آس نی یر ، ۱۹۵۴

ـ «فرهنگ کلمات فرانسه مأخوذ از عربی و فارسی و ترکی» ، بقلم آ ، پ ، پیهان ، پاریس ۱۸۴۴

ـ «فرهنگ ریشه شناسی کلمات زبان فرانسه مشتق از عربی ، فارسی و ترکی» بقلم ، پیهان ، پاریس ۱۸۶۶

ـ «تأثیر زبانهای خارجی در فارسی» ، بقلم فروغی

(ذکاءالملک) مجلهٔ آبی ، شمارهٔ ۲۱ مارس ۱۹۰۸ ، ص۳۶۸-۳۶۴
- « اصلاح لغت در ایران » ، ر ،لسکو ، مجلهٔ مطالعات اسلامی ، ۱۹۳۹ ، دفتر اول ، ص ۹۶ - ۷۵
- « وامهای لغوی فرانسه از عربی از آغاز تاپایان قرن نوزدهم» ، بقلم فتحی‌ناصر ، پاریس ، ۱۹۶۶
-«اهمیت گل درشعر فارسی» ، بقلم واتلن ، پاریس ، لوه ، ۱۹۱۲
- «شاعر یاسازنده ؟» ات‌یامبل ، پاریس ، گالی‌مر ، ۱۹۶۶ «صفحات ۱۹۴ تا ۲۰۲ دربارهٔ شاعران فارسی زبان»
- «شعرعربی» بقلم‌رنه خوام ، مارابو ۱۹۶۷
- « بادبزن آهنین » هانری دومن‌ترلان . فلاماریون ، پاریس ۱۹۴۴
- «مجموعهٔ شرق‌شناسی» ،هدیه به هانری ماسه ، دانشگاه تهران ، ۱۹۶۳

آثار ژید

۱ - «مجموعهٔ آثار» . پاریس ، گالی‌مر ، ۳۹ - ۱۹۳۲ به‌کوشش لویی مارتن‌شوفیه درپانزده جلد .
۲ - « گزارش روانه» (۱۹۳۹ - ۱۸۹۹) پاریس ، پله‌یاد ، ۱۹۵۱
۳ - « گزارش روزانه» (۴۹ - ۱۷۸۹) پاریس ، پله‌یاد ، ۱۹۵۶
۴ - «رمانها ، قصه‌هاو... » ، پاریس ، پله‌یاد ، ۱۹۵۸
۵ - «بهانه‌ها» ،همراه با «بهانه‌های تازه» ، پاریس ، مرکور دوفرانس ۱۹۶۳
۶ - «برخوردها» ، پاریس ، گالی‌مر ، ۱۹۵۱
۷ - «مصاحبه‌های خیالی» ، پاریس ، گالی‌مر ، ۱۹۴۹
۸ - « دومصاحهٔ خیالی » ، بهمراه برگچه‌ها ، پاریس ، شارلو ، ۱۹۴۶

۹ ـ «تئاتر کامل» ، ایدس و کالاندس ، ۱۹۴۶
ـ ۱۰ «برگشت از شوروی» ، گالی‌مر ، ۱۹۵۰
ـ ۱۱ «ادبیات متعهد» ، به‌کوشش ایوون داوه، گالی‌مر، ۱۹۵۰
ـ ۱۲ «نظر به اینکه» . . . شارلو ، ۱۹۴۳
ـ چنین باد ، گالی‌مر ، ۱۹۵۲

نامه نگاری‌ها

۱ ـ فرانسیس ژام ـ آندره ژید، پاریس گالی‌مر ، ۱۹۴۸
۲ ـ پل کلودل ـ ژید ، پاریس گالی‌مر ، ۱۹۴۹
۳ ـ نامه‌های شارل دوبوس و پاسخ‌های آندره ژید، کورره آ، ۱۹۵۰
۴ ـ داینر ماریا ریلکه ـ ژید ، گورره آ ، ۱۹۵۲
۵ ـ ادموند گوس ـ ژید ، بروگمانس ، ۱۹۵۵
۶ ـ ژید ـ پل والری ، گالی‌مر ، ۱۹۵۵
۷ ـ ژید ـ ورآرن ، مسین ، ۱۹۵۵
۸ ـ ژید ـ پگی (۱۹۱۲ ـ ۱۹۰۵) چاپ پرسان بومون ۱۹۵۸

گوناگون

هسه (هرمان)

«سفر شرق» دیباچه بقلم آندره ژید ، پاریس ،
صفحات مرگ ناپذیر من تن‌ی ، برگزیده و تفسیر بقلم ژید ، کورره آ ، پاریس ، ۱۹۴۸

دربارهٔ ژید

آلی‌بر ـ در حاشیهٔ آندره‌ژید ، ۱۹۳۰

آرشامبول (پل) ـ انسانیت آندره‌ژید ، بررسی زندگی‌و نقد روانشناسی ، پاریس ، ۱۹۴۶

آندره‌ژید (بررسی واسناد) مجلهٔ «بهانه» (پره‌تکست) ش ۲ نوامبر ۱۹۵۲

اوبرن (جوستن) ـ مائده‌های زمینی آندره‌ژید وسرودهای شبانی‌ویرژیل، از انتشارات مجلهٔ بهانه ، ۱۹۵۳

بیگ‌به‌در ـ آندره‌ژید، چاپ دانشگاهی، پاریس، ۱۹۵۴

ات‌یامبل ـ باژید درمصر، درشمارهٔ مخصوص‌مجلهٔ N R F ۱۹۵۱ ، ص ۳۱۴ ـ ۳۰۲

پی‌یر ـ کنت (لویی) ـ آندره ژید ، زندگی و آثارش، گفت و شنود باژید و معاصرانش ،پاریس ، ۱۹۵۲ پاریس ،۱۹۵۲

تپ (ژ.) ـ دربارهٔ سره نویسی آندره‌ژید . پاریس۱۹۴۹

داوه (ایوون) پیرامون مائده‌های زمینی ، سر گذشت یك کتاب، گالی‌مر ، ۱۹۴۸

دوبوس (شارل) ـ گفت وشنود باآندره‌ژید، فون‌تونه ـ او ـ روز ، ۱۹۲۶

دوله (دکترژان) جوانی آندره‌ژید ، ۲ جلد گالی‌مر ، ۱۹۵۶ ، ۱۹۵۷

شیلد (گوران) ژید و انسان ، بررسی ترجمه بقلم مارگریت گی و گرددوموتور . پاریس ، ۱۹۴۹

طحان (رمون) آندره‌ژید وشرق . پایان‌نامهٔ دکتری ، پاریس ۱۹۶۳

کامبرد (ژان) ـ بزرگداشت آندره‌ژید ، انجمن‌فرهنگی فرانسه ، تهران ، ۱۹۵۱

گرون یه (ژان) ـ بارس ، و ژید در لبنان ، کومبا ، ۸ نوامبر ۱۹۴۶

گو (موریس) ژید ، یك تجربهٔ روحی، پاریس، ۱۹۶۴

لافی (پی‌یر) ـ آندره‌ژید رمان‌نویس ، هاشت ، ۱۹۵۴

ـ صفحات برگزیدهٔ ژید ، هاشت ۱۹۵۴ .

مارتن (کلود) ـ آندره‌ژید بقلم خودش ، ۱۹۶۳

مارتن شوفیه (لویی) ـ یاداشت‌های کتابشناسی درهریك از پانزده جلد مجموعهٔ آثار ژید ، گالی‌مر ، ۳۹ ـ ۱۹۳۲

مارتن‌دوگار(ر.) یاداشتهائی دربارهٔ آندره‌ژید (۱۹۵۱-۱۹۱۳) ، گالی‌مر ، ۱۹۵۱

مارتینه (۱ .) آندره‌ژید وعشق والوهیت، پاریس، ۱۹۳۱

موریاك (کلود) گفت وشنود با آندره ژید، آلبن‌میشل ، ۱۹۵۱

هنرمندی (دکترحسن) آندره‌ژید و ادبیات فارسی در کتاب «گفت وشنود دربارهٔ ژید» پاریس ، ۱۹۶۷

هیتیه (ژان) آندره‌ژید، الجزیره ،۱۹۳۸

شمارهٔ‌مخصوص«مجلهٔ‌جدیدفرانسوی»N R.F دربزرگداشت ژید ، پاریس ، نوامبر ۱۹۵۱

دربارهٔ ایران در ادبیات فرانسه

یك منبع معتبر برای بررسی سهم ایران درادبیات فرانسه تاسال ۱۹۳۶ میلادی پایان‌نامهٔ دکتری است بااین عنوان :

۱ – صمصامی (نیره،د.) :ایران‌درادبیات‌فرانسه، پاریس، انتشارات دانشگاهی. ۱۹۳۶

(اشاره‌ای دربارهٔ ژید دراین کتاب نیست)

بررسی کتابهای ذیل نیز ضرورت دارد :

۱ – کتابشناسی مربوط به‌ایران درفرانسه ، دکترمحسن صبا ، چاپ دوم ،تهران ، انجمن فرهنگی‌ایران و فرانسه ،۱۹۵۱

۳– ایران در ادبیات جهان (فرانسه) ، شجاع‌الدین‌شفا، تهران، ۱۹۵۳ (دراین کتاب نیز اشاره‌ای دربارهٔ ژیدنیست)

۴ – ایران درشعرفرانسه، پایان‌نامهٔ‌دکتری بقلم‌حسن‌صدر (نقل قول ژید دربارهٔ ساغرحافظ، ص۱۵)

۵ – آندره‌ژید و شرق ، بقلم رمون طحان ، پایان‌نامهٔ دکتری ، پاریس. ۱۹۶۳

(دربارهٔ این کتاب ص۲۴ دیده شود)

«دربارهٔ خیام»

ترجمهٔ « رباعیات » خیام درزبان فرانسه ، به شعر و نثر بسیارست‌اما جزچندترجمه(غالباً برگزیده‌ای‌ازرباعیات) رانمی‌توان جالب شمرد . نخستین ترجمهٔ فرانسوی بقلم نیکلاکه از جانب ژید

«تحت‌اللفظی» قلمداد شده بود باردیگر بوسیلهٔ کلودانه « ناشیانه » لقب گرفت .

ترجمهٔ کلودانه ومیرزامحمد(قزوینی)خواه ازنظر گزینش رباعیات وخواه بر اثرشیوهٔ ترجمه برکار دیگران برتری دارد . خیام از خلال این ترجمه شاعری گسیخته‌ازآسمان شناخته میشود. همکاری محمدقزوینی که درزمان‌خود تحقیقات بسیار دربارهٔادبیات ایران انتشار داده برارزش این ترجمه می‌افزاید . این ترجمه که میوهٔ همکاری ایرانی وفرانسویست چهره‌ای دقیق ازخیام درفرانسه نشان میدهد .

آثار بررسی شده دربارهٔ خیام به‌فرانسه
(به تربیت تاریخ انتشار)

۱۸۵۷ ـ گارمن دوتاسی ، «یادداشتهائی دربارهٔ خیام» پاریس . کتابخانهٔ مدرسهٔ زبانهای‌شرقی .

۱۸۶۳ ـ لانگ‌لوآ (ویکتور): «رباعیات خیام» ، مجلهٔ شرق ، الجزیره ومستعمرات .

۱۸۶۷ ـ نیکلا (ژ ـ ب) : «رباعیات خیام» ، پاریس

۱۸۹۷ ـ نیکلا (آ ـ ل ـ م) : الوهیت و شراب درآثار شاعران فارسی زبان ، مارسی .

۱۹۰۰ ـ سیب‌لی (شارل): «رباعیات‌خیام» از روی‌ترجمهٔ فیتزجرالد ، اوهیو .

۱۹۰۲ ـ گرول‌لو (شارل) : « رباعیات خیام » پاریس کارینگ‌تن. این مترجم با ژید دوستی داشت . درگزارش روزانهٔ ژیدچنین میخوانیم :

این عنوان ؛« کاج سایه » ، از نامه‌ای از گرول‌لوبمن الهام شد . وی از من مقدمه‌ای خواسته است برای ترجمه‌اش از «اشعار منثور» وایلد .

گزارش روزانه جلداول چاپ‌پله‌یاد ص ۱۷۴

۱۹۰۳ ـ هانری (فرنان)

«رباعیات‌خیام»، ترجمه‌به‌شعرفرانسه‌ازروی‌متن‌فیتزجرالد.

۱۹۰۵ ـ کریستن‌سن (آرتور)
جستجو دربارهٔ رباعیات خیام ، هایدلبرگ

۱۹۱۰ ـ تل‌هاد (لوران)
«عمرخیام یاسموم‌هوش» پاریس ، کارینگ‌تن

۱۹۱۰ ـ دل‌پش (روبر)
« رباعیات خیام » ، از روی متن‌فیتزجرالد ، پاریس ، استودیو

۱۹۱۲ ـ هالار (جمس هانری)
«عمرخیام» ، ترجمه به شعر فرانسه از متن‌فیتزجرالد

۱۹۱۳ ـ برنار (ژان ـ مارك)
«کتاب عمرخیام در کتاب «عشقها ، شبانی‌ها و بازیها» . ناشر، زمان‌کنونی ، پاریس

۱۹۱۴ ـ کربیه (دزیره)
«برگزیدهٔ زیباترین منظومه‌های جهان ، ترجمه بشعر ، پاریس ، اوژن فی‌گی‌یز

۱۹۱۶ ـ کورناز (روژه)
«رباعیات خیام» ، پاریس ، پایو

۱۹۱۸ ـ سن‌لیس (اودت)
«رباعیات خیام» ، از روی متن‌فیتزجرالد .

۱۹۲۰ ـ آنه (کلود) و میرزامحمد قزوینی.
«صدوچهل‌وچهار رباعی خیام» ، پاریس ، لاسیرن

۱۹۲۱ ـ کارپانتی‌یه (ژ.م)
« رباعیات خیام » . ازروی متن فیتزجرالد ، پاریس ، لوبک .

۱۰۲۴ ـ دل‌پش(آندره)
«رباعیات جدید»

۱۹۲۴ ـ توسن (فرانتس)
«رباعیات خیام» بامقدمهٔ علی‌نوروز . پیات‌زا ، پاریس

۱۹۲۶ ـ ژاکار (هانری)
«رباعیات خیام» به شعرفرانسه ، لوزان ، پایووشریکان

۱۹۳۱ ـ اعتصام زاده

« رباعیات خیام» ، پاریس، مودیس دارتوآ . این ترجمه که بعدها درتهران بامتن فارسی آن بچاپ رسید به هانری دورن یه تقدیم شده و از طرف فرهنگستان فرانسه جایزه دریافت داشته‌است اما نظریهٔ مترجم دربارهٔ صوفی بودن خیام(مقدمهٔ ترجمه به فرانسه) اکنون معتبر نیست .اعتصام زاده‌علاوه‌براین سرایندهٔ مجموعه‌ایست بزبان فرانسه بنام «شعرها»

۱۹۳۵ ـ گی(آرتور)

«رباعیات خیام به شعرفرانسه بشیوهٔ رباعی فارسی،پاریس مال‌فر .

۱۹۴۰ ـ رولان (ا .)

رباعیات خیام ، پاریس

۱۹۵۰ ـ وارسته (خسرو)

«عمرخیام» ، تهران ، انجمن‌ایران و فرانسه

۱۹۵۴ ـ لودانتك (ایو ـ ژرار)

«رباعیات ، از متن فیتزجرالد ، فالز ، پاریس .

۱۹۵۷ ـ وارسته (خسرو)

«چهرهٔ راستین عمرخیام» ، تهران ، ادارهٔ کل هنرهای زیبا

۱۹۵۷ ـ لازار (ژیلبر)

« رباعیات حکیم خیام » تجدید چاپ ترجمهٔ کلودانه و قزوینی بهمراه تحقیقی بقلم لازار و ترجمهٔ تازهٔ ۲۲ رباعی . این بیست‌دو رباعی چهره‌ای ازخیام ترسیم‌می کندکه بابرداشت کلودانه وقزوینی یکسان نیست . پاریس ، کلوب کتابفرشان فرانسه

۱۹۵۸ ـ پاسکال (پی‌یر)

«رباعیات» ، رم‌انتشارات « کورفیدل »

۱۹۵۸ ـ روبن(آرمان)

«رباعیات» ،معرفی ومتن‌فرانسه، پاریس، کلوب‌فرانسوی کتاب .

۱۹۶۰ ـ فولادوند (محمدمهدی)

«رباعیات خیام» ، مزون نوو ، پاریس .

فولادوند آثار بسیاری زبان فرانسه انتشار داده و یکبار دیگر در تهران کتاب «رباعیات خیام‌وار» راکه حاوی ۹۳ رباعی است بامتن فارسی درچاپخانهٔ وزارت فرهنگ‌وهنر بچاپ رسانده (۱۹۶۵) و نیز رسالهٔ خیام شناسی را در۷۲ صفحه (بسال۱۳۴۷) در تهران بفارسی منتشر کرده است.

۱۹۶۱ ـ کامارگو (کریستووام،دو)

«رباعیات خیام»، پاریس، سگرس. این ترجمه‌ومقدمهٔ آن سرشار از اشتباهات گوناگونست.

۱۹۶۵ ـ تجدیدچاپ‌ترجمهٔ نیکلا(پس‌از صدسال) دردوقطع بزرگ وجیبی بوسیلهٔ انتشارات سگرس در پاریس.

«به‌انگلیسی»

۱۸۹۹ ـ ادوارد هرون ـ آلن

رباعیات خیام از فتیزجرالد، لندن، برنارکوارتیچ

۱۹۲۳ ـ پوتر (آمبروزجرج)

«کتابشناسی رباعیات خیام بزبانهای بیگانه»، برای اعضای باشگاه عمرخیام درآمریکا.

۱۹۴۲ـ آرثورج. آربری ـ «تحقیقات ومطالعات‌انگلیسی‌ها درباب فارسی» (ترجمهٔ فرنگیس شادمان). در این‌کتاب در بارهٔ ترانه‌های خیام بقلم صادق هدایت چنین نوشته شده است: «... در ایران هم بسال ۱۹۳۴ [= ۱۳۱۳ خورشیدی] یك چاپ عالی رباعیات خیام باتصاویر کار «درویش» انتشاریافت.» ص ۳۴

باآنکه مجتبی‌مینوی همقلم هدایت در نگارش «مازیار» (۱۳۱۲هـ.) گویا در آن ایام درلندن بسر می‌برد و در نگارش «روزگارنو»دستی‌داشت‌معلوم‌نیست چراخاورشناس‌انگلیسی نخواسته است دربارهٔ ارزش مقدمهٔ هدایت از او پرسشی کند و اینگونه نام پرارج هدایت را از قلم نینداذد.

به فارسی

ازصادق هدایت «ترانه‌های خیام». این کتاب که تاکنون بچندین‌چاپ رسیده‌است‌هنوزدرزبان‌فارسی بهترین تحلیل‌از رباعیات خیام بشمار میرود و حتی آثار بعدی بزبان فارسی دربارهٔ خیام با آن نمی‌توانند رقابت کنند. نظر هدایت در این کتاب بامقدمهٔ مفصل شارل گرول‌لو (ازدوستان ژید) (۱۹۰۲م) بسیار هماهنگی دارد. مقالهٔ فشرده و دقیق استاد دکتر محسن هشترودی با عنوان «خیام ریاضی‌دان شاعر، یاشاعر ریاضی دان» (مجله‌دانشکده ادبیات‌تهران سال‌دهم، شماره سوم - تهران، فرروردین ماه ۱۳۴۲ ص۳۰۳ تا ۳۱۰) نیزارزش خاصی دارد. این مقاله دریك ماهنامهٔ دیگرمورد عتاب و خطاب غیرعلمی قرار گرفت که‌ارزش نام بردن را ندارد.

دربارهٔ پیوند ابوالعلاء معری وخیام

کلیات‌آثار پارسی حکیم عمرخیام (چاپ ۱۳۳۸خ) (ص پانزده تا بیست) به‌کوشش محمد عباسی

و همچنین کتاب «عقایدفلسفی‌ابوالعلاء فیلسوف‌معره» بقلم دکتر عمرفروخ ترجمهٔ حسین خدیوجم (صفحات ۲۷۳ تا ۲۹۶) (چاپ جیبی ۱۳۴۲ خ) دیده شود.

جالب اینجاست که درهمه‌جای‌جهان‌خیام‌بیش ازابوالعلاء شناخته شده است. ازآن جمله بسال ۱۹۰۴ میلادی ژرژ سال مون کتابی در فرانسه انتشار داد بعنوان «یك پیشرو خیام» که البته منظورش ابوالعلاء معری است اما خود او نتیجه می گیرد که قدرت آفرینندگی خیام بیش از ابوالعلا است.

مسعود فرزاد شاعر و همکار دیرینهٔ هدایت در نگارش «وق‌وق صاحاب» دوسال گذاشته ترجمهٔ فیتزجرالد را (صد سال پس از انتشارآن در کشورهای انگلیسی زبان) باپژوهشهای کافی در دسترس فارسی زبانان نهاده و ستایش دوستداران‌خیام رانسبت‌به خود برانگیخته است. عنوان مقالهٔ مفصل او «منظومهٔ خیام‌وار فتیزجرالد» است‌در«پنج گفتار در زمینهٔ ادب وتاریخ ایران، » از انتشارات دانشگاه پهلوی (شیراز) شمارهٔ ۶ شهریور ۱۳۴۸، چاپ موسوی شیراز (ص ۸۱ تا ۱۳۴)

دربارهٔ حافظ

هنوز بدبختانه ترجمهٔ کامل دیوان‌حافظ به فرانسه وجود ندارد اما آلمانها بیش‌ازصد وپنجاه‌سالست که ترجمهٔ کامل‌حافظرا در دست‌دارند و نخستین‌تأثیر برجسته آنرا بصورت «دیوان شرقی‌ـغربی» گوته می‌بینیم.

آرتور گی ، مترجم رباعیات خیام (۱۹۳۵ م) ترجمهٔ صدوهفتاد وپنج غزل‌حافظرا بشیوهٔ غزل فارسی وباهمان‌اوزان بسال ۱۹۲۷ انتشار داد اما در اینکار پیشتر نرفت .

ایرانیان خودنیزـ چنانکه درمورد خیام‌نیز دیدیم‌ـ دراین زمینه‌بی‌اعتنا نماندند اما حاصل کارشان چندان چشمگیر نبوده‌است. دشواری بسیاری که‌ترجمهٔ غزلهای‌بزرگترین‌غزلسرای زبان فارسی دربر دارد هر مترجمی را از اینکار دلسرد می‌سازد . تنها هیأتی از مترجمان باهمکاری چند شاعر زبان‌دان ایرانی خواهد توانست ترجمه‌ای پذیرفتنی از دیوان به فرانسه عرضه‌کند .

در ذیل‌فهرستی از کسانی که ترجمهٔ غزلهائی از دیوان را به فرانسه انتشار داده‌اند به ترتیب تاریخ دیده میشود :

۱۷۹۹ ـ جونز(ویلیام)

ترجمهٔ ۱۳غزل درکتاب‌تاریخ نادرشاه، لندن (هجده + ۱۶۰ ص) ج ۵ از مجموعهٔ آثارجونز

۱۸۰۶ ـ هربن (ف ـ ژ)

یاداشت دربارهٔ خواجه حافظ شیرازی

۱۸۵۲ ـ سروان‌دوسون‌یی (ادوار)
مطالعهٔ شرقی یاسه چامه‌از حافظ ...ترجمه‌به شعرفرانسه
پاریس ـ ژنو
۱۸۵۸ ـ دوفره مری
نگاهی به زندگی و آثار حافظ . روزنامهٔ‌آسیائی۱۸۵۸
جلدیازدهم ، ص ۴۰۹ ـ ۴۰۶
۱۸۹۸ ـ نیکلا (آ ـ ل ـ م)
چند چکامهٔ حافظ . پاریس ، ا . لورو
۱۸۰۸ ـ لاگرانژ (گرانژه‌ره‌دو)
شعر حافظ
۱۹۲۲ ـ دوویله (شارل)
غزلهای حافظ ، پاریس ، پیات‌زا
۱۹۲۷ ـ گی (آرتور)
منظومه‌های شهوی یاغزلهای حافظ،پاریس، گوتنر(۱۷۵ غزل)
۱۹۳۲ ـ ماسه (هانری)
بیست شعراز حافظ ، الجزیره
۱۹۴۴ ـ لسکو(روژه)
بررسی‌آثار حافظ به ترتیب‌تاریخ‌سرودن، بولتن‌مطالعات شرقی جلد دهم ، ۱۹۴۳ .
۱۹۵۰ ـ ماسه (هانری)
۱۴ غزل در جنگ ایرانی، پایو ، پاریس
۱۹۵۱ ـ خانلری وفرانسوا مورتیه
حافظ شیراز + هفت غزل در «روح ایران» چاپ آلبن‌ـ میشل ، پاریس
۱۹۵۴ ـ محمودهومن
حافظ و گوته (پایان نامهٔ دکتری ـ نسخهٔ ماشین شده)
۱۹۵۵ ـ من‌تی (ونسان)
نه غزل از حافظ ، پاریس ، گوتنر
۱۹۶۱ ـ برزوفرامرزی

حافظ ، ترجمهٔ ۴۵ غزل به شعر فرانسه ، تهران ،چاپ فردوسی

۱۹۶۴ ـ روژه‌لسکو

ترجمهٔ ۸ غزل حافظ در برگزیدهٔ شعر فارسی، چاپ گالی‌مر پاریس

به فارسی

محمدقزوینی و دکتر قاسم‌غنی

دیوان حافظ ، چاپ زوار ، تهران ، ۱۳۲۰

دربارهٔ گوته

گوته : دیوان غربی ـ شرقی ترجمه با مقدمه وحواشی بقلم هانری‌لیشتن‌برگر ، چاپ من‌تن‌ی ، پاریس . ۱۹۴۹

بانورنه‌لان . آندره‌ژید و اندیشهٔ آلمانی ، په‌لون‌پاریس. ۱۹۴۹

دربارهٔ هزار ویکشب

گالان: هزارویکشب، پاریس، ۱۲ جلد(۱۷۱۷-۱۷۰۴م»

دکتر ماردوس : کتاب هزارشب و یکشب ، پاریس ، فاسکل (۱۶ جلد ـ ۱۹۰۴م)

قرآن نسخه‌های گوناگون چاپ‌ایران ونیز ترجمهٔ‌دکتر ماردروس چاپ پاریس ، فاسکل ۱۹۲۶

دربارهٔ سعدی

ترجمهٔ گلستان به فرانسه بسیارست و از نخستین ترجمهٔ مختصر این کتاب بقلم آندره دوری‌یر (۱۶۳۴) (یکسال‌پیش‌از بنیاد گذاری فرهنگستان فرانسه) ، سعدی در طول سه قرن تأثیر خود را درآثار نویسندگان فرانسه‌ادامه میدهد.

اینک‌فهرستی از برگزیدهٔ منابع به ترتیب تاریخ انتشار:

۱۶۳۴ـ گلستان یا سرزمین گلها ، ترجمهٔ آندره دوری‌یر پاریس ، ۱۶۶ ص

۱۷۰۴ ـ گلستان . . . ترجمه به قلم م ... (دالگ‌ر) پاریس .

۱۸۰۸ ـ یادداشت دربارهٔ زندگی و آثار سعدی، لانگ‌لس (ل ، م) پاریس

۱۸۱۴ ـ غزل یا ترانهٔ شهوی سعدی ، ترجمهٔ لاگرانژ (مرکوراترانژه ، شمارهٔ سیزدهم ، ۱۸۱۴)

۱۸۳۴ ـ گلستان یا سرزمین گلها . سه‌مه‌له ، ، پاریس

۱۸۴۳ ـ سعدی، گویندهٔ نخستین شعرهای هندوستانی(!) شمارهٔ اول روزنامهٔ آسیائی ۱۸۴۳

۱۸۵۲ ـ یك شعر رثائی از سعدی (سه چامه از حافظ و...) ترجمه به شعر فرانسه بقلم سروان دوسون‌یی ، ژنو

۱۸۵۸ ـ گلستان یا سرزمین گلهای سرخ ترجمهٔ دوفره‌مری ، پاریس

۱۸۵۹ ـ بوستان، منظومهٔ اخلاقی سعدی، تحلیل و برگزیده ترجمه بقلم گارسن‌دوتاسی ، پاریس

۱۸۵۹ ـ یادداشت دربارهٔ بوستان، روزنامهٔ آسیائی، ۱۹۵۹، ج ۱۳ ، ص ۶۷- ۴۵۲

۱۸۵۹ ـ نمائی از بوستان ، منظومهٔ سعدی، دوفره‌مه‌ری

۱۸۶۹ ـ بوستان ، بخش اول ترجمهٔ نیکلا (مترجم خیام) پاریس

۱۸۸۰ ـ بوستان ، ترجمهٔ باربیه دومه‌نار ، پاریس

۱۸۸۱ ـ سعدی شاعر ، نویسندهٔ اخلاقی شرقی قرن سیزدهم (م) بقلم نه و (لوون)

۱۸۸۸ ـ برادرزادهٔ سعدی ، قصه ایرانی، ترجمهٔ کلرمون، پاریس

۱۹۱۳ ـ باغ گلها « = گلستان » ـ ترجمه از فارسی فرانتس توسن (مترجم خیام) با مقدمهٔ کنتس دو نوآی ، پاریس

۱۹۱۹ ـ بررسی دربارهٔ سعدی شاعر، هانری ماسه، پاریس، گوت‌نر .

۱۹۲۳ ـ نگاهی به سعدی، حسن مقدم، پیام شرق(دفتر ایرانی) اسکندریه(مصر)

۱۹۶۶ـ باغ گلها(= گلستان) ترجمهٔ عمر علیشاه. پیوست این ترجمه شامل اشاره‌هائی دربارهٔ تاثیر گلستان در ادبیات غربی از سروان‌تس تا با روزگار ماست اما نامی از ژید درمیان نیست. چاپ آلبن‌میشل پاریس .

در بارهٔ مولوی

هنوز ترجمهٔ کاملی از آثار مولوی به زبان فرانسه وجود ندارد و «مثنوی» که شاهکار ادبیات عرفانی و دیوان کبیر که بقول ماسه «اقیانوسی است پر تلاطم از شور عاشقانه و اندیشه‌های بلند»[1] در کشور فرانسه ناشناخته است (ترجمهٔ کامل مثنوی در انگلیس بقلم رنولد نیکلسن انتشار یافته و مسعود فرزاد آنرا «جزو بزرگترین کارهای مستشرقین دربارهٔ ادبیات ایران» میداند .)

اینك فهرستی از چند اثر در این باره :

۱ ـ هانری ماسه

شعرهای عاشقانهٔ جلال‌الدین رومی (یادداشت و ترجمهٔ بیست شعر ، مجله هرمس ، ۱۹۳۹) .

۲ ـ میریام هاری

جلال‌الدین رومی شاعر و رقصندهٔ عارف ، پاریس ، فلاماریون ، ۱۹۴۷.

۳ ـ هانری‌ماسه

برگزیدهٔ فارسی ، پایو ، پاریس . ۱۹۵۰ ، ص۱۹۳ تا ۲۰۴ یازده غزل از دیوان و هفت قطعه از مثنوی را در بر دارد .

۴ ـ هانری‌ماسه

برگزیدهٔ شعرفارسی ، پاریس ، گالی‌مر ، ص ۲۰۷ تا

---

۱ ـ هانری‌ماسه : برگزیدهٔ فارسی ، ص ۲۰۷

۲۲۱ ترجمهٔ چهارده قطعه ازمولوی را دربردارد .

۵ ـ تصوف

بقلم آربری ، ترجمهٔ فرانسه بقلم ژان گولی‌یار ، دفتر جنوب ، ۱۹۵۲ ، ۱۵۹ ص .

۶ ـ تاریخ فلسفهٔ اسلامی .هانری کربن و سیدحسین نصر ج اول ، پاریس ، گالی‌مر ، ۱۹۶۴ .

۷ ـ قونیه ، شهردرویشان‌رقصنده ، کله‌مان هوآر پاریس ۱۸۹۷ م ـ (کتاب مصوراست)

۸ ـ جستجوئی درسرزمین شرق،موریس بارس ، پاریس، ۱۹۲۳ .

۹ـ مولوی وهانری دورن یه ، بقلم دکترحسن‌هنرمندی (ژورنال‌دوتهران ، ۱۱ آوریل ۱۹۵۸ ، ص۵، مقایسه‌ای میان سرآغاز مثنوی و سرودی از رن یه بامطلع : نئی کوچك مرا بس بود) . ترجمهٔ شعررن یه درکتاب «از رمانتیسم تاسوررئالیسم ، بقلم نگارنده آمده است . (ص ۲۹۱ ـ ۲۹۰)

دربارهٔ عطار

۱۸۱۹ ـ سیل‌وستر دوساسی

پندنامه (یاکتاب اندرز)، پاریس، دوبخش دریك جلد.

۱۸۶۳ـ گارسن دوتاسی

منطق‌الطیر (یازبان‌مرغان) منظومهٔ فلسفی‌ـمذهبی، پاریس

۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ ـ پاوه‌دركورتی

تذکراةالاولیاء

الهی‌نامه، آلبن‌میشل، پاریس

۱۹۶۴ ـ ژیلبرلازار

ترجمهٔ قطعاتی از عطار درکتاب برگزیدهٔ شعرایرانی

دربارهٔ مانی

پوئش (هانری ـ شارل)

مانی گری. بنیادگذار و آئین‌آن، پاریس، از انتشارات موزهٔ گیمه (مهمترین کتاب دراین موضوع) ۱۹۴۸

دربارهٔ زرتشت

زراتشت نامه، اثر زرتشت بن بهرام پژدو متن وترجمهٔ فرانسه، سن پترزبورگ، ۱۹۰۴

یادداشتی دربارهٔ ادبیات‌پارسی، سن‌پترزبورگ، ۱۹۰۹

دوشن ـ گیل‌من

زرتشت، ترجمه و تفسیر گاتها، پاریس، مزون‌نوو، ۱۹۴۸ وارن (ژان)

زرتشت وآئین مزدائی، پاریس انتشارات سوی، ۱۹۶۶.

دربارهٔ منوچهری

هنوز پس از یك قرن «بی برستن کازیمیرسکی» بزرگترین شناسنده و مترجم منوچهری در فرانسه بشمار میرود :

۱۸۷۶ ـ کازی میرسکی

نمونه‌هائی از دیوان منوچهری ، ورسای ، ۲۹+۵۵ص

۱۸۸۷ ـ کازی‌میرسکی

منوچهری ، شاعرایرانی قرن یازدهم (م) ، پاریس .

این چاپ که متن‌فارسی وترجمهٔ فرانسه بامقدمهٔ تاریخی و یادداشتهای لازم رادر بردارد کاریست بی‌سابقه وبی دنباله دربارهٔ منوچهری بزبان فرانسه (هشت + ۴۱۳ + ۲۲۴ص)

دربارهٔ فردوسی

۱ ـ ژول مول ، ترجمهٔ شاهنامه در هفت جلد ، پاریس ۷۸-۱۸۳۸ م

۲ ـ شمارهٔ مخصوص نشریهٔ انجمن مطالعات ایرانی در بزرگداشت هزارهٔ فردوسی ، شمارهٔ یازدهم ، پاریس ، ۱۹۳۵

۳ ـ هانری‌ماسه

فردوسی و حماسهٔ ملی ، پاریس ، پررن ، ۱۹۳۵

دربارهٔ چند شاعر و نویسندهٔ ایرانی

فروغ فرخزاد: تولدی دیگر، چاپ مروارید ، تهران ، ۱۳۴۳

حسن قائمیان : نظربازی ، چاپ معرفت، تهران، ۱۳۳۱

نادرنادرپور : اشعار برگزیده ، جیبی ، ۱۳۴۲

صادق هدایت : بقلم‌ونسان‌من‌تی(بفرانسه) ، چاپ انجمن ایران و فرانسه ، ۱۹۵۲ م

سایه: زمین ، چاپ نیل ، تهران ۱۳۳۴۱

شهلاپور (علیرضا) : کتاب آلیسا ، تهران ۱۳۳۹

نیمایوشیج (بفرانسه) ، بقلم پروفسور ماخالسکی ، چاپ لهستان ـ مقدمهٔ ترجمه‌افسانه بقلم روژه‌لسکو

نمونه‌های شعرآزاد چاپ جیبی ، تهران ۱۳۴۰

(برخی از مجموعه شعرهای فارسی در یاداشت‌های متن کتاب آمده است و برای خوانندهٔ فارسی زبان نیازی به تکرار نیست)

ماهنامه‌ها و روزنامه‌ها

«اندیشه‌وهنر»،مخصوص شاملو ،شماره دوم از جلدپنجم، ۱۳۴۳

«بامشاد» ، هفته نامه ، تهران ، دیماه ۱۳۳۵

«فیگارو»ی ادبی (بفرانسه) شمارهٔ ۱۰۸۹ ، دوم مارس ۱۹۶۸

ایران‌ما ،هفته نامه، تهران، شماره ۲۸۲ ، تیرماه۱۳۳۵

«ژورنال آزیاتیک «روزنامهٔ‌آسیائی» ژوئیه ، اوت۱۸۶۸

«نهیب آزادی ، هفته‌نامه، تهران ، شماره‌های۲و۳و۴سال ۱۳۴۱

«پارس، مجلهٔ دو هفتگی به‌فارسی وفرانسه ، استانبول ، ش ۳ ، ۲۱مه ۱۹۲۱

له‌لترفرانسز، مدیرآراگن،ش۱۱۸۹ ، ۴ ژوئیه ۱۹۶۷

نامهای خاص

نامهای آثار

کلمات فارسی ـ عربی

(که درآثار ژید بکار رفته است)

آندره ژید و زمان او (۱۲۴۸ش/۱۸۶۹م - ۱۳۲۹ش/۱۹۵۱م)

وقایع ادبی	زندگی و آثار	حوادث تاریخی (با اشاره به وقایع ادبی مربوط به ایران)
۱۸۶۹ - «پرورش احساساتی» اثر فلوبر	۱۸۶۹- بدنیاآمدن آندره ژید	۱۸۶۹/۱۲۴۸- ترجمهٔ قسمتی از **بوستان** بفرانسه توسط ژ-ب نیکلا- پایان زندگی حاج‌ملاهادی سبزواری (آخرین جرقهٔ فلسفی ایران). دوران نگارش «نامهٔ دانشوران». بیست و پنج سالگی قاآنی
۱۸۸۶- بیانیهٔ مکتب سمبولیسم		۱۸۷۱- «کمون» پاریس
۱۸۹۰- (ستایش «من») = فرد پرستی) اثر «موریس بارس»	۱۹۸۱- «دفترهای آندره‌والتر»	۱۸۷۳- بدنیاآمدن اقبال لاهوری (۲۲ فوریه)
۱۸۹۲- «دشمن قوانین» از بارس	۱۸۹۲- «اشعار آندره‌والتر»	۱۸۷۴- بدنیاآمدن ایرج‌میرزا
۸۹۳- «شعر و نثر» از مالارمه	۱۸۹۳- سفر «اورین» - «وسوسهٔ عاشقانه»- همکاری با مجلات سمبولیستی - سفر الجزایر	۱۸۸۷- سخنرانی باربیه‌دومه‌نار در کلژدوفرانس دربارهٔ «شعر در ایران».
		۱۸۷۸- پایان چاپ متن و ترجمهٔ **شاهنامه** بقلم ژول مول
۱۸۹۵- «مقدمه‌ای بر روش لئونارد دووینچی» اثر والری	۱۸۹۵- زناشوئی آندره ژید با دخترخاله‌اش «مادلن‌روندو»	۱۸۸۰- ترجمهٔ کامل **بوستان**. بدنیاآمدن دهخدا وعارف
۱۸۹۶- «ماده‌وحافظه» اثر برگسن		۱۸۸۰- ترجمهٔ **سعادت‌نامهٔ** ناصرخسرو
۱۸۹۷- «آوارگان» اثر «بارس»		۱۸۸۱- ترجمهٔ اوستا بقلم هارلز
«ژاندارك» اثر شارل پگی	۱۸۹۷ - **مائده‌های زمینی**	۱۸۸۳- «**مطالعات ایرانی**» بقلم‌دارمستتر
		۱۸۸۵،۱۸۸۴- «**هنرباستانی ایران**» بقلم مارسل‌دی‌یو-لافوآ
		۱۷۸۶- ترجمهٔ ترانه‌های باباطاهر بقلم کلمان هوآر
	۱۸۹۹ - «پرومتهٔ سست زنجیر» «فیلوکتت»	۱۸۸۷- «مبانی‌شعرفارسی» بقلم دارمستتر-بدنیاآمدن‌ملك‌الشعرا
۱۹۰۱- سولی‌پرودوم، اولین برندهٔ جایزهٔ نوبل	۱۹۰۱- «کاندول» شاه	۱۸۰۹- ترجمهٔ **مرزبان‌نامه**
۱۹۰۲-صدمین‌سال‌تولدویکتورهوگو	۱۹۰۲- «مخالف اخلاق»	۱۸۹۳،۱۸۹۲- ترجمهٔ کامل زند - اوستا بقلم‌دارمستتر، مرگ قاآنی

۱۹۰۴- میسترال، جایزهٔ نوبل	۱۹۰۳- «شائول»	۱۸۹۵- بدنیاآمدن نیمایوشیج ومیرزادهٔ عشقی
۱۹۰۵- آپولی‌نر مدیر «مجلهٔ ضد اخلاق»	۱۹۰۴- ژید درشورای نویسندگان مجلهٔ «صومعه»	۱۸۹۶- ترجمهٔ فرانسهٔ ده رباعی به‌لهجهٔ سمنانی اثریغماجندقی
		۱۸۹۷- «الوهیت وشراب در آثار شاعران ایرانی» همراه با ترجمهٔ ترجیع بندهاتف و «ترجمهٔلسان الغیب» ازمحمد دارابی. قونیه شهر درویشان رقصنده بقلم کلمان‌هوآر
	۱۹۰۷- «بازگشت کودک‌اسرافکار»	۱۹۰۰- ترجمهٔ هزار و یکشب بقلم دکتر ماردروس ازدوستان ژید .
۱۹۰۹- بنیادگذاری (N.R.F.)	۱۹۰۹- «درتنگ»	
۱۹۱۱-«پنج‌چکامهٔ بزرگ»ازکلودل	۱۹۱۱- «ایزابل»، «دوستویوسکی برطبق‌نامه‌هایش»	۱۹۰۲- ترجمهٔ خیام از فارسی بقلم شارل گروللو از دوستان ژید (این ترجمه دارای مقدمهٔ جالبی برای شناخت خیام است)
۱۹۱۳-(خاندان«سوان»)اثرپروست. «الکل» ازآپولینر («مون» بلند بالا) از آلن فورنیه	۱۹۱۳- «خاطرات محکمه‌جنائی»	۱۹۰۳- بدنیا آمدن صادق هدایت
۱۹۱۴- مرگ آلن‌فورنیه ، پگی ، میسترال و ژول‌رنار		۱۹۰۴- «بسوی اصفهان» اثر پی‌یر لوتی
	۱۹۱۴- دخمه‌های واتیکان	۱۹۰۴،۱۹۰۵- جدائی کلیسیا از دولت در فرانسه
		۱۹۰۶- بدنیا آمدن پروین اعتصامی و شهریار
		۱۹۰۷- جنبش مشروطه در ایران
۱۹۱۵- رومن‌رولان- جایزهٔ نوبل		۱۹۰۸ تا ۱۹۱۵- انتشار فرهنگ فارسی بفرانسه
۱۹۱۷- «پارک جوان»اثرپل‌والری		۱۹۱۱- ترجمهٔ سلامان وابسال جامی بقلم بریکتو
۱۹۱۸-برگسن‌عضوفرهنگستان‌فرانسه		۱۹۱۳- ترجمهٔ تازهٔ گلستان بقلم فرانتس توسن (این ترجمه دارای مقدمهٔ مفصلی است] بقلم‌کنتس دونوآی شاعرهٔ معروف) .
۱۹۱۹- بنیادگذاری‌مجلهٔ«ادبیات» بوسیلهٔ آراگن ، سوپو ، آندره‌بروتن(دادائیست‌ها)	۱۰۱۹-آهنگ روستائی	۱۹۱۴- تحقیقی دربارهٔ سعدی بقلم هانری ماسه - آغاز جنگ

آندره ژید و زمان او

وقایع ادبی	زندگی و آثار	حوادث تاریخی (با اشاره به وقایع ادبی مربوط به ایران)
۱۹۲۰ـ «گورستان دریائی» اثر والری		جهانی اول
۱۹۲۱ـ آناتول فرانس، جایزهٔ نوبل ژیرودو: «سوزن» واقیانوس آرام		۱۹۱۷ـ انقلاب کبیر روسیه ـ بدنیا آمدن دکتر محمد معین
۱۹۰۲ـ مقدمه‌ای بر پسیکانالیز اثر فروید. مرگ مارسل پروست «گیرائی‌ها = شعر» اثر والری		۱۹۲۰ـ ترجمهٔ خیام بقلم کلودانه ومحمد قزوینی ۱۹۲۱ـ انتشار افسانهٔ نیمایوشیج در «منتخبات آثار» محمد ضیاء هشترودی . بنیاد گذاری مجلهٔ پارس (بدوزبان فارسی و فرانسه) در استانبول . ۱۹۲۲ـ ترجمهٔ قسمتی ازحافظ ـ بدنیاآمدن جلال آل احمد ۱۹۲۴ـ شهادت عشقی ـ تولد منوچهر شیبانی
۱۹۰۳ـ مرگ موریس بارس وپیر لوتی	۱۹۰۳ـ «دوستویوسکی»	۱۹۲۵ـ ترجمهٔ بهارستان جامی بقلم هانری ماسه ـ مرگ حسن مقدم سردبیر مجلهٔ پارس. بدنیاآمدن احمد شاملو وآینده
۱۹۰۴ـ مرگ آناتول فرانس. نخستین بیانیهٔ سوررآلیست‌ها، «بازیهای المپ» از من‌ترلان	۱۹۰۴ـ «کریدون»	۱۹۲۶ـ کلمان هوآر. ترجمهٔ گرشاسب‌نامه. مرگ ایرج میرزا ، بدنیاآمدن محمدزهری، سیاوش کسرائی، فریدون مشیری. ۱۹۲۷ـ ترجمهٔ یوسف وزلیخای جامی. بدنیاآمدن سایه، سیمین بهبهانی. ترجمهٔ ثلث دیوان حافظ به شعر فرانسه بشیوهٔ غزل فارسی بوسیله آرتور گی
۱۹۰۶ـ «وسوسهٔ غرب» اثر مالرو «هم نبردِ حیوانات» اثر من‌ترلان ـ «در زیر آفتاب شیطان» اثر برنانوس	**۱۹۲۶ـ «سکه‌سازان» ـ اگر دانه نمیرد»**	۱۹۲۸ـ بدنیاآ،دن م. امید (اخوان ثالث) ، سهراب سپهری ، حسن هنرمندی ۱۹۲۹ـ بدنیاآمدن نادر نادرپور، نصرت رحمانی ۱۹۳۰ـ زنده بگور وپروین دخترساسان اثرصادق هدایت

۱۹۲۷ـ «زیگفرید» اثر ژیرودو
موریاك : «ترزدکی‌رو»
۱۹۲۸ـ بر گسن، جایزه‌نوبل. «ناجا» اثر آندره‌بروتن. «برآمدن‌روز» اثر خانم‌کولت
۱۹۲۰ـ کلودل : «کفش اطلسی»
سن‌تگزوپری: «پروازشبانه»
۱۹۳۳ـ مالرو : «وضع بشر»
۱۹۳۵ـ آندره مالرو: «دورهٔ‌تحقیر»
۱۹۳۶ـ پنجاهمین سال سمبولیسم
۱۹۳۷ـ روژه مارتن دوگار: جایزهٔ نوبل . گسترش فعالیت‌های سیاسی‌واجتماعی‌نویسندگان
۱۹۳۸ـ «تهوع» اثر سارتر
۱۹۳۹ـ سن تگزوپری : جایزهٔ بزرگ رمان
۱۹۴۱ـ مرگ برگسن
۱۹۴۲ـ «افسانهٔ‌سیزیف» و«بیگانه» اثر آلبر کامو . من‌ترلان: «ملکهٔ مرده»

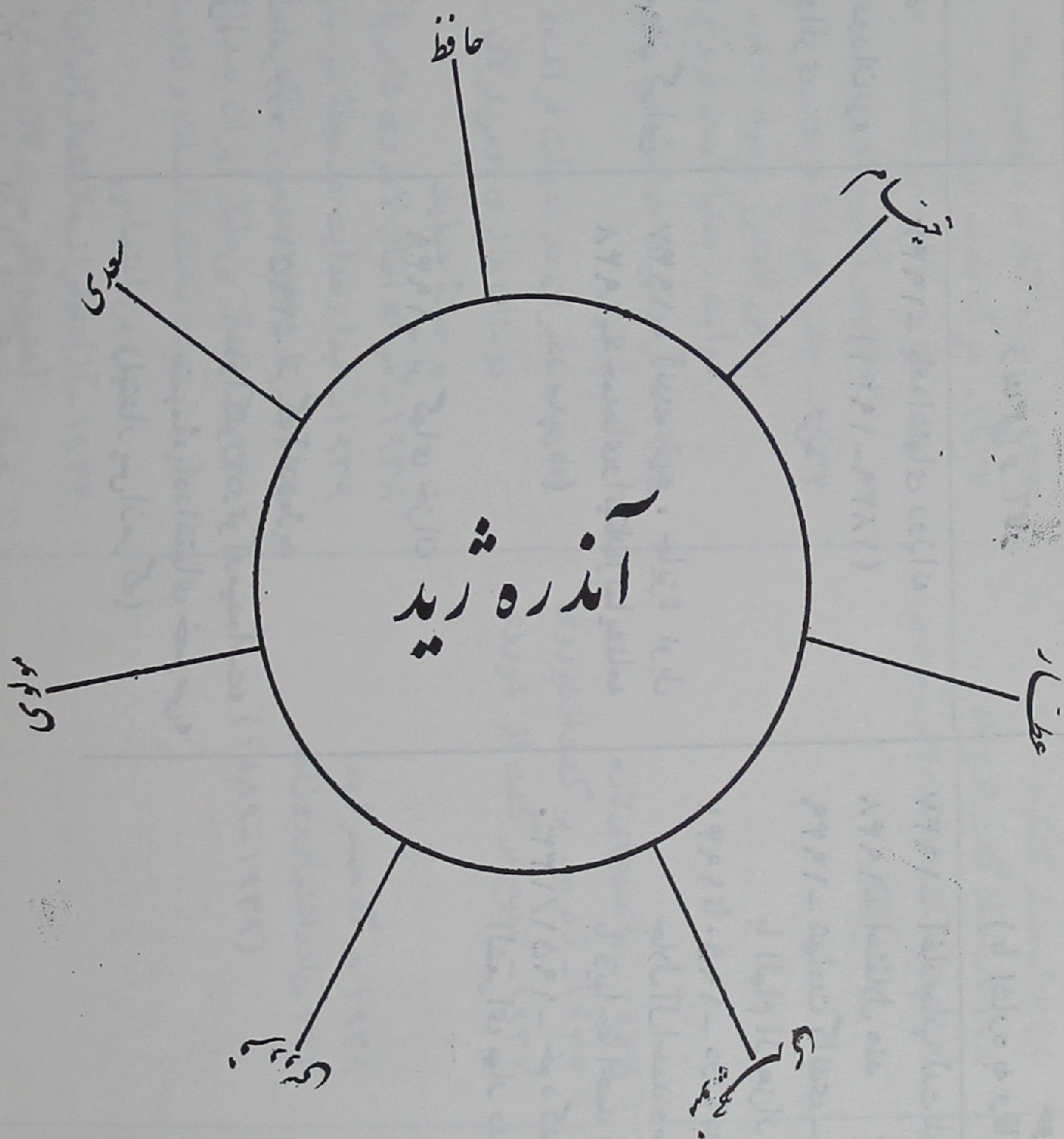
۱۹۲۸ـ «سفر کنگو»
۱۹۲۸ـ «بازگشت ازچاد»
۱۹۲۹ـ مکتب‌زنان‌ـ روبر ـ بررسی مونتنی
۱۹۳۵ - مائده‌های‌تازه
۱۹۳۶ـ ژنویو، برگشت‌ازشوروی
۱۹۳۷ـ تنقیح برگشت از شوروی
۱۹۳۸ مرگ همسرژید
۱۹۳ـ یادداشتهای‌روزانه (۱۸۸۹-۱۹۳۹)
۱۹۴۳ـ مصاحبه‌های خیالی

۱۹۳۲ـ بنیادگذاری «انجمن مطالعات ایرانی» درپاریس
۱۹۳۳ـ مرگ عارف قزوینی در انزوای همدان ـ سایه روشن، علویه خانم ، نیرنگستان، مازیار ازهدایت. بدنیاآمدن منوچهر آتشی، منوچهر نیستانی، دکترغلامحسین ساعدی
۱۹۳۴ـ جشن هزارهٔ فردوسی در پاریس ـ ترجمهٔ خیام بشیوهٔ رباعی فارسی بوسیله آرتورگی ـ ترانه‌های خیام از هدایت . بدنیا آمدن فروغ فرخزاد
۱۹۳۵ـ فردوسی و حماسهٔ ملی بقلم هانری ماسه ـ بدنیا آمدن م. آزاد.
۱۹۳۶ـ «ایران در ادبیات فرانسه» بقلم بانو نیرهٔ صمصامی از دوستان هانری دومن‌ترلان ـ سال‌نگارش بوف‌کور اثر برجستهٔ هدایت
۱۹۳۸ـ مرگ اقبال لاهوری شاعرپارسی گو
۱۹۳۹ـ نیما وهدایت درمجلهٔ موسیقی
۱۹۳۹ـ تا ۱۹۴۵ دومین جنگ جهانی
۱۹۴۱ـ اشغال بی‌دلیل ایران بدنبالهٔ همدستی مسالمت‌آمیز سه دولت مختلف‌المسلك و زورمند بیگانه ـ مرگ زودرس پروین اعتصامی
۱۹۴۴ـ آزادی‌فرانسه‌ازاشغال آلمانها ـ قتل‌کسروی ـ «بادبزن آهنین» اثر من‌ترلان دربارهٔ ادبیات فارسی
۱۹۴۵ـ (۸مه) تسلیم‌آلمان ـ حاجی‌آقا اثرهدایت
۱۹۴۶ـ خروج بازماندهٔ ارتشهای اشغالگر بیگانه ازایران.

آندره ژید و زمان او

وقایع ادبی	زندگی و آثار	حوادث تاریخی (با اشاره به وقایع ادبی مربوط به ایران)
۱۹۴۴ـ سارتر: «در بسته» ۱۹۴۵ـ بنیاد گذاری مجلهٔ «دوران نو» از سارتر، مرگ والری	۱۹۴۶ـ یادداشتهای روزانه (۱۹۴۱-۱۸۳۹) تزه	۱۹۴۷ـ آغاز چاپ لغت‌نامهٔ دهخدا ۱۹۴۸ـ استقلال هند ۱۹۴۹ـ شهادت گاندی ـ نمایشنامهٔ «شهرزاد» بقلم سوپروی‌یل با الهام از هزار و یکشب.
۱۹۴۶ـ «اگزیستانسیالیسم بشر گرایی است» اثر سارتر	۱۹۴۷ـ آندره ژید، جایزهٔ نوبل ۱۹۴۸ـ دخمه‌های واتیکان (نمایشنامه در سه پرده)	۱۹۴۱ تا ۱۹۵۰ـ دورهٔ دوم بارآوری صادق هدایت، شکوفندگی جلال آل احمد و صادق چوبك ـ انتشار مستقل **افسانهٔ** نیما با دیباچهٔ احمد شاملو ۱۹۵۱/۱۳۳۰ـ خودکشی صادق هدایت در پاریس ـ مرگ ملك الشعرای بهار در تهران
۱۹۴۷ـ کامو: «طاعون»	۱۹۴۹ـ برگهای خزان	
۱۴۹ـ «عصیان نویسندگان امروز» اثر «ر. م. آلبه‌رس»	۱۹۵۱ـ مرگ آندره ژید «و اکنون در تو آرمیده است» بضمیمهٔ «یادداشتهای خصوصی» (انتشار پس از مرگ)	

توجه: ۱ـ تاریخ بدنیا آمدن شاعران ایرانی تقریبی است.
۲ـ این فهرست در آینده نیاز به تکمیل شدن دارد و در احوال کنونی بیش از این مقدور نبود.



شاعران ایرانی که ژید با آثارشان آشنائی دور و نزدیک داشته است

گوته

دیوان شرقی

تاگور

شاعر بزرگ هندی

عارف هندی

ایرانشناس برجسته

اندیشمند بزرگ مصری

شعری بلند برای فردوسی

نیچه

چنین گفت زرتشت

روز بزرگ

آندره ژید

نویسندگان و شاعرانی که آثارشان کمابیش یادآور ادبیات فارسی و اندیشه‌های شرقی است و ژید با آثارشان آشنائی نزدیک داشته است.

خط از : سلحشور

انتشار یافت

دفتر دوم

هراس

مجموعهٔ (شعر)

از

حسن هنرمندی

در صدو یك قطعه

با ۵۴ قطعهٔ افزوده

یادداشتی ازگوینده

و

تحلیلی ازدکتر محسن هشترودی استاد دانشگاه

انتشار یافت

از دفترهای جدید ایرانشناسی

شاهکار شاعرانهٔ آندره‌ژید

مائده‌های زمینی

و

مائده‌های تازه

و

سکه سازان

(شاهکار رمانهای ژید)

ترجمه ومقدمه وحواشی با اشاره به سرچشمه‌های اصلی الهام ژید در ادبیات فارسی

بقلم

دکتر حسن هنرمندی

چاپ دوم با تجدیدنظر کامل

(بمناسبت صدمین سال تولد نویسنده)

انتشار خواهد یافت

ازدفترهای جدید ایران‌شناسی

سفری در رکاب اندیشه

از جامی تا آراگن

بررسی‌تأثیر وارزش‌ادبیات‌کهنسال فارسی درجهان‌امروز ونشان‌دادن شیوهٔ بهره‌برداری مثبت ازآن

ترجمه به شعرفارسی

زیرچاپ

زورق مست

از رمبو

همراه با سفر ازبودلر با مقدمه‌ای دربارهٔ امکانات ترجمه به شعرفارسی

بزودی

دفتر اندیشه‌های خام + چهل شعرآسان

(بررسی چندنکتهٔ فلسفی واجتماعی)

از :

دکترحسن هنرمندی

سنجش ادبیات ایران با ادبیات دیگران

بررسی بنیادهای نظری و شیوه‌های عملی در ادبیات تطبیقی

آمادهٔ چاپ

خودکشی (بررسی شاعرانهٔ مسأله‌ازروبرو وکوششی برای بیهوده جلوه‌دادن آن)

رقص‌الفبا (الهام‌بخشی خط فارسی)

آلیس درسرزمین عجایب (شاهکارلویس کارول باتجدید نظر کامل)

ایسم - ایست (دربارهٔ شیوه‌های نو در ادبیات جهان)

دونمایشنامه (از وایلدروکاسونا)

بوسهٔ بدرود (چند داستان کوتاه ازپیراندللو ودیگران)

صادق‌هدایت و ژرار دونروال

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

چند توضیح و تصحیح

(از ذکر غلطهای سادهٔ چاپی خودداری شده است)

صفحهٔ ۱۳ سطر ماقبل آخر Etiemble درست است.
صفحهٔ ۱۹ س۲۱ آقای میشل دکو، دن اکنون استاد دانشگاه پاریس است.
ص ۲۲ س ۱۰ «الحج» درست است.
ص ۳۷ س ۱۸ «کارخودرا بی‌شائبهٔ سودجوئی» نشان دهد.
ص ۴۳ س ۱۲ بجای «انعکاس» خوانده شود «بازتاب»
ص ۴۴ س ۱۲ «حس زیباپرستی»
ص ۵۲ س ۵ «باآنچه چنین نیست»
ص ۵۵ س ۲ ترانه‌های خیام برگزیدهٔ هدایت.
ص ۵۸ شمارهٔ ۴۶، سکه‌سازان چاپ دوم صفحات ۱۸ ـ ۴۱۷
ص ۶۱ س ۱۰ ازآثارشاعران فارسی زبان
ص ۷۳ س ۱۹ برسرمردمان ستمدیده میرفت.
ص ۷۸ س ۲۲ «ضد اخلاق» یا «مخالف اخلاق»
ص ۸۴ س ۱۸و۱۹ ازمیان شاعران بسیارمشهور گویافقط سیداحمد هاتف عرب نژاد بوده است که از قضا ترجیع‌بند بی‌نظیر او بیش از همه سرود دلنشین برابری ادیان و وحدت انسانهارا سر میدهد.
ص ۹۰ س ۱ «درتنگ»
ص ۱۰۷ س ۲ شمارهٔ «۷۱» بجای «۷۲» خوانده شود.
ص ۱۱۱ س ۹ «چهره‌ای که ژید ازمنالك»
ص ۱۱۶ س ۱۵ مصراع دوم شعرحافظ «ندانی دانست» بجای «نخواهی دانست» درست است ضمناً «ندانی» در این بیت بمفهوم «نتوانی» است ودر زبان فرانسه نیزگاه مشتقات مصدر «دانستن» (وندانستن) بمفهوم توانستن (یانتوانستن) بکارمی‌رودکه بررسی ومقایسهٔ این دومورد فرصتی دیگر می‌طلبد.
درهمین صفحه این بیت حافظ را باید افزود:

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات
مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی
ص ۱۲۲ شمارهٔ ۵۵ ، سکه‌سازان، چاپ دوم ص ۳۰۲
ص ۱۲۳ شمارهٔ ۸۴ «ژید دربارهٔ وایلد»
ص ۱۲۸ س ۱۱ و ۱۲ «چمنزاران زرین» ترجمهٔ عنوان «مروج الذهب» اثر مسعودی است .

* *
*

ص ۱۲۸ س ۲۱ «ضروری» درشعر سعدی آمده است:
نه دوری دلیل صبوری بـود
که بسیار دوری ضروری بـود
سعدی . بوستان ، چاپ اقبال ، ص ۱۱۰
ص ۱۲۹ س ۲۳ «بنیاد داوریها» و ص ۱۳۴ س ۱۶ بهمین گونه
ص ۱۳۶ و ۱۳۷ «دکتر ماردروس» درست است .
ص ۱۴۰ س ۱۹ کلمهٔ «سندباد» ترکیبی است فارسی
ص ۱۴۲ س ۳ کلمهٔ «تازه» زیاد است .
ص ۱۵۳ س ۸ غذا میخوردم
ص ۱۵۴ س ۲۰ ببعد. این قسمت باید در پایان صفحهٔ ۱۵۵ قرار گیرد.
ص ۱۵۵ افزوده شود :
از ژید :
«خوشبختی من در افزون خوشبختی دیگرانست . من برای خوشبختی خویش به خوشبختی همگان نیازمندم»
ازسعدی :
آنچه نفس خویش را خواهی حرامت سعدیا
گر نخواهی همچنان بیگانه را و خویش را

*

ژید درمائده‌ها از زبان خدا می‌نویسد :
«برخی ازمردم همواره توقع دارند که من در کارشان دخالت ورزم ونظم موجودرا برایشان برهم بزنم»
چاپ دوم ، ص ۳۰۰
این اندیشه نزدیکست به گفتار قرآن :
«ان الله لایغیرما بقوم حتی لایغیروا ما بانفسهم»
«خداوند در هیچ قومی تغییر پدید نمی‌آورد مگر آنکه خودرا تغییردهند» سورهٔ «**الرعد**» آیهٔ ۱۲
ص ۱۶۳ س ۲ ژید ترجمهٔ این شعررا
ص ۱۶۸ س ۱۵ ستون دوم ←سکه سازان ، چاپ دوم ص ۲۳ (مقدمه)

ص ۱۷۲ س ۱۵ کی همهٔ کتابها را خواهیم سوزاند؟
ص ۱۷۵ سطر مانده به آخر «نکتهٔ»
ص ۱۸۰ سطر آخر «حاکم»
ص ۱۸۵ س ۱۲ «بحر هزج»
ص ۱۸۹ س ۱۹ «شهرزاد»
ص ۱۸۹ س ۹ ژید درجای دیگر کتاب مشهور خود دربارهٔ دوستویوسکی می‌نویسد:

«... «کمدی انسانی» بالزاك از برخورد انجیل با روح لاتین بوجود آمده، کمدی روسی دوستویوسکی از برخورد انجیل وشیوهٔ بودائی وروح آسیائی پیداشده است.»

دوستویوسکی بقلم ژید، چاپ گالی‌مر ص ۱۳۰

ص ۱۹۲ سه‌سطر آخر: برای توضیح بیشتر این قسمت دیباچه ویادداشتهای پایان چاپ دوم کتاب سکه سازان دیده شود.
ص ۲۳۴ س ۱۳ «لویی ماسین‌یون»
حاشیهٔ ص ۲۲۴ در اینجا نام حمید مصدق سرایندهٔ «در رهگذر باد — و — آبی، خاکستری، سیاه» را باید افزود که می‌گوید:
«سبز برگان درختان همه دنیا را / نشمردیم هنوز» با صفحات «۱۹۶ و ۲۰۶» چاپ دوم مائده‌های زمینی سنجیده شود.
ص ۲۳۸ س ۶ نام «فارسی»، محسن است
ص ۲۷۲ س ۱۷ سال [۱۸۹۷ میلادی] درست است.
یکی ازعبارات درخشان ژید اینست:

«باید که **اهمیت** در نگاه توباشد نه درآنچه می‌نگری»
مائده‌های زمینی چاپ دوم، ص ۷۵

این عبارت درمناجات خواجه عبدالله انصاری قرینه‌ای بسیارزیبا دارد اما نتوانستم بدانم که آیا ژید بااین منبع آشنا بوده است یا نه؟
«الهی با بهشت چه سازم و با حور چه نازم؟
مرا دیده‌ده که درهر نظری بهشتی نوسازم»
ص ۲۸۸ سال ۱۸۵۷ گارسن دوتاسی درست است.

*

* *

«درویشی از شیخ سؤال کرد که ای شیخ. او را ازکجا جوئیم؟ شیخ ما گفت: کجاش جستی که نیافتی؟ اگر قدمی به صدق در راه طلب نهی درهرچه بنگری اورا بینی»
اسرارالتوحید

مقایسه شود با صفحهٔ ۷۵ چاپ دوم «مائده‌های زمینی»:
«به هرکجا که روی جز با خدا دیدار نخواهی کرد.
منالك می‌گفت: خدا اینست که دربرابرماست.»

ص ۳۱۲ ستون سوم سمت چپ تولد دکتر ساعدی ۱۳۱۴/۱۹۳۵ است یعنی همزمان با م. آزاد.

* * *

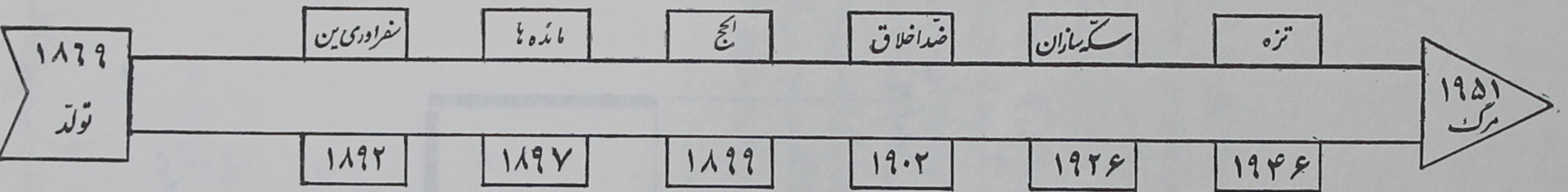
درصفحات ۳۰۹ تا ۳۱۳ «آندره ژید وزمان او»، درمیان شاعران امروز فارسی زبان نام عزیزی چند ازجمله دوستان ارزنده: استاد دکتر شفیعی کدکنی [م. سرشك](متولد ۱۳۱۸)، محمود کیانوش(متولد ۱۳۱۳) ودکتر اسماعیل خوئی (متولد ۱۳۱۷) ومفتون امینی وم. آزرم و ... عزیزانی دیگر باید افزوده شود که امیدوارم تا تکمیل این جدولهای تطبیقی که تازه دراین مرز و بوم آغاز کرده‌ام جای گله‌ای برای هیچ شاعر مستعد امروز باقی نماند زیرا:

«ما برای وصل کردن آمدیم — نی برای فصل کردن آمدیم»

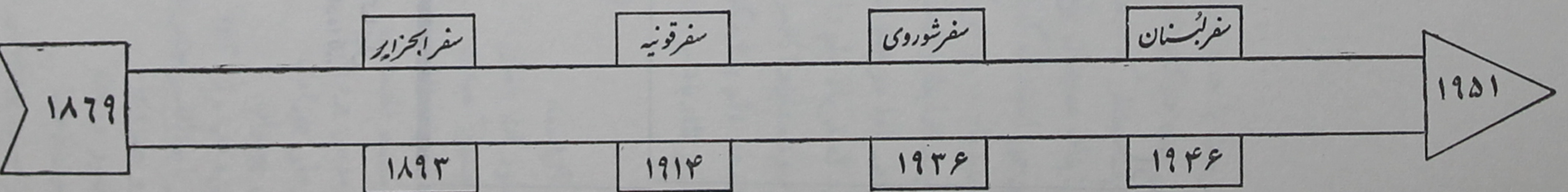
* *

*

گاه در نوشته‌های دیگر بهمین قلم «آنچه که» یا «بایستی» بطور ناروا و ناقص بکاررفته است وهمچنین درصفحات آخر چاپ دوم «سکه‌سازان» (قسمت لاتین) لغزشهائی چاپی روی داده است که باوجود تصحیح جداگانه، دراینجا از خوانندهٔ دقیق پوزش می‌خواهد.



نمودار قسمتی از آثار آندره ژید که تأثیر ذوق و اندیشهٔ ایرانی و شرقی کمابیش در آنها هویداست



نمودار قسمتی از سفرهائیکه ژید ضمن آن با ذوق و اندیشهٔ شرقی از نزدیک آشنا شده است.

آراگن

من‌ترلان

سوپرویل

آپولی‌نر

آندره ژید

شاعرانی که پس از آندره ژید کمابیش به‌ادبیات فارسی دلبستگی نشان داده‌اند.

همزمان با حسد ورزی‌ها و کوته نظریها که ازپانزده سال پیش ازجانب یاوه بافانی چند درکاردارندهٔ این قلم ابرازمیشد، بودند ایرانیانی بزرگوارو بیگانگانی‌صاحبنظر که ازهمان آغازبه پاسداری ازکوششی عاشقانه پرداختند. بسیاری ازاینان همچنان بامن برسرمهرندوهمگام ومهرشان دردل من پایدار. ازاینان برخی استادان گذشتهٔ من بوده‌اند ، برخی دیگر دوستانی که سالهاست آنان را ندیده‌ام ، برخی‌که هنوز بدیدارشان نرسیده‌ام . گرچه امروز راه من وتنی چند ازاینان ازهم جدا افتاده‌است ـ وشاید بازهم ازبدایام این‌جدائی بیشتر گردد ـ اما من‌همواره به‌راه دیرین‌خواهم‌رفت وچون‌صداقت روستایانه‌ام نمی گذاردکه فریاد دلم را ناشنیده بگیرم ازآن کتمان که دردیگران نمی‌پسندم می‌پرهیزم ونامشان‌را ازسرحق‌شناسی برصحیفهٔ این‌دفترهمانگونه ثبت می کنم که یادشان در دلم با اینگونه تلاشها درآمیخته است . پس سپاس و ستایش دل حقگزار من نثارباد بر :

(بترتیب الفبا)

جلال آل‌احمد — نویسندهٔ جاودان یاد
پروفسور ات یامبل — استاد برجستهٔ سوربن
دکترحسین احمدی — پزشك بیماریهای کودکان
مهدی اخوان ثالث — شاعربرجسته
دکترمحمد افتخاری — استاد دانشگاه
دکترموسی بروخیم — استاد پیشین دانشگاه
دکترعلی بهزادی — مدیرمجلهٔ سپید وسیاه
عباس پهلوان — سردبیرمجلهٔ فردوسی
دوشیزه «پ . ژ. گ» — همدورهٔ تحصیلی پاریس
دکتر ابوالقاسم جنتی‌عطائی — نخستین‌نویسندهٔ زندگی‌نامهٔ نیما
خسرو حمزوی — نویسندهٔ «خیزران»
پروفسور ددیان — استاد مشهور سوربن
فریدون رهنما — شاعر ایرانی فرانسه زبان
دکترحسین پورحسنی (رازی) — مدیر «جنگ» وپزشك‌ایرانی‌مقیم‌انگلستان

پروفسور فضل‌الله رضا	رئیس پیشین دانشگاه تهران
محمد زهری	شاعر مشهور
دکتر عبدالحسین زرین کوب	استاد دانشگاه
سهراب سپهری	شاعر و نقاش سرشناس
رضا سید حسینی	مترجم مشهور
احمد شاملو	شاعر برجسته
علی شاهنده	وکیل پایهٔ یک دادگستری
محمدعلی شکوهیان	عضو ممتاز وزارت خارجه
دکتر علی شریعتی	استاد دانشگاه
احمد شهیدی	سردبیر «ژورنال دو تهران»
علی‌اصغر صدر حاج سید جوادی	نویسندهٔ سیاسی کیهان
دکتر محمود عنایت	مدیر مجلهٔ نگین
دکتر بهرام فره وشی	استاد دانشگاه
عباس قنبرپور	سردبیر پیشین آفتاب شرق دانشجو (خراسان)
مشفق کاشانی (عباس کی‌منش)	شاعر خوب و تجسم مهربانی پایدار
اسلام کاظمیه	نویسنده و مدیر آرش
ژان کامبرد	رایزن پیشین فرهنگی ایران و فرانسه
علی‌اکبر کسمائی	مترجم و روزنامه‌نگار محقق
بانو فرخ گرانمایه	(فراهم‌آورندهٔ ترجمهٔ انگلیسی کتاب ژید)
ایرج گرگین	رئیس روابط عمومی تلویزیون
تیمور گورگین	شاعر و روزنامه‌نگار
فریدون گیلانی	شاعر و روزنامه‌نگار
بانو ماه منیر نفیسی	استاد پیشین دانشگاه
اصغر مرزبان	سردبیر پیغام امروز
پروفسور محسن هشترودی	فیلسوف، شاعر، ریاضی‌دان و نیز استاد دانشگاه
حسین هنرمندی	دبیر دبیرستانهای مازندران

(از حسن اتفاق شماره به چهل
یعنی عدد کمال ـ پایان یافت)

آخرین یادداشت

کار چاپ این کتاب ، به عللی چند ، بیش از یکسال بطول انجامید از جمله :

۱ـ یکی دوتن براثر حسدی درمان ناپذیر ، اینجا و آنجا ، به انکارکار من برخاسته و کلاسهای درس را به پایگاهی برضد من بدل ساخته‌اند تا به‌گمان باطل خود ذهن برخی از جوانان معصوم را برضد من برآشوبند غافل از آنکه عطری‌که من باترجمه و چاپ **مائده‌های زمینی** در سراسر خاك وطن پراکنده‌ام برای همیشه‌شامه‌های سالم وحساس را خواهد نواخت. حتی شنیده شدکه ترازنامهٔ سیاه‌کارکردیکسالهٔ یکی ازدسته‌های‌آموزشی ـ که افرادش‌هیچگونه تألیفی‌ندارند ـ بجای هرگونه تحقیق و ابتکار ، تخطئهٔ من و آثارم بوده است[1] . از اینان بیمی نباید داشت زیرا هراندیشهٔ تازه چون نوزادی که از زهدان برآید همواره با دیوارهٔ تنگ وتیرهٔ خاستگاه خود در نبرد است اما نوزاد تندرست سرانجام پا به جهان خواهد نهاد و به زیستن ادامه خواهد داد .

این دفتر نیز نوزادیست که حتی زودتر از آنکه به زبان مادری لب بگشاید در سرزمینی دور ، در دامن دایگانی بیگانه اما مهربان بزبانی جهانی لب به سخن بازکرده‌است. صدا از مرزها گذشته است و بازتاب‌آن تازه در اینجا حسد ورزان را به تب وتاب افکنده است .

اما هرگونه ناجوانمردی از اینگونه ، نگارنده را درکار خوددلیری و استواری بیشتر خواهد بخشید زیرا اینان نه شاعرند، نه نویسنده، نه مترجم ، نه محقق . . .

برنامهٔ شوم این‌کسان آنست‌که فرزندان دلسوز و مستعد را به جلای وطن وادارند تا صحنه برای خودشان خالی و بی‌رقیب بماندآنگاه بانگ برآورند که دراین شوره‌زار هیچ بذرسالم و نیرومندی‌کشت‌پذیر نیست و این سرزمین‌جز وجودناهنجارآنان محصول دیگری ندارد وسعی باغبانان همچنان بیهوده‌است ...

اما آینده جزشرمساری سوغاتی برای اینان ندارد .

۱ـ جوانکی دیوانه ازحسد دربرابرچند بیگانه ناجوانمردانه ازمن بازخواست می‌کردکه چرا درسرزمین بیگانه ازمیراث شعری وطنم دفاع کرده و تحسینی برانگیخته وحرفم را قبولانده‌ام !

دراین کتاب :

چند مدرک ایرانی

از نامهٔ سفارت ایران در پاریس
به وزارت امورخارجه

شماره ۴۷۷۵
تاریخ ۴۶/۱۱/۲۵

وزارت امورخارجه

...لازم میداند به‌استحضار برساند آقای هنرمندی درمدت اقامت خوددر فرانسه‌باکوشش و زحمات شبانه روزی درکارمطالعه و تحصیل موفقیتی بسیار درخشان داشته‌اند و باگذراندن رسالهٔ دکترای خود با درجهٔ ممتاز درادبیات تطبیقی‌تحقیق پرارزشی دربارهٔ تأثیر ادبیات فارسی‌درادبیات فرانسه بخصوص در آثارنویسندهٔ معروف فرانسه آندره ژید نموده‌اندکه به استناد نظریهٔ استاد راهنمای ایشان‌کاری بی‌سابقه و بسیار جالب و از نظر توسعهٔ روابط فرهنگی ایران وفرانسه‌کوششی قابل تحسین می‌باشد .

با آگاهی به مشکلات ... آقای هنرمندی مقاومت و پایداری ایشان برای به‌پایان رساندن خدمتی‌که برعهده‌داشته‌اند از هرحیث قابل‌تحسین بوده امید است وزارت محترم فرهنگ وهنرنیز با توجه به‌ارزش‌کار ایشان تشویق وتقدیرلازم را نسبت به‌ایشان معمول دارند واز ره‌آوردسفرایشان‌که تجربیات و مطالعاتی ارزنده وسودمند میباشد استفادهٔ‌کامل بشود .

سفیـــر

دانشگاه تهران
دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی
تاریخ ۵ اردی بهشت ۱۳۴۸

سرپرست محترم دانشکده ادبیات و علوم انسانی

پس از بررسی «دقیق» مدارك و سوابق‌کار تدریس و تحقیق‌آقای دکتر حسن هنرمندی و تبادل نظر با استادان گروه زبان و ادبیات خارجی همگی باتقاضای استادیاری تمام وقت آقای دکتر هنرمندی موافقت نمودند و اظهار امیدواری‌کردندکه با احرازاین سمت ایشان بتوانند علاوه برتدریس **ادبیات** تطبیقی‌که برای دانشکده بسیارمغتنم است‌کارتحقیقاتی خودرانیزادامه‌دهند .

آقای دکتر هنرمندی چنانچه خاطر عالی‌مستحضراست نویسنده ومحقق جوان و با ذوقی‌است که‌ازدانشگاه‌سوربن‌موفق به اخذ دکتری ادبیات تطبیقی با درجهٔ بسیار خوب شده‌اند وبنابرشهادت نامهٔ استاد برجسته‌ای چون آقای شارل ددیان درکارومطالعات خود بسیارعمیق وصادق است . امید است‌ترتیبی داده شود تا دانشکدهٔ ادبیات هرچه زودتر بتواند از استعداد و دانش ایشان بهره‌مند گردد .

با احترام شایسته
مدیر گروه زبانهای خارجی
مهری‌آهی



شماره ....
تاریخ ۴۷/۹/۴
پیوست ....

دانشگاه تهران

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

با اطلاع آقای دکتر صورتگر ریاست محترم گروه زبانهای خارجی

مقام محترم ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی

در پاسخ نامه شماره ۱۱۳۹۳ مورخ ۴۷/۸/۲۹ وزارت علوم و آموزش عالی و ضمیمه مذاکرات قبلی محترماً بعرض می‌رساند که اینجانب پس از مطالعه مدارک آقای دکتر حسن هنرمندی دکترای ادبیات فرانسه و عضو دارای تحقیق و ترجمه و ادبیات تطبیقی فرانسه و فارسی پیشنهاد می‌نماید

۴۷/۹/۴

۵ ـ پیشنهاد مورخ ۴۷/۹/۵ شورای گروه آموزشی زبانهای خارجی در باب اعطای اجازه تدریس درس ادبیات تطبیقی در رشته زبان فرانسه و سایر رشته های زبان خارجی به آقای دکتر حسن هنرمندی طرح و مدارک ایشان ارائه گردید . این پیشنهاد که در تاریخ ۴۷/۹/۵ بتصویب شورای مدیران گروههای آموزشی نیز رسیده بود تأیید گردید .

ـ ۲ ـ

آقای دکتر بهمنش بدین مناسبت گفتند : آقای هنرمندی را نیز خوب است مانند هفت نفر دیگری که اخیر ابرای استخدام شدن حضور ریاست محترم دانشگاه معرفی شده اند با سمت استادیاری برگزینیم . آقای دکتر نصر گفتند در این باب اقدام خواهد شد .

شوری با استخدام آقای دکتر هنرمندی بصورت استادیار (طبق مقررات جدید) موافقت کرد .

عین (صفحهٔ ۱ و ۲) صورت جلسهٔ دویست وسی وششمین جلسهٔ شورای دانشکده ادبیات وعلوم انسانی ، روز سه‌شنبه ۵ر۹ر۱۳۴۷

(یادداشت دکتر صورتگر)

اصل مدرك را بنده دیدم . ازادارهٔ سرپرستی در پشت آن صحت صدور مدرك گواهی شده است .

ل . صورتگر

۶ ـ پیشنهاد مورخ ۱۳۴۸/۲/۵ گروه آموزشی زبانهای خارجی درباب استادیاری آقای دکتر حسن هنرمندی که هم اکنون معلم ادبیات تطبیقی دانشکده میباشند مطرح شد و سوابق علمی و تألیفات ایشان بزبانهای فارسی و فرانسوی و آثار ترجمه شده ایشان ارائه شد و با توجه باینکه شورای دانشکده در دویست و سی و ششمین جلسه خود نیز صلاحیت علمی ایشانرا برای احراز مقام استادیاری برطبق نظر ریاست محترم دانشگاه تصویب گردیده بود بار دیگر تائید شد.

آقای دکتر حقوقی نیز نظر تائید آمیز استادان دانشگاه سوربن را نسبت به آقای دکتر هنرمندی و مراتب علمی و شایستگی نامبرده را یاد آور شدند و گفتند اروپائیان می خواستند از وجود آقای دکتر هنرمندی استفاده کنند ولی ایشان بسائقه عشق بوطن بایران بازگشتند.

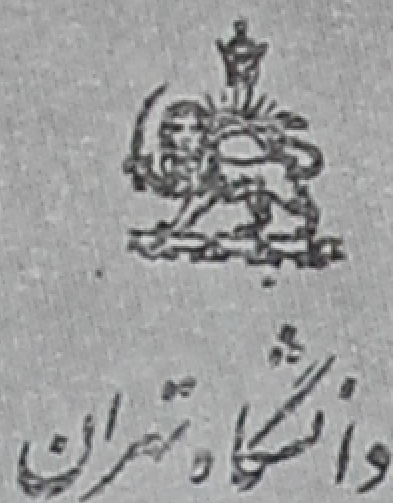
دانشگاه تهران
شماره ۸۱۱
به تاریخ ۱۳ر۲ر۱۳۴۸

مقام محترم ریاست دانشگاه، جناب آقای پروفسور رضا

بازگشت به درخواست استادیاری آقای دکتر حسن هنرمندی معلم ادبیات تطبیقی این دانشکده که بحضور آنجناب تقدیم داشته بودند و دستور آنمقام محترم درمورد رسیدگی بآن باستحضار عالی می رساند: پیشنهاد مورخ ۱۳۴۸/۲/۵ گروه آموزشی زبانهای خارجی در باب سوابق علمی آقای دکتر هنرمندی که دارای دکترا درادبیات فرانسوی از دانشگاه سوربن با درجهٔ عالی میباشند و در زبانهای فارسی و فرانسوی آثار و مؤلفات متعدد در زمینه ادبیات تطبیقی دارند و نیز تأیید آقای ددیان استاد دانشگاه سوربن ازعلاقه و استعداد ایشان در امر تحقیقات ادبی در شورای مدیران دانشگاه و نیز در دویست و چهل و یکمین جلسه شورای دانشکده مورخ ۴۸/۲/۹ مورد بررسی و صلاحیت علمی استادیاری ایشان مورد تصویب وتأیید قرار گرفت.

اینک ازآنمقام محترم تقاضا میشود دستور فرمایند نسبت باستخدام آقای دکتر هنرمندی درهیأت آموزشی دانشکده اقدامات لازم معمول گردد تا دانشکده بتواند ازوجود ایشان دررشته‌های مختلف مربوط بادبیات تطبیقی وروابط ادبی زبان فارسی وزبانهای اروپائی استفاده کند.

با تجدید مراتب احترام
سرپرست دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی
سید حسین نصر



دانشگاه تهران

اداره ....

دایره ....

شماره ۸۰۹۰۷/ات

بتاریخ ۴۸/۳/۳۱

ضمیمه ....

آقای حسن هنرمندی

عطف بنامه مورخ ۴۸/۳/۲۰ که بعنوان مقام محترم ریاست دانشگاه تهران در مورد چاپ رساله پایان نامه دکتری مرقوم فرموده بودید باطلاع میرساند که چون اعتبارات دانشگاه بسیار محدود است فعلاً "اخذ تصمیم درباره این کتاب سودمند میسّر نیست.

از طرف رئیس اداره کل انتشارات - ایرج افشار

دکتر هنرمندی

تهران - پنجم آذرماه ۴۸

مقام محترم ریاست دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی

پس از مذاکرات مفصل قبلی مستدعی است در صورت موافقت نسبت به چاپ رسالهٔ متن فرانسه کتاب آندره ژید و ادبیات فارسی اقدام مقتضی معمول فرمایند. توضیحاً به استحضار میرساند:

۱- این کتاب از منابع درس ادبیات تطبیقی ایران در فرانسه بشمار میرود.

۲- بارها مجامع فرهنگی خارجی نسخه‌ای از کتاب را خواسته‌اند و من با کمال تأسف نامه‌هایشان را بی‌جواب گذاشته و نخواسته‌ام بنویسم در ایران وسایل چاپ چنین کتابی هنوز فراهم نیست.

۳- برایم دشوار است کتاب را برای چاپ در اختیار خارجیان واگذار کنم.

۴- کتاب بر رویهم شامل چهارصد صفحهٔ بیست و چهار سطری بقطع انتشارات دانشگاه خواهد بود.

با احترام

ح. هنرمندی

حسن هنرمندی استادیار گروه زبانهای خارجی

تاریخ ۱۳۴۸/۹/۲۹

شماره ۶۵۸

AMBASSADE DE FRANCE
EN IRAN

LE CONSEILLER CULTUREL

122

Téhéran, le 29 Janvier 1970

Attestation

Je soussigné, André MICHEL, Conseiller Culturel de l'Ambassade de France en Iran, certifie que M. Hassan HONARMANDI a exercé à l'Institut Français de Téhéran, en qualité de professeur de traduction, du 4 avril 1968 au 30 juin 1969.

La présente attestation lui est délivrée pour servir et valoir ce que de droit.

André MICHEL

سفارت فرانسه درایران
رایزن فرهنگی
۱۲۲

تهران ۲۹ژانویهٔ ۱۹۷۰

گـــــــواهی

اینجانب، آندره میشل، رایزن فرهنگی سفارت‌فرانسه درایران، گواهی می‌کنم که آقای حسن هنرمندی ازچهارم‌آوریل ۱۹۶۸ [فروردین ۱۳۴۷] تا ۳۰ ژوئن ۱۹۶۹ [تیر۱۳۴۸] [سه نیمسال تحصیلی] باسمت استاد ترجمه در انستیتوی فرانسهٔ تهران تدریس کرده‌اند.

گواهی حاضر برای استفاده در موارد قانونی به ایشان تسلیم میشود.

امضاء

LES ENTRETIENS SUR ANDRÉ GIDE
ONT EU LIEU DU 6 AU 14 SEPTEMBRE 1964
SOUS LA DIRECTION DE
MARCEL ARLAND ET JEAN MOUTON

avec la collaboration de

AUGUSTE ANGLES, YVES CLOGENSON, GEORGES-PAUL COLLET, KLARA FASSBINDER, GABRIEL GERMAIN, ALAIN GIRARD, ANNE HEURGON-DESJARDINS, HASSAN HONARMANDI, REINHARD KUHN, G. W. IRELAND, CLAUDE MARTIN, MARGARET MEIN, PATRICK POLLARD, HENRI RAMBAUD ET MAURICE RIEUNEAU

et la participation de

GASTON BAECHTOLD, ANDRÉ BERGE, ANDRÉ BERNE-JOFFROY, JACQUES DE BOURBON-BUSSET, GEORGES CHARAIRE, MARCELLE CHARPENTIER, ARLETTE CLÉMENT, PAULE CRESPIN, MICHEL DECAUDIN, MADELEINE DENEGRI, PIERRE DESVIGNES, GEORGES DUPOUY, JEAN FOLLAIN, MAURICE DE GANDILLAC, HENRI GOUHIER, MICHEL LIOURE, CLARA MALRAUX, ALBERT MEMMI, JACQUELINE MOULIN, DOMINIQUE NOGUEZ, CLAUDE OLLIER, MARGARET PILCHER, DOMINIQUE PONNEAU, JEAN RICARDOU, MARTINE DE ROUGEMONT, MICHEL TAILLEFER, ANNE-MARIE TERRACINI ET ANDRÉE-PIERRE VIÉNOT.

صفحهٔ اول کتاب «گفت وشنود دربارهٔ ژید»

در میان سخنرانان وشرکت کنندگان نام گابریل ژرمن ، آلن ژیرار (استاد جامعه شناسی دانشگاه پاریس) موریس دوگاندی یاك، هانری گویه (استاد فلسفهٔ دانشگاه پاریس وکلژ دوفرانس) کلود مارتن استاد دانشگاه لیون، ومیشل دکودن استاد دانشگاه پاریس. ازشاعران ژان فولن ازنویسندگان نیز «بوربون-بوسه» ، کلاراما لرو (همسر پیشین آندره مالروکه کتابی هم بنام «قصه‌های ایرانی» انتشار داده است) ، آلبرممی ، کلود اولیه و ریکاردو (از پیشروان رمان نو) و حسن هنرمندی دیده میشود .

«Les Nouveaux Cahiers d' Iranologie» sont nés d' un besoin commun des esprits qui, en Orient aussi qu'en Occident, cherchent encore des nourritures pour l' âme inquiète de l' Homme de ce siècle et, croient les trouver en partie dans l' héritage culturel des peuples anciens.

«Les Nouveaux Cahiers d' Iranologie» s' efforcent à réaliser un double but : faire connaître, d' une part, aux Iraniens les chefs-d'oeuvre littéraires de l' Occident nourries de l' héritage persan, et de l' autre, la portée de la pensée persane dans les diverses littératures mondiales.

«Les Nouveaux Cahiers d' Iranologie» tiennent à affirmer que la littérature persane n' a cessé de suivre le message donné par les Ferdowci, les Khayyam, les Saadi, les Hâfez etc ..., voilà pourquoi nous citerons les noms prestigieux de Nîma, de Hédayat, d' Alé-Ahmad comme les représentants de la Renaissance littéraire persane dans les oeuvres desquels nous puisons notre inspiration.

H.H.

qu'on l'aime et qu'elle est digne d'être aimée. »

Je crois avoir appliqué cette méthode dans mes recherches pour démontrer dans quelle mesure Gide s'approche des poètes persans :

« J'ai, dit-il, pour ma part, vécu avec Sadi, Ferdousi, Hafiz et Khayyam aussi intimement, je puis dire, qu'avec nos poètes occidentaux et communié étroitement avec eux et je crois qu'ils ont eu sur moi de l'influence - oui, vraiment, une influence profonde, ils ont bu, et je bois avec eux; aux sources mêmes de la poésie ... »

Ces « sources » je les ai indiquées dans une large mesure dans cette édition persane publiée à l'occasion du Centenaire de Gide que je dédie à l'amitié de la France et de l'Iran, amitié de l'esprit, amitié du coeur qui trouvent leur parfaite expression dans cette communion d'inspiration qu'un André Gide par exemple découvre dans nos poètes les plus grands.

Téhéran, le premier juin 1970

Hassan HONARMANDI

Préface

Une thèse de quatre cents pages, alimentée par la lecture d'un très grand écrivain de notre siècle, soutenue en Sorbonne au mois de janvier 1968, témoigne des efforts que j'ai voulu consacrer depuis quinze ans à des recherches sur les rapports de Gide avec la littérature de l'Iran. En effet, avant d'avoir étudié sérieusement Hâfez, qui, selon M. Roger Lescot, exige «des siècles d'analyse» j'avais terminé ma lecture des Nourritures Terrestres, à Paris.

De retour dans mon pays, le plus beau présent, le seul même, que j' apportais à mes compatriotes était la traduction de « ce manuel d' évasion, de délivrance » comme aimait à le qualifier son auteur.

Depuis, contrairement au conseil de Gide à Nathanaël, je n' ai pu quitter son livre, et mon exemple n' a pas laissé indifférent une grande partie de la jeunesse de mon pays. Je me trouvais donc heureux de ce choix.

La lecture de Gide m' a beaucoup appris aussi sur la valeur actuelle de la littérature persane; et l' idée d'établir un parallèle entre les oeuvres du grand écrivain français et celles des poètes persans m' a tenté pendant longtemps. Le travail terminé, j' ai cru avoir apporté une contribution sérieuse aux relations culturelles entre nos deux pays si proches l'un de l' autre dans leur âme.

Ici je me permets de citer un passage de l' auteur d' Un esprit non prévenu :

> «Notre culture, écrit-il, est, on l' a souvent dit, une incomparable école de critique; et c'est par là qu' elle nous instruit; c'est pour cela surtout

Du même auteur :

En français :

Livre :

« André Gide et la littérature persane » Thèse soutenue en Sorbonne. Paris, le 27 janvier 1968.

Conférence :

« André Gide et la littérature persane » Conférence pronocée à la Décade André Gide (Cerisy-La-Salle, sept. 1964) reproduite in «Entretiens sur André Gide.» Sous la direction de Marcel Arland et Jean Mouton. Editions Mouton et Co Paris-La Hays 1967. pp. 175-180.

Articles:

1- André Gide et la littérature persane.
   Journal de Téhéran, No 6456 (23 janvier 1957) p. 3.
2- Mowlavi et Henri de Régnier
   Journal de Téhéran, No 6805 (11 avril 1958) p. 5.
3- Comment peut-on ne pas être Persan?
   Journal de Téhéran, No 10'000 (27 janvier 1969) p. 9.
4- Il y a cent ans naissait André Gide, journal de téhéran, No 10'249 (22 Nov. 1969) p. 5.

En persan :

Poésie : Angoisse (recueil de 101 poèmes)

Traduction en Vers Persans du Bateau Ivre de Rimbaud et du Voyage de Baudelaire

Les Nourritures Terrestres et les Nouvelles Nourritures
(traduites, présentées et commentées en 410 pp.)

Les Faux-Monnayeurs et Journal des F-M
(traduits, présentés et commentés en 676 pp.)

Alice au pays des merveilles de Lewis Carroll

Essai :

Du Romantisme au Surréalisme

Etc ...

Je dédie le texte persan de cet humble travail à :
M . le Professeur **Etiemble**

à

L' Association des Amis d' **André Gide** (A.A.A.G.)

Aux Iranisants du monde entier

et aussi
à **Celle** qui m'a encouragé
Pendant mes plus sombres journées à Paris .

H . H .

Imprimé à Téhéran

شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی ۸۱۴ به تاریخ ۱۳۴۹/۸/۲

Les Nouveaux Cahiers d' Iranologie
Cahier No 4

ANDRÉ GIDE

et

La littérature persane

Recherehes sur les sources persanes de l'oeuvre de Gide

Par

Hassan HONARMANDI

Docteur de l' Université de Paris

Professeur à l'Université de Téhéran

A l'occasion du Centenaire de Gide

Téhéran, oct. 1970

Editions Zavvar

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

کتابفروشی زوار تهران - شاه‌آباد

